

سقوط ساسانیان

فاتحان خارجی، مقاومت داخلی و تصویر پایان جهان

تورج دریایی

ترجمه

منصوره اتحادیه (نظام مافی)

فرحناز امیرخانی حسینکلو



ویرایش
روزبه زرین کوب

تبرستان
www.tabstan.info
سقوط ساسانیان

تبرستان
www.tabarestan.info

سقوط ساسانیان

فاتحان خارجی، مقاومت داخلی و تصویر پایان جهان

نورج دریایی

ترجمه

منصوره اتحادیه (نظام مافی) - فرحناز امیرخانی حسینک‌لو

ویرایش

روزبه زرین‌کوب

فهرست نویسی پیش از انتشار کتابخانه‌ی ملی جمهوری اسلامی ایران

دریایی، تورج

سقوط ساسانیان، فاتحان خارجی، مقاومت داخلی و تصویر پایان جهان / [نویسنده تورج دریایی]؛ ترجمه منصوره اتحادیه (نظام مافی)، فرحناز امیرخانی حسینکلو؛ ویرایش روزبه زرین کوب. - تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۳، ۱۷۰ ص.

ISBN 964-6082-17-3: ۲۰۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات قیبا. ص. ع. به انگلیسی:

The Fall of Sasanians, Foreign Conquerors, Local Resistance
and Apocalyptic Visions

(Touraj Daryaei)

کتابنامه: ص. [۱۵۹-۱۳۹]

چاپ دوم: تابستان ۱۳۸۳، ۲۰۰۰ نسخه.

نمایه: ص. [۱۷۰-۱۶۱]

۱. ایران -- تاریخ -- ساسانیان، ۲۲۶ - ۶۵۱ م.

۲. ایران -- تاریخ -- حمله اعراب، ۱۲-۳۱ ق.

۳. ایران -- اوضاع اجتماعی -- پیش از اسلام.

الف. اتحادیه (نظام مافی)، منصوره، ۱۳۱۲ - مترجم. ب. امیرخانی حسینکلو، فرحناز،

۱۳۵۲ - مترجم. ج. زرین کوب، روزبه، ویراستار. د. عنوان.

۷/۴۰۳ DSR ۹۵۵/۰۳

کتابخانه ملی ایران ۱۹۳۳۵.۸۲ م



نشر تاریخ ایران

(شرکت سهامی خاص)

تهران، خیابان فلسطین، ساختمان ۱۱۰، طبقه‌ی سوم، شماره ۳۰۴، تلفن: ۶۴۶۳۰۳۰

سقوط ساسانیان

فاتحان خارجی، مقاومت داخلی و تصویر پایان جهان

نوشته: تورج دریایی

ترجمه: منصوره اتحادیه و فرحناز امیرخانی حسینکلو

ویرایش: روزبه زرین کوب

حروفچینی: نشر تاریخ ایران

لیتوگرافی: نقش‌آور چاپ: توسکا گستر

تصویر گل مهر ساسانی متعلق به قرن ششم میلادی (از موزه ملی ایران)

شابک: ۹۶۴-۶۰۸۲-۱۷-۳

حق چاپ محفوظ و در اختیار نشر تاریخ ایران است

تقديم به:

منوهر، مهرداد
مارلین و شلی نواقی

ت. د

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست مطالب

سخن ویراستار / ۹
آغاز سخن / ۱۳
مقدمه: مسأله مورد مطالعه / ۱۵
فصل اول: منابع و روش ها / ۱۷
فصل دوم: تقسیمات اداری و مناصب فارس / ۳۹
فصل سوم: اواخر شاهنشاهی ساسانیان، رومیان و فتوحات اعراب مسلمان / ۵۹
فصل چهارم: فاتحان خارجی، مقاومت داخلی و تصویر پایان جهان / ۸۱
نتیجه / ۹۷
یادداشت ها / ۱۰۱
کتابنامه / ۱۳۹
نمایه / ۱۶۱

تبرستان
www.tabarestan.info

به نام خداوند جان و خرد

سخن ویراستار

www.tabarestan.info

انحطاط سلسله ساسانی و ورود اسلام به ایران، بارها توجه مورخان، ایران - شناسان و شرق شناسان را به خود جلب کرده است. با این حال، به سبب اهمیت و حساسیت این موضوع، تأمل و تحقیق مجدد در آن، هنوز هم برای پژوهشگران و سوسه برانگیز است. شاید به همین خاطر، کتاب‌ها و مقاله‌های مختلف و متعدد علمی و شبه علمی در این باره نگاشته شده است.

کتاب سقوط ساسانیان نوشته تورج دریایی یکی از نوشته‌های مفید در این موضوع است که به زبان فارسی برگردانده شده است. کتاب دکتر دریایی از چند جهت قابل تأمل است. از یک سو، توجه مؤلف به اوضاع ولایت فارس، مقارن با سقوط ساسانیان ارزشمند است. فارس به عنوان یکی از نواحی ایران شهر که در روزگار پس از یورش اسکندر مقدونی به پاسبانی از فرهنگ، زبان، دین و هویت ایرانی پرداخت و نیز به عنوان خاستگاه و مهد ساسانیان، در بررسی تاریخ ایران عصر ساسانی، بی شک جایگاهی والا دارد و توجه دریایی به این نکته و تمرکز تحقیق او در این باره، نکته با اهمیت است. از سوی دیگر، استفاده مؤلف از منابع هم‌زمان اواخر دوره ساسانی، به ویژه بهره‌ای که وی از سکه‌ها و مهرها برده، قابل تحسین است. همان‌گونه که مؤلف اشاره کرده است، تاکنون بیشتر پژوهش‌هایی که درباره سقوط ساسانیان انجام گرفته، مبتنی بر متونی بوده

که مدت‌ها پس از فروپاشی حکومت ساسانی تحریر شده‌اند. از این رو، کتاب تورج دریایی بدیع و تازه است.

دریایی در فصل اول کتاب، منابع تحقیق خود را طبقه‌بندی و معرفی می‌کند. روش او در طبقه‌بندی منابع، دقیق و روشن است. ارجاع‌های متعدد، نشان از تسلط مؤلف بر موضوع مورد پژوهش دارد. با این حال، در آنجا که مؤلف از نوشته‌های محققان ایرانی درباره سقوط ساسانیان و فتح ایران به دست مسلمانان نام می‌برد، می‌توان چند تألیف مهم در زبان فارسی را به متن افزود:

- ابراهیم پورداود، «چرا ایرانیان از تازیان شکست خوردند؟»، ایاهیتا، به کوشش مرتضی گرجی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۳، ص ۳۴۰-۳۸۲.

- سید حسن تقی‌زاده، از پرویز تاجنگیز، تهران: فروغی، ۱۳۴۹.

- عبدالحسین زرین‌کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۵.

در بخشی هم که مؤلف به بررسی مجملی از سیر تاریخ‌نگاری غربیان درباره عصر ساسانی پرداخته است، دست کم نمی‌توان از ذکر نام کتاب مهم و دوران‌ساز فریدریش اشپینگل، یعنی مطالعات ایران باستان^۱ فروگذار کرد. درباره طبقه‌بندی منابع اوایل عصر اسلامی نیز نباید کتاب تاریخ ایران بعد از اسلام (فصل اول: «دریاب مآخذ و نقد آنها») تألیف عبدالحسین زرین‌کوب را از یاد برد. افزون بر این، در میان نوشته‌های فرنگی هم کتاب ژان سواژه، یعنی مدخل تاریخ شرق اسلامی (تهران، ۱۳۶۶) و کتاب کلود کائن، با نام درآمدی بر تاریخ اسلام در قرون وسطی (مشهد، ۱۳۷۰)، پژوهش‌های بسیار مفیدی هستند.

فصل دوم کتاب، اوضاع اداری ولایت فارس را مورد بررسی قرار می‌دهد و مؤلف از سکه‌ها، مهرها و دیگر منابع، به خوبی استفاده می‌کند. این فصل، شاید درخشان‌ترین بخش کتاب باشد.

در فصل سوم، اوضاع سیاسی ایران از اواخر شاهنشاهی ساسانی - در پایان روزگار خسرو پرویز - تا دوره فتوح، مطالعه شده و درباره فتح فارس بحث شده است. درباره مطالب این فصل، می‌توان از بعضی از تواریخ اسلامی، مانند تاریخ یعقوبی، اخبار الطوال دینوری و الفتوح ابن اعمش کوفی نیز استفاده کرد.

فصل چهارم کتاب، به وضع سیاسی و مذهبی ولایت فارس و همچنین، مقاومت ایرانیان در برابر اعراب مسلمان و سرانجام این وقایع می‌پردازد. در پایان این فصل،

1. F.Spiegel, *Erdnische Alterthumskunde*, Vol.III, Leipzig, 1878, p.231.ff.

ادبیات زردشتی دربارهٔ پایان جهان، شامل بعضی از متون فارسی میانه مربوط به سده‌های ۸ و ۹ میلادی به بعد بررسی می‌شود. در آخر این فصل، عباراتی از یک منظومه فارسی میانه نقل شده که ارجاع ندارد و معرفی نشده است. این منظومه، «دربارهٔ آمدن شاه بهرام و رجاوند» است و متن اصلی آن را می‌توان در کتاب متن‌های پهلوی یافت.^۱ این منظومه، به فارسی نیز ترجمه شده است.^۲

در پایان، چکیدهٔ مطالب طرح شده در کتاب، با عنوان «نتیجه» عرضه شده است. در این بخش، به استفاده از منابع غیرکتبی، مانند سکه‌ها و مهرها برای مطالعهٔ تاریخ اواخر عصر ساسانی تأکید شده است و مؤلف خاطر نشان می‌کند که منابع کتبی را باید با منابع غیرکتبی تکمیل و اصلاح کرد.

در ویرایش کتاب، متن ترجمه با متن اصلی کتاب مقابله، و بجز اصلاحات لازم، برخی مطالب متن اصلی که در ترجمه فارسی از قلم افتاده بود، به فارسی برگردانده شد. همچنین، در برگردان اعلام و اصطلاحات، از بعضی از متون اصلی مورد استفاده در کتاب بهره برده شد و اندک سهوهای متن اصلی نیز اصلاح شد.

به هر حال، چون متن اصلی این کتاب، پایان نامهٔ تحصیلی دورهٔ دکتری مؤلف بوده، بنابراین، دستیابی به آن عملاً غیرممکن و دست‌کم بسیار دشوار است. از این رو، ترجمهٔ آن به فارسی، نه تنها برای ایرانیان، بلکه برای تمام علاقه‌مندان و متخصصان تاریخ ساسانی که با زبان فارسی آشنا باشند، قابل استفاده خواهد بود.

روزیه زرین‌کوب / تیرماه ۱۳۸۳

1. J.M.Jamasp - Asana(ed.), *Pahlavi Texts*, Bombay, 1897-1913, p.161.

۲. در این باره، نک: احمد تفضلی، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به کوشش دکتر ژاله آموزگار، تهران: سخن، ۱۳۷۶، ص ۱۷۶-۱۷۷.

تبرستان
www.tabarestan.info

این کتاب ترجمه نوشته‌ای است که در سال ۱۹۹۹م به‌عنوان رساله دکتری به گروه تاریخ دانشگاه کالیفرنیا، لس آنجلس (یوسی.آل.ای.) ارائه شد. در این رساله، هدف آن بود که منابع کتبی و مادی (Material Culture) را مقایسه کرده، کارکرد هر کدام از آنها را برای مطالعه تاریخ قرن هفتم میلادی دریابم.

یک سال و اندی پیش، ترجمه‌ای از این کتاب به چاپ رسید که به دلایل مختلف، مانند بیان خشک تحقیقی و استفاده از زبان‌های متعدد در تألیف آن، با اشکالاتی همراه شد. چون این نوشته، اولین کتاب این جانب بود که به فارسی منتشر می‌شد، درصدد برآمدم ترجمه‌ای رسا و بدون اشتباه از آن، در اختیار خوانندگان قرار گیرد. خوشبختانه، سرکار خانم دکتر منصوره اتحادیه (نظام‌مافی) با انجام آن موافقت کردند و آقای روزبه زرین‌کوب نیز ویرایش و بازخوانی کتاب را پذیرفتند.

از دوستان: خانم پریسا اندامی (موزه پول) و آقای سعید سلیمانی که عکس سکه‌های مورد نیاز را در اختیار بنده قرار دادند. همچنین دکتر داریوش اکبرزاده (موزه ملی) و خانم داوودپور (موزه ملی) که عکس‌های مهرها را برایم فراهم آوردند و همچنین آقای جمشید ورزا برای هزینه چاپ مجدد این کتاب، نهایت سپاس را دارم.
از استادام، هانس پیتر اشمیت، استاد زبان‌های هند و ایرانی متشکرم که به مدت ۷

سال زبان‌های سنسکریت، اوستایی، فارسی باستان، پارسی و پهلوی را به من آموخت. در زمان فراگیری زبان‌های هندی، اوستایی و فارسی باستان از دوستی و همراهی چند دانشجوی رشته هند و اروپایی برخوردار بودم، ولی در زمان یادگیری زبان‌های ایرانی میانه، چندین سال تنها دانشجوی ایشان بودم و ساعت‌های متعددی هر دو، به اتفاق، این متون را بررسی می‌کردیم و فقط با خستگی من، این کلاس‌ها به پایان می‌رسید. همچنین، در کلاس سمینار ادیان ایران باستان تنها دانشجوی او بودم و به همین خاطر، توانستم از فیض این استاد، نه تنها در مطالعه زبان و مذاهب هندی، بلکه درباره ادیان ایران باستان هم بهره‌جویم. نیز این را از او آموختم که بدون شناخت زبان و فرهنگ هند، نمی‌توان به درستی فرهنگ ایران باستان را شناخت و آن را دریافت.

استاد دیگرم، مایکل مورنی، استاد تاریخ خاورمیانه، مرا با تاریخ ساسانیان آشنا کرد، کسی که خود متخصص اواخر دوره ساسانی است و تنها پژوهشگری در آمریکاست که در یک کلاس دانشگاهی به‌طور خاص درباره ساسانیان تدریس می‌کند. کلودیا رپ، استاد تاریخ روم و عهد عتیق مرا با این دنیا و اهمیت مطالعه این تمدن بزرگ آشنا کرد. از دکتر مایکل پیش، استاد سکه‌شناسی در موزه سکه آمریکا برای اینکه مرا با اهمیت مطالعه علمی سکه‌ها و مهرها، در تابستان سال ۱۹۹۵م آشنا کرد، متشکرم. از دکتر ریچارد فرای در دانشگاه هاروارد که همیشه پاسخ‌گوی پرسش‌هایم بود، تشکر می‌کنم و نیز، از داندل ویتکیم، استاد باستان‌شناسی دانشگاه شیکاگو که اهمیت منابع باستان‌شناسی این دوره را به من نشان داد. همچنین از سیامک ادهمی و رحیم شایگان در دانشگاه هاروارد برای گفتگوها و تبادل نظرهای گوناگون درباره ساسانیان و اوایل دوره اسلامی، چه در لس‌آنجلس و چه در بُشن در سال‌های متعددی، ممنون و متشکر هستم.

در پایان، از گروه تاریخ دانشگاه یو.سی.آل.ای. برای در اختیار گزاردن بورس‌های سالانه در مدت سال تحصیلی به‌بنده، همچنین، دو بورس جهت سفر به نیویورک در تابستان برای مطالعه در موزه سکه‌شناسی آمریکا و مرکز خاورمیانه فُن‌گرونهاوم، زیر نظر خانم دکتر آیرین بیرمن، و همین‌طور مرکز مطالعات بین‌المللی دانشگاه یو.سی.آل.ای. به‌خاطر بورس‌هایشان برای تحقیق، متشکرم.

نورج دریایی

استاد تاریخ و فرهنگ دنیای باستان

دانشگاه ایالتی کالیفرنیا، فولرتون

۶ تیرماه ۱۳۸۳

مسئله مورد مطالعه

این کتاب مطالعه‌ای است درباره موضوع فروپاشی و پایان شاهنشاهی ساسانی و اوضاع کشور در این دوره از تاریخ ایران، به‌ویژه در ولایت فارس^(۱). اهمیت ولایت فارس از آنجاست که جایگاه اصلی ساسانیان و سنگر بزرگان دین زردشتی بود. سقوط ساسانیان تاکنون، بیشتر با تکیه بر منابع دست دوم و حتی دست سوم مورد مطالعه قرار گرفته است و هدف این کتاب بازیابی طریقه سقوط ساسانیان و نحوه تسخیر ولایت فارس به وسیله اعراب مسلمان با تکیه بر منابع دست اول می‌باشد. این مطالعه نشان خواهد داد که این «سقوط» و پایان حکومت ایرانیان، یک پدیده کوتاه مدت و سریع نبود و می‌توان این مسئله را به صورت واقعه‌ای دیرپای سنجید.

در این مطالعه، با اتکا به منابع بازمانده از اواخر دوره ساسانی، مانند مهرها، سکه‌ها و منابع باستان‌شناسی، سعی در تشریح تغییر و تحول این دوره شده است. در اواخر حکومت ساسانیان در ایران، جامعه و تمدنی پیچیده به وجود آمده، سازمندی و اوضاع اداری مشخصی پیدا کرده بود^(۲). در قرن ششم میلادی، حاکمیت ساسانیان ابتدا به وسیله بهرام چوبین و بعد با جنگ‌های ایران و روم در قرن هفتم میلادی و سپس توسط شهروراز و پس از آن، به دست اعراب مسلمان تکان‌های مهیبی خورد. با اینکه در

غرب، این دوره از تاریخ خاورمیانه مورد مطالعه بسیار قرار گرفته، اما هنوز دربارهٔ اوضاع ایران مطالعهٔ جامعی انجام نپذیرفته است و اگر هم مطالعاتی انجام شده، بر اساس منابع کتبی بوده که پس از چند قرن به وسیلهٔ اعراب و ایرانیان مسلمان به کتابت در آمده است.

اشکال استفادهٔ بی‌چون و چرا از این منابع، این است که تاریخ‌نگاران مسلمان با نگاه به گذشته و با معیارهای اسلامی، سعی در توجیه و توصیف جامعهٔ ساسانی کرده‌اند، که با آن آشنایی درستی نداشته‌اند. اهمیت این منابع بر کسی پوشیده نیست و ولی دیگر منابعی که می‌توانند در کنار این متون کتبی اوضاع این دوره از حکومت ساسانی را بهتر توصیف کنند، مهرها، سکه‌ها و سایر منابع غیرکتبی و هم‌زمان دوران ساسانی هستند که بر اساس آنها می‌توان اوضاع تاریخی، سیاسی و مذهبی ایران را میان قرون ششم تا هشتم میلادی مورد مطالعه قرار داد.

در فصل اول، مروری کلی بر منابع موجود انجام خواهد گرفت و یک طبقه‌بندی کلی از این منابع انجام خواهد شد. در فصل دوم، اوضاع اداری ولایت فارس را مورد نظر قرار خواهیم داد و دربارهٔ تأثیر غلبهٔ اعراب مسلمان بر روی این نظام اداری سخن خواهیم گفت. فصل سوم، بررسی اوضاع سیاسی ایران از پایان حکومت خسرو پرویز به بعد، جنگ‌های ایران و روم، هرج و مرجی که در شاهنشاهی ساسانی به وقوع پیوست و نحوه و زمان تسخیر ولایت فارس به وسیلهٔ اعراب مسلمان را در بر دارد. فصل چهارم، دربارهٔ اوضاع سیاسی و مذهبی ولایت فارس و دربارهٔ ایستادگی ایرانیان در برابر اعراب مسلمان و طریقهٔ پایان این زد و خوردها می‌باشد، و در پایان، نگاهی به چگونگی برخورد ایرانیان با اعراب مسلمان در ادبیات آخرالزمانی زردشتی خواهیم داشت.

از اواخر دوره ساسانیان و اوایل عهد اسلامی در فارس، منابع کمی در دست است که ماهیت متنوعی دارند. در بهترین شرایط، آگاهی ما از این دوره اندک بوده است و بیشتر منابعی که برای این دوره مورد استفاده قرار گرفته، متون ادبی متأخر عربی و فارسی بوده‌اند. در واقع، لازم است که برای استفاده و طبقه‌بندی منابع مختلف در دسترس، ملاکی تعیین کنیم، چرا که با تعیین چارچوبی برای مطالعه خود، می‌توانیم از سردرگمی در استفاده از تواریخ اواخر عهد باستان و اوایل دوره اسلامی جلوگیری کنیم. قبل از بحث درباره روش تحقیق، پژوهشگر باید تحقیقاتی را که درباره اواخر دوره ساسانیان در زمان فتوحات اعراب مسلمان صورت گرفته، مطالعه کند و روش‌های تحقیق را به دقت از نظر بگذراند.

درباره شرح فتح ایران عهد ساسانی و نتایج حاصل از آن، تاکنون مطالب زیادی نوشته شده است. این آثار، براساس روش تحقیق، مدارک مورد استفاده و اهداف مورد نظر آنها، متفاوت بوده‌اند. در این پژوهش، توجه خود را به ولایت فارس و تغییراتی که در آنجا اتفاق افتاده است، معطوف کرده‌ایم. به هر حال، بیشتر این مطالعات، کلی است و اطلاعات ویژه مربوط به فارس در آنها اندک است.

طبقه‌بندی مطالعات مربوط به فتوحات یا تحقیقاتی که درباره سقوط ساسانیان انجام

گرفته است، به شیوه‌های متعددی می‌تواند صورت گیرد. برای عهد فتوح، همان منابعی مورد استفاده قرار گرفته که در مورد اوایل دوره اسلامی استفاده شده است، اما تأکید بر منابع عربی است. هنگام مطالعه درباره فارس، نباید فراموش کرد که در این باره متون فارسی میانه دارای ارزش ویژه‌ای هستند و چون در قرون نخستین اسلامی نوشته شده‌اند، اولویت بیشتری نسبت به منابع اسلامی دارند و یا منابع اسلامی را تکمیل می‌کنند.

در مورد تاریخ ساسانیان، فصلی که ف. یوستی درباره تاریخ ایران باستان در کتاب اساس فقه اللغة ایرانی نوشته، کاملترین گزارشی است که در سال‌های آغازین قرن بیستم نوشته شده است.^(۳) مهم‌ترین تحقیق در تاریخ ساسانیان، توسط گریستن سن نوشته شده است. وی همه منابع در دسترس نیمه اول قرن بیستم را با هم جمع کرده است.^(۴) بعد از شاهکار گریستن سن، ریچارد فرای کتابی را درباره تاریخ ایران باستان منتشر کرد.^(۵) فصل پایانی این کتاب، شامل جزئیات حوادثی است که به دنبال فتح مسلمین روی داد. مطالب کتاب فرای درباره اواخر عهد ساسانی، مهم‌ترین گزارش از وضعیت اجتماعی و فکری فارس در قرن هفتم میلادی است. وی سپس، تألیف قبلی خود را تکمیل کرد و به خصوص، شرح مبسوطی در مورد ولایت فارس به دست داد.^(۶) در این کتاب، دیوان سالاری، حکومت مذهبی و روابط متقابل زردشتیان و مسلمین، با جزئیات مورد بررسی قرار گرفته است. نویسنده در عین آگاهی، در اظهارات خود دقیق بوده، از تأثیر پندارها بر کار خود جلوگیری کرده است.

از آن زمان تاکنون، مدارک و اسناد دیگری به دست آمده است که لزوم این تحقیق را ضروری می‌سازد. در کتاب گابریلی درباره فتوح مسلمین، منابع اسلامی اساس قرار گرفته‌اند.^(۷) شاید بتوان گفت که کتاب ایران در قرون نخستین اسلامی اسپولر کامل‌ترین تألیف درباره این دوره از تاریخ ایران است.^(۸) م. هاینز مقاله «نخستین فتوحات عرب در فارس» را به سال ۱۹۸۴ م منتشر کرد.^(۹) م. مورنی نیز در کتاب خود، بیشتر از پیامد فتح عراق بحث کرده است و هر دوی این نوشته‌ها، بر متون متکی هستند.^(۱۰) مورنی در این کتاب از ساکنان مختلف عراق در عصر ساسانی و از جمله زردشتیان و وضع آنها سخن رانده است. این نویسنده بیشتر به مسئله پیروزی اعراب و روابط مسلمین با ایرانیان تحت سلطه پرداخته^(۱۱)، و نمونه‌های مختلفی از استقرار اعراب و روابط آنها با ساکنان بومی فلات ایران را بیان کرده است.

نویسندگان ایرانی نیز تواریخی نگاشته، و از فتح ایران و نتایج آن سخن رانده‌اند. م. عزیزی در کتاب استیلای اعراب و حس ملی‌گرایی ایرانیان^(۱۲) و نیز عبدالحسین

زرین کوب در دو قرن سکوت^(۱۳) و نیز در مقاله «فتح ایران توسط اعراب و نتایج آن»^(۱۴) گسترده ترین تحقیق را در دوره فتوحات - اگرچه با دیدی ملی گرایانه - به دست داده اند. زرین کوب به بررسی اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران قبل از سلطه مسلمین و نیز در طول دو قرن اول سلطه آنان پرداخته، و حرکت اعراب به سوی ایران، روابط مغان با مسلمانان، جایگاه موالی و مسئله جزیه و خراج را بر اساس منابع اسلامی مورد مطالعه قرار داده است.

همچنین، موقعیت زردشتیان او آخر دوره ساسانی، و نیز شرایط ایرانیان تحت حکومت مسلمین نیز مورد توجه قرار گرفته است. مقاله «ایالت خراسان بعد از فتح اعراب» مقاومت ایرانیان در برابر مهاجمان عرب را شرح داده است^(۱۵). ف. داور شاید یک جانبه ترین مقاله را - بدون ذکر هیچ منبعی - درباره پیامد تسخیر ایران به وسیله مسلمین نوشته باشد^(۱۶).

فروهی مقاله ای درباره علل سقوط ساسانیان به رشته تحریر درآورده است^(۱۷)، و اخیراً چکسلی به تحقیق بسیار جدی و دقیقی درباره روابط زردشتیان و مسلمین در دوره اسلامی پرداخته، و چگونگی از دست رفتن قدرت زردشتیان و تبدیل مسلمانان به نیروی غالب در ایران را مورد مطالعه قرار داده است^(۱۸). همه مواردی که در بالا نام برده شد، به جز مورد آخر، دیدگاه بس تیره ای از پیامد شکست ساسانیان و آنچه که به ناچار برای زردشتیان اتفاق افتاد، به دست می دهد.

چارچوب کار آرتور کریستن سن در اثر عظیمش، ایران در زمان ساسانیان استفاده از همه منابع در دسترس، از جمله منابع فارسی میانه، سریانی، عربی، فارسی و منابع دیگر بوده که از آنها برای نگارش تاریخ اواخر عهد ساسانی، و به همان نسبت، اوایل همین دوره استفاده کرده است. وی همانند سایر محققان، هنگام نگارش این کتاب برای اثبات نظریه ها و مباحث خود، بیشتر به متون متأخر متکی بوده است.

پس از آن، ریچارد فرای، فیلیپ ژینیو، ریکا گیزلن و دیگران، مقالات مهمی نوشته، و در استفاده روشمند از منابع، دگرگونی ایجاد کرده اند. ایشان بر استفاده از اشیاء و آثار ی که نمایانگر فرهنگ عصر ساسانی است، تأکید کرده، و این روش را بنیاد نهاده اند و از اولین محققانی بوده اند که از طبقه بندی منابع موجود در ایران پیش از اسلام بحث کرده اند. به علت کمبود منابع این دوره، فرای بر این باور است که «هر قطعه از یک کتیبه، هر شیء مربوط به فرهنگ مادی، هر کلمه ای از یک متن و هر چیز دیگر، باید زیر میکروسکوپ قرار گیرد و به دقت بررسی گردد، تا اطلاعات ممکن از آن بیرون کشیده شود»^(۱۹).

فیلیپ ژینو از طرفداران راسخ نظریه بالا، یعنی بررسی دقیق اشیاء و طبقه‌بندی منابع اصلی دوره ساسانی است. وی همچنین معتقد است که دقت و تمرکز بر روی مهرها و جای مهرهای به‌جا مانده، می‌تواند برای درک جغرافیای اداری دوره ساسانی به‌عنوان منبع اصلی مورد استفاده قرار گیرد (۲۰).

ریکاگیزلن همه مهرها و یا جای مهرها را یکجا جمع کرده، و الگوی کاملی از جغرافیای اداری عهد ساسانی به‌دست داده است (۲۱). ژینو خطرات استفاده از منابع اسلامی را برای عهد ساسانی به‌طور مکرر تذکر داده، و استفاده از منابع اصلی ساسانیان را مطلوب دانسته است (۲۲).

تحقیق حاضر، اساس کار خود را بر پایه ساختار روش ژینو و طبقه‌بندی اواخر دوره ساسانی قرار داده، ولی از این مرحله نیز فراتر رفته و برای طبقه‌بندی جزئی‌تر منابع اواخر عهد ساسانی و دوره فتوحات اسلامی تلاش کرده است. منابع ما در اواخر عهد ساسانی می‌تواند به سه دسته تقسیم شود: (۱) منابع اصلی، (۲) منابع دست دوم، (۳) منابع دست سوم (۲۳). این طبقه‌بندی برای هر دو دوره، یعنی اواخر عهد ساسانی و نیز دوره فتوحات اسلامی می‌تواند به کار رود.

۱- منابع اصلی

منابع اصلی شامل موارد زیر است:

- الف) پاپیروس‌ها و تکه سفال‌ها. ب) کتیبه‌ها. پ) نوشته‌های کتیبه‌ای. ت) سکه‌ها.
ث) یافته‌های باستان‌شناسی. ج) منابع هنری به‌جا مانده از دوره ساسانی.

۱ الف) پاپیروس‌ها و تکه سفال‌ها:

پاپیروس و تکه سفال به صورت تکه‌تکه و پراکنده یافت می‌شوند؛ به همین جهت، اطلاعات کمی می‌توان از آنها استخراج کرد (۲۴). لازم به ذکر است که پاپیروس‌ها بیشتر متعلق به دوره اشغال مصر توسط ساسانیان، یعنی بین سال‌های ۶۱۹ تا ۶۲۷ م هستند (۲۵). تعدادی به دوزبان فارسی میانه و قبطی یا یونانی هستند. پاپیروس‌ها از اسناد تدارکاتی نهادهای نظامی خارج از ایران شهر هستند که از مدارک مربوط به فارس متفاوت بوده، اطلاعاتی به‌دست می‌دهند. ولی آنها به این علت جالب توجه هستند که تنوع القاب، عناوین افتخارآمیز، و به همان اندازه اصطلاحات نظامی را که در کتیبه‌های اوایل عصر ساسانیان یافت نمی‌شود، دارا هستند. همچنین، قسمتی از ساختار دیوان‌سالاری و تشکیلات ارتش ساسانیان را نشان می‌دهند.

بیشتر پایروس‌ها و تکه سفال‌ها شامل فهرستی از غذاهای آن عصر هستند. نام غذاهایی که معمولاً برای سپاهیان تهیه می‌شد، چنین ذکر شده‌اند: «گوشت»^(۲۶)، «نان»^(۲۷) و «می»^(۲۸). در یک مورد، نمونه‌ای از چگونگی نوشته شدن و مهر شدن نامه (نامگ) بیان شده است^(۲۹). شاید پایروس‌های فلات ایران بتوانند راهنمای پژوهشگر در استفاده از شیوه نگارش در آن دوره بوده، در مورد سنت‌ها، اطلاعات بیشتری به دست بدهند. این مدارک اطلاعات زیادی در خود ندارند، اما به عنوان بخشی از فرهنگ جسته گریخته فرهیختگان اواخر عهد ساسانی، ابزار مفیدی هستند و از آنجا که با در برداشتن مثال‌هایی از معاملات روزانه و روابط تجاری، نسبت به زندگی اقتصادی عصر آگاهی می‌دهند، جالب توجه هستند.

۱ ب) کتیبه‌ها:

تعداد کتیبه‌های فارسی میانه در این دوره کم است، اما کتیبه‌های قرون سوم و چهارم میلادی منابع اصلی درباره درجه‌ها، القاب، عناوین افتخاری و تشکیلات حکومتی هستند^(۳۰).

بدین ترتیب، این کتیبه‌ها همراه با اسنادی که دارای مهرهای اداری هستند، می‌توانند برای مطالعه سیر پیشرفت نهادها در امپراتوری ساسانیان به کار روند. از اواخر عهد ساسانیان کتیبه‌هایی که بر بناها حک شده باشند، اندکند و آنچه که به جا مانده است، بیشتر کتیبه‌های سنگ‌مزار، کتیبه‌های یادبود و کتیبه‌های وقفی هستند که به تعداد زیادی در جنوب غربی ایران یافت شده‌اند^(۳۱).

این کتیبه‌ها دارای اطلاعاتی هستند که می‌توان حدس زد متعلق به اواخر عهد ساسانی می‌باشند و سبک آنها نیز می‌تواند متعلق به همین زمان باشد، زیرا خط متصل آنها، مشابه خطوط کتاب‌های پهلوی است. از این رو، احتمالاً این کتیبه‌ها متعلق به دوره بعد از قرن پنجم میلادی است. بیشترین کتیبه‌های سنگ‌مزار عبارتند از کتیبه‌ای که در اقلید است، نیز دخمه‌هایی در استخر، کتیبه‌ای در استخر یا تخت طاووس، کتیبه‌ای در باغ‌گردی بین استخر و سیوند در فارس، کتیبه بيشاپور، کتیبه شاه اسماعیل، کتیبه‌هایی از تنگ جلوه نزدیک اردکان در فارس، کتیبه تل سفید^(۳۲) و پریشان نزدیک کازرون^(۳۳)، و کتیبه رادکان در شرق استرآباد، از این دسته‌اند^(۳۴). کتیبه‌ها و بناهای یادبود فارس عبارتند از: کتیبه تنگ کرم نزدیک فسا و کتیبه‌های قلعه بهمن نزدیک آباد که احتمالاً متعلق به اوایل دوره اسلامی است^(۳۵). کتیبه‌های وقفی، برای شادی و آسایش روح مردگان نقر شده‌اند. این کتیبه‌ها در فارس، شامل کتیبه تنگ خشک نزدیک سیوند، و کتیبه‌هایی

نزدیک فارس و کتیبه مقصود آباد است. ویژگی این کتیبه‌ها این است که اطلاعات کمی در مورد هویت فردی که سنگ نبشته به یاد او نقر شده است، دارند و گاه آگاهی‌های جالبی درباره تقسیمات اداری و مناصب به دست می‌دهند^(۳۶).

منابع تاریخی اوایل دوره اسلامی توسط تعدادی از نویسندگان مورد مطالعه قرار گرفته، و هامفریز کتیبه‌های اوایل دوره اسلامی را بررسی کرده است. کتیبه‌های اولیه عربی اسلامی را می‌توان در سایر نقاط جهان اسلام نیز یافت، مانند سنگ نبشته گوری متعلق به سال ۶۵۲م که بر روی سنگ قبری در مصر حک شده است، و کتیبه عربی دیگر نزدیک طائف^(۳۷).

کتیبه‌های فارسی فقط از قرن یازدهم میلادی پیدا شده‌اند^(۳۸). بیشتر کتیبه‌های عربی با خط کوفی، اطلاعات کمی در مورد القاب و عناوین دارند^(۳۹). در کنار کتیبه‌های عربی می‌توان کتیبه‌های مهم فارسی میانه را نیز ذکر کرد. یکی از آنها در قسطنطنیه^(۴۰) و تعدادی در فارس^(۴۱)، هند^(۴۲) و چین^(۴۳) هستند. برخی کتیبه‌ها، مثل آنهایی که در فارس و چین یافت شده، به دو زبان نوشته شده‌اند. این کتیبه‌ها، در مورد تعلقات مذهبی و مهاجرت ایرانیان به عنوان پیامد فتوحات اعراب مسلمان سرخ‌هایی به دست می‌دهند. در فارس بسیاری از این کتیبه‌ها نزدیک محل گورها یا بناهای یادبود مردگان پیدا شده‌اند.

۱ پ) نوشته‌های کتیبه‌ای (کتیبه‌هایی بر روی اشیاء کوچک، از جمله مهرها):

نوشته‌های کتیبه‌ای، مانند کنده‌کاری‌هایی که بر کاسه‌های نقره عهد ساسانی یا سایر اشیاء وجود دارد، اطلاعات مهمی به دست می‌دهند، اما مهم‌ترین آنها مهرها یا جای مهرهایی است که ما را از ماهیت نهادهای اداری اواخر عهد ساسانی آگاه می‌کند^(۴۴). در واقع، این اشیاء مهم‌ترین منابع اصلی برای بازسازی دیوان‌سالاری ساسانیان، تشکیلات اداری و حتی تعداد موبدان، تقسیمات کوچک اداری نواحی مختلف و سلسله مراتب تشکیلات ایالتی هستند^(۴۵). همچنین، اطلاعاتی در مورد مقدار و حوزه‌های فعالیت اقتصادی، بیعت سرپرستی این فعالیت‌ها و محل آنها به دست می‌دهند. به علاوه، مانند عناصری از تاریخ عینی عمل کرده، اطلاعاتی را در مورد وابستگی مذهبی^(۴۶)، جنسیت^(۴۷) و مرام سلطنتی به دست داده، بسیاری از موارد دیگر را روشن می‌کنند^(۴۸). می‌دانیم که ساسانیان بر تعدادی از ظروف نقره، وزن^(۴۹) و نام صاحبش را حک می‌کردند^(۵۰). این نوشته‌ها معمولاً با خطوط متصل حک شده‌اند که نشان‌دهنده متأخر بودن تاریخ آنها بعد از قرن پنجم میلادی است^(۵۱). همچنین، در مورد کتیبه‌ها،

نسب‌نامه‌ها و القاب، اطلاعات بیشتری می‌دهند که می‌توانند به مشخص کردن زمان این اشیاء کمک کنند (۵۲).

نوشته‌های اوایل دوره اسلامی همان طوری که بر روی بناها به چشم می‌خورد، بر روی ظروف سفالی، سفالینه‌ها، گچ‌بری‌ها و نیز بر روی منسوجات دیده می‌شود؛ ولی مضمون آنها ادبی یا مذهبی است (۵۳). کتیبه‌هایی که تاریخ آنها مربوط به اوایل ۶۵۲م، یعنی درست یک سال پس از مرگ یزدگرد سوم (۵۲) به بعد است و نیز کتیبه‌های رسمی، طرز ترکیب معین دارند:

(۱) بسم‌الله، (۲) آیه‌های قرآن، (۳) مضامین نوشته (۴) نام خلیفه (۵۵).

فارسی میانه تا پایان قرن هفتم میلادی زبان رسمی بود؛ تنها پس از اصلاحات



آذر فرنیخ مغ، پسر وهر

حجاج بن یوسف زبان عربی رسمی شد. تا این زمان، نوشته‌هایی که روی سکه‌های عرب-ساسانی حک می‌شد، اول به فارسی میانه و سپس به کوفی بودند؛ اما این نوشته‌ها هنوز هم به فارسی میانه شباهت داشت. به‌طور کلی، کتیبه‌های متأخر بیشتر در فارسی هستند (۵۶).

اسناد اوایل دوره اسلامی زیادند، اما همه در کنار هم مورد مطالعه قرار نگرفته‌اند. مهم‌تر از آن، مجموعه‌ای از مهرهای اوایل عهد اسلامی وجود دارد که اطلاعات بسیار ارزشمندی از این دوره ارائه می‌دهند، ولی بسیار مورد بی‌توجهی و غفلت قرار گرفته‌اند. تاکنون فقط مهرهای شخصی دوره اسلامی موضوع مطالعه و مقایسه با مهرهای عهد ساسانی بوده‌اند (۵۷).

با مطالعه و مقایسه مهرهای اداری اوایل عهد اسلامی و مهرهای اداری ساسانیان، می‌توان عناصر تداوم و تحول را ارزیابی کرد.

۱) ت) سکه‌ها:

برای پی بردن به توالی وقایع و خط‌مشی شاهنشاهی ساسانی، سکه‌ها مهم‌ترین ابزار در دسترس هستند. تجزیه شیمیایی سکه‌ها می‌تواند اطلاعات مهمی را در مورد منشأ سکه‌ها، تغییر عیار سکه‌ها و موارد بسیار دیگری را مشخص کند. در دوره مورد مطالعه، در پشت سکه‌ها معمولاً نام پادشاه با جمله‌ای شعارگونه و نیم تنه شاه با تاج مخصوص حک می‌شد. سکه‌هایی که در مواقع خاص ضرب می‌شدند، دارای شعارهای مختلفی هستند که اطلاعات مهمی را در مورد جنگ‌ها یا اهداف پادشاه به دست می‌دهند. از قرن پنجم میلادی به بعد، بر روی دیگر سکه‌های ساسانیان، محل ضرب و سال سلطنت پادشاه نیز حک می‌شد. روی‌ت گوییل (۵۸) سکه‌های ساسانیان را



خسرو دوم، سال ۳۰، ضرب میستان

طبقه‌بندی کرده است و ریکاویژن و عده‌ای دیگر، به مشخص کردن علامات ضربخانه و فهرست‌نویسی از سکه‌ها مبادرت ورزیده‌اند.

علم اوزان و مقادیر و تعیین خلوص سکه‌ها می‌تواند رکود اقتصادی و تشکیلات ضربخانه‌ها در اواخر سلطنت ساسانیان را روشن‌تر سازد. مخصوصاً سکه‌های دوره یزدگرد سوم (۶۳۲-۶۵۱م) مهم‌ترین، زیرا متعلق به دورانی هستند که آخرین سکه‌ها در ضربخانه‌های مختلف فارس ضرب می‌شدند، به نظر می‌رسد که فارس ضربخانه‌های ثابتی داشته که محل تقریبی آنها شناخته شده‌اند. این پنج ضربخانه در فارس عبارتند از: ۱) اردشیرخوره، ۲) بیشاپور، ۳) دارابگرد، ۴) استخر، ۵) وه - آز - آید - گواد.

سکه‌ها مهم‌ترین منابع اصلی برای مطالعه این دوره هستند و نه تنها به‌طور نسبی توالی وقایع را در دوره هر یک از شاهان ساسانی نشان می‌دهند، بلکه آرمان‌های سیاسی را منعکس کرده، در مورد نظام اقتصادی و تشکیلات ضربخانه‌ها اطلاعاتی می‌دهند و

فصل اول ۲۵

می‌توانند برای دوره ساسانی و عصر اسلامی مورد مطالعه قرار گیرند. تعدادی مقاله در مورد سکه‌های اوایل عهد اسلامی نوشته شده است. سکه‌های مورد مطالعه ما به سکه‌های عرب - ساسانی مشهورند، زیرا به جز نام و شعارهای کمی که دارند، می‌توانند از نوع سکه‌های دوره خسرو یا یزدگرد (خسرو دوم و یزدگرد سوم) بوده، و در اوایل دوره اسلامی ضرب شده باشند (۵۹).

مشکلات مطالعه سکه‌های عرب - ساسانی مشابه مشکلات سکه‌های ساسانی است. این امر، به خاطر ویژگی ضرب و در نتیجه، علامت اختصاری نام ضربخانه‌هاست. به هر حال، این مسائل ضربخانه‌های مشهور قازنس را دربر نمی‌گیرد، زیرا آنها به طور کامل شناخته شده هستند. راثول کوریل یکی از اولین سکه‌شناسانی است که در مجموعه‌ای از مقالات، از سکه‌های عرب - ساسانی تصویری کلی به دست داده است (۶۰).

هائیتس گائوبه در کتاب سکه‌های عرب - ساسانی، این گونه سکه‌ها را طبقه‌بندی کرده (۶۱)، و در طول سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰م نیز در مورد این موضوع مطالعات زیادی صورت گرفته است. فهرست قدیم‌تری از سکه‌های عرب - ساسانی نیز وجود دارد (۶۲)؛ ولی شاید وجود بعضی از تقسیم‌بندی‌های ستی در این فهرست‌ها فهم ما را از این حوادث مغشوش سازد (۶۳). بنابراین، ما قدم به قدم تصویر نسبتاً روشن‌تری از تشکیلات و طرز کار ضربخانه‌های اوایل عصر اسلامی، به خصوص در فارس داریم (۶۵).

۱ ث یافته‌های باستان‌شناسی:

شواهد باستان‌شناسی جزو منابع خاموش محسوب می‌شود، زیرا پژوهشگر مجبور به بیرون کشیدن اطلاعات از گزارش‌های مربوط به حفاری‌های باستان‌شناسی است. قلعه‌های ساسانی، کاخ‌ها، شهرها و گورستان‌ها، اطلاعات گرانبایی را در مورد ساختار شهری، طراحی‌های معماری، عوامل مختلف و متقابل اجتماعی و موارد دیگر فراهم می‌کند (۶۶).

همچنین، این مدارک منابع با ارزشی برای مطالعات تاریخ فرهنگی است. می‌توان از این طریق اطلاعاتی در مورد راههای تجاری، تغییر شرایط طبیعی مناطق و الگوهای سکنی‌گزینی به دست آورد (۶۷).

البته کتیبه ممکن است روی ستون‌ها یا ساختمان‌ها باشد و در نتیجه، با مقولات دیگر همراه شود. ممکن است بناهای یادبود خاکسپاری نیز دارای کتیبه‌هایی بوده، که در

آنها مسائلی بیان شده باشد، اما اینها در واقع، بدون کتیبه‌اند (۶۸). در محدوده باستان‌شناسی، مهرها و سکه‌ها ابزاری به شمار می‌روند که با مدارک باستان‌شناسی همراهند؛ پس ۱ث، با ۱ب، ۱پ و ۱ت تداخل دارد. زمانی که ۱ب، ۱پ و ۱ت در یک متن باستان‌شناسی وجود دارند، می‌توانند مفیدتر باشند و در عوض، برای تعیین تاریخ محل، مورد استفاده قرار گیرند (۶۹).

منابع باستان‌شناسی اوایل دوره اسلامی فارس نیز نادراند. یکی از مشکلات ساختمان‌ها و بناها این است که دقیقاً روشن نیست متعلق به عصر اسلامی هستند یا دوره ساسانی. بسیاری از آنها در اصل بناهای ساسانی هستند که بعدها در عهد اسلامی چیزهایی به آنها اضافه شده است. بعضی دیگر از ساختمان‌های عصر اسلامی با مواد و مصالح ساسانی ساخته شده‌اند. هر دو سبک فوق، درجه‌ای از تداوم فرهنگی و هنری را نشان می‌دهد. همین‌طور، آتشکده‌ها و سایر مکان‌های مقدس، به مساجد و عمارات مذهبی اسلامی تبدیل شده‌اند (۷۰). مطالعه ساختمان و نوع آرایش و تزیین آنها، می‌تواند تداوم و تغییر طراحی در اوایل عصر اسلامی را روشن سازد (۷۱). تعداد کمی از ساختمان‌های اوایل عصر اسلامی مورد مطالعه قرار گرفته‌اند (۷۲). مهم‌تر از آن، شهرهای اصلی فارس است (۷۳) که مهم‌ترینشان، بیشاپور، (۷۴) استخر (۷۵)، سیراف (۷۶) و قصر ابونصر (۷۷)، موضوع تعدادی از مطالعات بوده‌اند.

۱ ج) منابع هنری:

پژوهشگر باید بتواند هنر عالی را از هنر عامی تشخیص دهد، یعنی اشیاء درباری را از اشیائی که توسط عامه مردم به وجود آمده، و به‌طور گسترده مورد استفاده مردم قرار گرفته است، تمیز دهد. اعتقاد بر این است که ساخت اشیاء هنری به وسیله حکومت مرکزی اداره می‌شده است. به نظر می‌رسد اصناف هر حرفه به وسیله «کارگبد» رهبری می‌شدند. وظیفه او نظارت بر تولید و کیفیت اشیاء هنری کارگاه‌های سلطنتی بود (۷۸).

برجسته‌ترین نوع هنر عالی، سنگ‌نگاره‌ها هستند که بیشترشان تاریخ اوایل عصر ساسانی را دارند. این امر، ابزاری برای تبلیغ شاهنشاهی، و نیز قابل مشاهده برای مردم کشور بود. بیشتر این آثار در فارس نقر شده‌اند و شامل موضوعات محدودی هستند، مثل مراسم اعطای مناصب، جنگ و شکست دشمن، شکار، صحنه‌هایی از دربار و تبلیغات مذهبی. البته گاهی، بسیاری از این موضوعات با هم پیامی را - هر چند در سطوح مختلف - بیان می‌کنند. این امر، به خوبی در سنگ‌نبشته‌های اوایل شاهنشاهی ساسانیان، یعنی عهد اردشیر اول (۲۲۴-۲۴۰ م) نشان داده شده است. سنگ‌نبشته

اردشیر در نقش رستم معروف است (۷۹) و شامل تصاویری از اردشیر است، در حالی که بر اسب نشسته و شیئی را که شاید همان نشان شاهی باشد از اورمزد که بر اسب دیگر و مقابل اوست، دریافت می‌کند. در زیر اسب‌های اینان جسد دو مرد افتاده است. زیر اسب اردشیر، جسد اردوان پنجم^{۸۰} آخرین پادشاه اشکانی، و زیر اسب اورمزد، جسد اهریمن قرار دارد. بی‌درنگ می‌توان فهمید که مقصود این است که اردشیر توسط اورمزد، به حکومت تعیین شده، و به عنوان نماینده اورمزد، پلیدی (اهریمن) را شکست داده است. برای اطمینان از اینکه بیننده این تبلیغ را دریابد در سنگ نبشته کنار اردشیر چنین آمده است:

«این پیکر یغ مزدا پرست، اردشیر شاهنشاه ایران است که خهر از ایزدان دارد، پسر یغ بابک شاه» (۸۰).

در تصویر کنار اورمزد، کتیبه این چنین می‌گوید: «این پیکر یغ اورمزد است» (۸۱). این نقش چندین مفهوم دارد؛ یکی اینکه پادشاه ساسانی توسط خداوند متعال به حکومت منصوب شده، و بنابراین، پاک و مقدس است. اورمزد به وی نشان پادشاهی اعطا می‌کند. کتیبه او می‌گوید که او یک یغ، و از نسل ایزدان است و این موضوع، تلویحاً بدان معناست که هرگونه شورش بر ضد مشروعیت پادشاه، نه تنها شورش بر ضد قدرت سیاسی، که شورش علیه خدایان است. از اواخر عهد ساسانیان سنگ‌نبشته‌های کمی وجود دارد و مشکل بتوان آنها را به پادشاه خاصی نسبت داد. به هر حال، این کتیبه‌ها عقاید مذهبی - سیاسی پادشاهان ساسانی را روشن می‌سازند و از این رو، می‌توان آنها را در کنار بناها یا کتیبه‌های یادبود مورد مطالعه قرار داد.

اشیاء مهم‌تر هنری، کاسه‌های نقره هستند. آنها نیز به هنر عالی عصر ساسانی تعلق دارند و تولید آنها، نه تنها از مرکز اداره می‌شد، بلکه فلزی که در ساخت آنها به کار می‌رفت، تنها از یک منبع تأمین می‌گشت (۸۲).

به نظر می‌رسد این امر، شیوه دیگری از تبلیغ شاهنشاهی بوده است. در جایی صحنه‌هایی از شکار توسط شاه یا درباریان یا صحنه‌های دیگری از زندگی روزانه (شاید بیشتر درباری) دیده می‌شود. در اواخر عهد ساسانیان، این شیوه از تبلیغ، یعنی کنده‌کاری بر روی ظروف نقره، همان وظیفه سنگ‌نبشته‌ها را در دوره پیشین ایفا می‌کرد. زیرا به نظر می‌رسد که بعد از قرن پنجم میلادی، تعداد کتیبه‌ها کمتر شده، و بر تعداد

۸۰. بر اساس سالشمار جدید تاریخ اشکانی و بنا به عقیده برخی از محققان، آخرین شاهنشاه اشکانیان، اردوان چهارم بوده است (ویراستار).

ظروف نقره به سرعت افزوده شده است، اگرچه به نظر می‌رسد ظروف نقره از اوایل عهد ساسانی تولید می‌شده است. در قرن هفتم میلادی، مورخ آلبانیایی (اُرّانی)، موسی کالانکاتویسکی* با نگاهی به گذشته، اظهار می‌دارد که پادشاه ساسانی در قرون سوم و چهارم میلادی، این اشیاء را به اعیان و اشراف هدیه می‌کرده است (۸۳). ممکن است افزایش سریع این اشیاء نیز بدین معنی باشد که تولید آنها منحصر به پادشاه نبود. در اواخر عهد ساسانی، اشراف نیز در سفارش آنها سهیم بودند، اما این امر، مختص اشراف ساسانی نبود، بلکه همسایگان آنها، یعنی ارمنستان، آلبانیا (اُرّان) و آسیای مرکزی نیز از اشیاء هنری ساسانی تقلید می‌کردند. همچنین، ظروف نقره حاوی نام اشخاص و وزن خود ظرف بودند. به خاطر اهمیت این نوشته‌ها و اینکه این ظروف در کاوش باستان‌شناسی به‌ندرت یافت می‌شوند، اینها را می‌توان در کنار نشانه‌های روی اشیاء و نیز آثار باستان‌شناسی مورد مطالعه قرار داد.

تولید شیشه، مفرغ، سفالینه‌ها و اشیاء سنگی نیز مهم بوده، و تا اندازه‌ای همان الگورا پیروی می‌کرده است. می‌توان پرسید که فایده مطالعه این اشیاء چیست؟ آنها نه تنها سرچشمه‌های نفوذ هنری خود و تجارت را به ما نشان می‌دهند، بلکه نوآوری‌های فنی و حتی دسته‌بندی‌های طبقاتی را نیز نمایان می‌سازند.

با دقت در اشیاء اوایل عصر اسلامی، می‌توانیم تداوم و پیشرفت در کیفیت کار را ببینیم که این سؤال را ایجاد می‌کنند که تولیدکننده و سفارش‌دهنده این اشیاء در زمان فروپاشی حکومت ساسانی که بود؟

زمانی که از هنر بحث می‌کنیم، معمولاً تشخیص اینکه چه چیز متعلق به اواخر عصر ساسانی است و کدام متعلق به اوایل دوره اسلامی، بسیار مشکل است. البته حدس قریب به یقین این است که این امر، به خاطر تداوم توسعه هنری در ایران باشد. بشقاب‌های نقره که مشهور است و در مورد مطالعه نیز قرار گرفته‌اند، مثال خوبی هستند. اگر کسی این ظروف را در موزه‌ها بررسی کند یا فهرست آنها را ببیند، متوجه می‌شود که بسیاری از آنها متعلق به اواخر عهد ساسانی یا اوایل دوره اسلامی، یعنی قرون هفتم و هشتم میلادی هستند. البته این مسأله را می‌توان از روی دیگر بازمانده‌های هنری، مانند مهرها، سکه‌ها و غیره نیز حدس زد. بنابراین، روشن است که نباید انتظار داشت که به دلیل تحولات سیاسی یا انقلاب، تغییر سریع در زمینه هنر در این منطقه روی داده باشد.

*. Moses Kalankatuisky

۲- منابع دست دوم

منابع دست دوم، عبارتند از: منابع ادبی معاصر، چه منابع بومی و چه منابع خارجی که با حکومت ساسانیان یا مذهب ملی آن، زردشتیگری و نیز خلافت و اسلام مخالف و دشمن بودند. این منابع به خاطر اهمیت و تقدّمشان در مطالعه ما مورد بررسی قرار خواهند گرفت، ولی عمدتاً به دو بخش منابع بومی و خارجی تقسیم می‌شوند:

(الف) منابع فارسی میانه؛ (ب) منابع ارمنی و گرجی، (پ) سریانی، (ت) یونانی، (ث) یهودی.

تعدادی از سؤالات اساسی که پژوهشگر باید در مرور این متون به آنها پاسخ گوید، عبارتند از: آیا این متون ماهیت تاریخی، گاه‌شناسی، اساطیری، ادبی یا دینی دارند؟ علاوه بر آن، هدف این متون چیست؟ چه منافع و مصالحی نوشتن آنها را ایجاب کرده است؟ و یا در چه موقعیت تاریخی مؤلف اقدام به نوشتن آنها کرده است؟

۲ الف) منابع فارسی میانه:

بیشتر متون فارسی میانه از قرن هشتم تا دهم میلادی نوشته شده‌اند. اینها بیشتر در تحقیقات مربوط به اوایل عصر اسلامی کاربرد دارند و بیشترشان دستاورد ساکنان فارس و جامعه بزرگ زردشتیان است. ولی بیشتر این متون با توجه به محتوا و سبک آنها، احتمالاً متعلق به اواخر عصر ساسانی هستند. مادیگان هزار دستان، کتابی است متعلق به زمان خسرو دوم (۵۹۰-۶۲۸ م) و در فارس نوشته شده است (۸۵) و قوانینی مانند قانون ازدواج، ارث، مالکیت و مسائلی از این قبیل را بیان کرده است. ماه‌فروردین روز خرداد تألیف دیگری است که به نظر می‌رسد در طول دوره حکومت خسرو دوم نوشته شده، و وقایعی را که در آن دوره رخ داده است، بازگو می‌کند (۸۶). متون کوچک‌تری، مثل گزارش شطرنج و وضع نرد و نیز خسرو و ریدگ وجود دارند که می‌توان اطلاعاتی از آنها استخراج کرد (۸۷). تعدادی اندرزنامه‌های کوتاه در دست است که به نظر می‌رسد در دوره ساسانی نوشته شده، و حکایت‌هایی را از زبان وزرا و شاهان بیان کرده‌اند و نام مناصب و القاب و اطلاعات اقتصادی و اجتماعی، و در کنار آن، آگاهی‌هایی از تقسیمات اداری را بیان می‌کنند. این متون شامل: گزیده اندرز پوریوتکیشان و اندرز دانایان به مزدیسنان و اندرز خسرو قبادان است که اندرزها و نصیحت‌های خسرو اول به پسرش در بستر مرگ را در بر دارد (۸۸) و سایر متن‌های کوتاه که توصیه‌های معنوی، اخلاقی، سیاسی و اداری عرضه می‌کنند (۸۹).

می‌توان گفت با اینکه استفاده از منابع بومی مهم است، ولی تاریخ آنها کاملاً

مشخص نیست. متون فارسی میانه بیشتر توسط موبدان زردشتی نوشته، و نسخه برداری شده‌اند. آنچه که برای آنها مهم بود، چگونگی زنده نگه داشتن دین و ضبط سنن مقدس بود، و نه ثبت ترتیب زمانی حوادث. ولی ارائه این گونه توالی وقایع در کتاب بندهش که متن متأخرتری است، آمده است، که به خاطر تاریخ متأخر آن در بخش دیگر مورد بحث قرار خواهد گرفت. مطالب کارنامه اردشیر بابکان درباره اوایل دودمان ساسانی است، که در دوره‌های بعد نوشته شده، و جنگی از افسانه‌ها و حوادث تاریخی عصر ساسانی است. منحصربه‌فرد بودن آن، در این است که بسیاری از القاب و عناوین اواخر دوره ساسانی را نام برده است و در مورد فتودالیزم در ایران، اطلاعاتی به دست می‌دهد (۹۰). اگر این اطلاعات در کنار سایر منابع اصلی قرار گیرند، این متون می‌تواند القاب، مناصب و تقسیمات اداری اواخر عهد ساسانی را بیشتر روشن کنند.

دسته دیگری از متن‌های فارسی میانه، زند و پازند است. اینها صورت‌هایی از ترجمه متون اوستایی هستند که بیشتر شکل تفسیری دارند و گاهی اوقات با تأویل‌های طولانی همراهند که مفید است. پازند متن فارسی میانه است که به خط اوستایی نوشته شده است. اینها نه تنها شامل متون فارسی میانه، بلکه در بر دارنده بعضی از متون دیگر هم هست. این متون بیشتر در مورد دعا، ورد و افسون، روایت‌ها، دعای توبه و دعای خیر است (۹۱). اهمیت این متون بیشتر بدین خاطر است که احتمالاً در عهد ساسانی که عده بسیاری، هیچ اطلاعی از معنی دقیق متون اوستایی نداشتند، تصنیف شده‌اند. این متون شامل وندیداد پهلوی، یسنای پهلوی و یشتناست یشت پهلوی و بسیاری از متون دیگر است (۹۲). کتاب نیرنگستان مثالی دیگر است که وظایف موبدان و مراسم عبادی دوره ساسانی را بیان می‌کند. این متون متعددند و هر یک برای به دست آوردن اطلاعات در مورد وظایف و شعائر موبدان نیاز به بررسی جداگانه‌ای دارند.

می‌باید به این نکته توجه داشته باشیم که این متون بیشتر سبک مذهبی دارند و متون اداری غیر مذهبی نیستند. امتیاز این منابع در این است که تصویری از چارچوب افکار ایرانیان به دست می‌دهند و نگاه آنان را نسبت به فرهنگ و دین مشخص می‌کنند. بیشتر این متون توسط موبدان و برای افراد مذهبی جامعه نوشته شده‌اند. در دوره ساسانی موبدان در مسائل مربوط به دین و در عین حال، دولت نفوذ عظیمی داشتند (۹۳). همچنین، این متون همراه با تعدادی از نوشته‌های مذهبی، منابع ادبی عمده این دوره هستند. ساختار تاریخی متون فارسی میانه چنین است که حوادث در دوره‌های سه هزار ساله اتفاق می‌افتند. نکته قابل توجه در این متون این است که بیشتر به جزئیات سرگذشت جهان و پایان آن می‌پردازند، تا بیان وقایع تاریخی. ترجمه متون فارسی میانه

هنوز هم در وضعیت خوبی نیست و استفاده از آنها به عنوان منبعی برای تاریخ، نسبتاً محدود است (۹۴).

همچنان که قبلاً گفته شد، بیشتر متون فارسی میانه از قرن هشتم تا دهم میلادی نوشته شده‌اند که با وجود متأخر بودنشان، اطلاعاتی را در مورد ساسانیان به دست می‌دهند. این متون از منابع محلی هستند و درباره نهاد‌های ساسانی نیز توضیح می‌دهند. با اینکه این متون شرح الهیات و علوم کیهانی است، ولی به طور اتفاقی در آنها القاب و مناصبی ظاهر می‌شود که همیشه یکسان نیستند. بدین ترتیب، متون فارسی میانه به خاطر اینکه نام‌های اصلی، کارکردها و مناصب را مشخص می‌کنند، جالب توجه‌اند. شهرستان‌های ایران متنی غیر مذهبی است که ایالات شاهنشاهی ساسانی و مراکزشان را برمی‌شمارد. اگرچه این متن در دوره منصور، خلیفه عباسی نوشته شده است، ولی تصویری از مناطق ایران در اواخر عهد ساسانی به دست می‌دهد و البته مخلوط با افسانه است. سایر منابع فارسی میانه در بخش مربوط به اوایل عصر اسلامی مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

۲ ب) منابع ارمنی و گرجی:

از آنجا که نهاد‌های ارمنی مشابه نهاد‌های ایرانی بوده‌اند، منابع ارمنی مهم هستند. ولی بدین سبب که ممکن است، رشد و توسعه نهادها در ارمنستان و ایران عهد ساسانی متفاوت بوده، محقق باید در استفاده از این منابع محتاط باشد، زیرا در عین مشابهت اصطلاحات نهادها در این دو منطقه، ممکن است این واژه‌ها به دلیل شرایط اجتماعی مختلف، تحول متفاوتی یافته باشند. برای اثبات این امر نمونه‌ای می‌آوریم: مثلاً منصب ارمنی «هازاراپت»، در فارسی میانه «هزاربد» بوده است. این کلمه در ارمنستان به معنی رئیس دیوان بوده (۹۵)، و در ایران معنی ریشه‌ای خود را که رئیس هزارنفر به شمار می‌آمده، داشته است. منابع ارمنی می‌توانند محل ارجاع و محک خوبی برای منابع اواخر عهد ساسانی باشند. مثالی از این نوع، کتاب الیثه مربوط به بعد از قرن پنجم میلادی، بانام تاریخ واردان و جنگ ارمنستان است. در این کتاب، تعدادی القاب و عناوین آمده است که با این دسته از عناوین ایران ساسانی مطابقت دارد. بر طبق گفته الیثه در ارمنستان، اشراف «آزات» - و در فارسی میانه «آزاد» - نامیده می‌شدند، اما اشراف پائین‌تر «آزاتردی» (۹۶) نام داشتند. در ایران دوره ساسانی چهار دسته از اشراف به ترتیب طبقاتی اینان بودند: شهرداران، ویسپوهران، بزرگان و آزادان. در کارنامه اردشیر بابکان، «آزادان» با «دهقانان» یکی دانسته شده‌اند (۹۷). نکته فوق، این امر را که آزادان در ارمنستان، به

معنی دقیق آزادان ساسانی بودند، رد می‌کند و این مسأله تفاوت‌هایی را که در تقسیمات کلی و تقسیمات جزئی‌تر طبقات در جامعهٔ ارمنی و ایرانی وجود داشت، منعکس می‌کند (۹۸).

به هر حال، متون ارمنی وظایف مأموران و مقامات ساسانی را در ارمنستان روشن می‌کنند و با مقایسهٔ دقیق می‌توان کارکرد آنها را در ایران نیز تعیین کرد. این القاب عبارتند از: هازاراپت (ارمنی) و هزاربد (فارسی میانه)، مگپت (ارمنی) و موبد (فارسی میانه)، وزرک هراماتار (ارمنی) و وزرگ فرمادار (فارسی میانه)، دارانداژدزاپت (ارمنی) و در آندرزید (فارسی میانه)، موبتایا موبت (ارمنی) و موبدان موبد (فارسی میانه)، اسپاراپت (ارمنی) و سپاهبد (فارسی میانه)، دهنچاپت (ارمنی) و دزدبد (فارسی میانه). کلمهٔ اخیر در ارمنی به معنی رئیس جلاخان، و در ایران به معنی فرماندهٔ قلاع بوده است. دپراپت (ارمنی) و دبیربد (فارسی میانه)، مارزپان (ارمنی) و مرزبان (فارسی میانه)، تنها تعدادی از القاب و مناصب مشترک هستند.

یکی دیگر از تواریخ قابل توجه ارمنی نوشتهٔ لازار فارابی است که در قرن ششم میلادی نوشته شده است (۹۹). این متن بیشتر مربوط به زندگی و اهان مامیکنیان است که در ۴۸۴م حاکم ارمنستان شد. در عین حال، این کتاب دسته‌ای از القاب و عناوین مشترک میان دو حکومت را نیز دربر دارد.

معمولاً بسیاری از تواریخ ارمنستان از نظر نگارش، تواریخی سفارشی هستند و به همین منظور نوشته شده‌اند. کتاب تاریخ واردان و جنگ ارمنستان تألیف الیشه، در همان دوره‌ای نوشته شده که کتاب لازار فارابی به نگارش در آمده است، ولی معلوم نیست که کدام یک مقدم بر دیگری است (۱۰۰). برای قرن هفتم میلادی کتاب تاریخ سبتوس دارای اهمیت است، زیرا فهرستی از مناصب و اطلاعاتی را از آخرین فرمانروایان ساسانی از پیروز تا یزدگرد سوم به دست می‌دهد. همچنین، این متن گزارشی از فتح اعراب مسلمان در شرق نزدیک دارد. از آنجا که این کتاب اطلاعات زیادی را در مورد ایران و ارمنستان به دست می‌دهد، منبع کم نظیری است (۱۰۱).

تاریخ‌نگاری ارمنی دو کارکرد و هدف مهم دارد: اول اثبات برتری مسیحیت، و دوم اینکه شاهی بر استقامت ملت ارمنستان باشد. در این طرح، ساسانیان که متجاوز هستند، سعی در تحمیل دین خود بر ارامنه دارند. بدین ترتیب، پادشاه ساسانی، «مرداخشش»، یعنی قاتل و «هتائساکان»، یعنی کافر است. باید متذکر شویم که منابع ادبی ارمنی در ارائهٔ القاب و عناوین ایران ساسانی اهمیت دارند، اما از آنجایی که این منابع در محتوا و نظر خود نسبت به ساسانیان خصومت دارند، باید در استفاده از آنان دقیق و

محتاط بود.

کتاب تاریخ یژوند برای قرن هشتم میلادی بسیار مهم است و شامل حوادث تاریخی از زمان مرگ حضرت محمد (ص) تا ۷۷۸ م است (۱۰۲). موسی خورنی اطلاعات بسیار علمی را در مورد جغرافیای اواخر عهد ساسانی به دست می دهد (۱۰۳). مسأله تاریخ زندگی موسی خورنی هنوز مورد بحث است. تامسن معتقد است که وی در حدود سال ۵۰۰ م زندگی می کرده است (۱۰۴). مورخ بعدی، توماس آرتسرونی (۹۸۰ م) در کتاب تاریخ کاتولیکوس جان دراشخاناکژتسی درباره خانواده آرتسرونی و استفان آسولیک (۹۹۰ م) صحبت کرده است و اطلاعاتی از اواخر دوره ساسانی به دست می دهد (۱۰۵).

۲ پ) منابع سریانی:

کتاب سریانی اعمال شهدای ایرانی [مسیحی] دوره ای از تاریخ عصر ساسانی را از قرن چهارم تا ششم میلادی در بردارد (۱۰۶). تاریخ یوحنای افسوسی که از دوره خسرو اول بحث می کند، کتابی بسیار مهم است و در قرن ششم میلادی نوشته شده است (۱۰۷). مهم ترین منبع سریانی برای این دوره وقایع نگاری گمنام گویدی است که در نیمه دوم قرن هفتم میلادی نوشته شده است (۱۰۸). این کتاب در بر دارنده دوره ای از مرگ هرمزد چهارم (۵۹۰ م) تا فتح اعراب است (۱۰۹). سباستین براک منابع سریانی شرقی در قرن هفتم میلادی را جمع آوری کرده است (۱۱۰). همچنین، بعضی از منابع سریانی غربی نیز اطلاعاتی را از اواخر عهد ساسانی فراهم می کنند (۱۱۱). کتاب مهم دیگر از قرن هشتم میلادی کتاب قانون عیشو بخت است که منبعی مسیحی در مورد قوانین بوده، مکمل مفیدی برای کتاب قانون فارسی میانه به شمار می آید (۱۱۲). لازم به ذکر است که این منابع نیز همانند کتب ارمنی از منابع مخالف با ساسانیان هستند و تفاوتشان این است که نویسندگان سریانی تابع شاهنشاه ساسانی بودند و در قلمرو امپراتوری ساسانی زندگی می کردند.

بیشتر منابع سریانی که ما در موردشان صحبت خواهیم کرد، همانند منابع عربی، متعلق به دوره های متأخر بوده اند و باید منابع دست سوم به شمار آیند. در میان نویسندگان متأخر، ائوتوخیوس (سعید ابن بطریق) در قرن دهم میلادی اطلاعات مهمی را در مورد اواخر عهد ساسانی فراهم می کند. تاریخ میکائیل سریانی که توسط بطرک (پاتریارخ) انطاکیه (۱۱۶۶-۱۱۹۹ م) نوشته شده است، اطلاعات زیادی را در مورد شاهنشاهی ساسانی به دست می دهد. اگرچه این کتاب در اواخر قرن دوازدهم میلادی نوشته شده، ولی شامل منابع قدیم تری است که به نظر موثق می آیند (۱۱۳). تاریخ

ابوالفرج ابن عربی (بارهبرایوس) که در قرن سیزدهم میلادی نوشته شده است نیز اطلاعاتی از اواخر عهد ساسانی دارد^(۱۱۴). از آنجا که منابع سریانی در داخل قلمرو ساسانیان نوشته شده‌اند، به نظر می‌رسد که از جامعه و حکومت ساسانی اطلاعات موثقی داشته باشند.

۲) منابع یونانی:

منابع همعصر یونانی، منابع بسیار با ارزشی در روشن کردن تاریخ سیاسی شاهنشاهی ساسانی، به خصوص درباره روابط ایشان با بیزانس است. ولی آنها هم منابع دشمن بوده، ساسانیان را دون پایه، ولی نه وحشی به شمار می‌آورند. از این رو، این منابع نسبت به منابع ارمنی و سریانی، منابع دست دوم به حساب می‌آیند. این کتاب‌ها محصول شرایط و ویژگی‌های تاریخ‌نگاری بیزانس در سده‌های پنجم و ششم میلادی هستند. تعدادی از مورخان قرون پنجم و ششم میلادی به تاریخ‌نگاری ساسانی پرداخته‌اند. اواگریوس اسکولاستیکوس، مورخی روحانی بود که در قرن ششم میلادی می‌زیست. وی از دستاوردهای تیبریوس اول و موریس بحث می‌کند^(۱۱۵).

در قرن ششم میلادی آگاتیاس مهم‌ترین منبع تاریخی برای اواخر عهد ساسانی است، زیرا به منابع سلطنتی در تیسفون دسترسی داشته است^(۱۱۶). یوهانس مالالاس (قرن ششم) وقایع‌نگاری است که دوره حکومت یوستینیانوس اول را به رشته تحریر در آورده است^(۱۱۷). میناژیر پروتکتور به تاریخ شاهنشاهی ساسانی بین سال‌های ۵۵۸-۵۸۲م پرداخته است. وی آگاهی‌های جزئی از مذاکرات میان یوستینیانوس و خسرو اول فراهم کرده، و به همان نسبت نیز از قوم‌شناختی ایران ساسانی اطلاعاتی گردآوری نموده است. او همانند سایر نویسندگان بیزانس به مسیحیت معتقد است، از این رو، باید استفاده محتاطانه از این کتاب را یادآوری کنیم^(۱۱۸).

دو تألیف مهم از قرن هفتم میلادی، یکی تاریخ توفیلاکتوس سیموکاتا و دیگر کتاب وقایع‌نگاری پاسکاله است. تاریخ توفیلاکتوس وقایع قرن ششم میلادی را در بر دارد^(۱۱۹) و وقایع‌نگاری پاسکاله از عهد خسرو دوم صحبت می‌کند^(۱۲۰). مورخان بیزانسی دیگری نیز وجود دارند که از کارشان می‌توان اطلاعات مختلف^(۱۲۱)، به خصوص در مورد زندگی پیامبران و قدیسان جمع‌آوری نمود که به ندرت مورد استفاده قرار گرفته‌اند. در قرن نهم میلادی تعدادی از مورخان یونانی، و مهم‌ترینشان، یسعی گئورگیوس سوئیکلس و تئوفانس درباره شاهنشاهی ساسانی به بحث پرداخته‌اند^(۱۲۲).

۲ ث) منابع یهودی:

تلمود بابلی اطلاعات زیادی در مورد ساسانیان دارد، اما بیشتر آن مربوط به امور جامعه یهودی است (۱۲۳).

۳- منابع دست سوم

منابع دست سوم شامل منابعی است که بیشتر در دوره‌های پس از ساسانیان تألیف شده‌اند، ولی وقایع اواخر عهد ساسانی را روشن می‌کنند. در واقع، این منابع زیر بنای تحقیقات پیشین در مورد ساسانیان بوده‌اند. منابع سریانی و یونانی را ذکر کردیم. گروه دیگری از منابع مهم، منابع عربی و فارسی هستند. این منابع شامل مطالب مهمی هستند و فقط مهم‌ترینشان را از نظر می‌گذرانیم.

۳ الف) منابع عربی - اسلامی:

به‌طور کلی، پربارترین دسته از منابع، کتاب‌هایی هستند که به عربی نگاشته شده‌اند و می‌توان آنها را به تواریخ روایی، کتبی که ماهیت جغرافیایی دارند و اندرزنامه‌هایی که از فارسی میانه به عربی ترجمه شده‌اند، تقسیم نمود (۱۲۴). این منابع اطلاعات مهمی را در مورد دوره ساسانی به دست می‌دهند، ولی در استفاده از این منابع، همانند منابع فارسی باید محتاط بود. زیرا این نوشته‌ها از نظر زمانی با دوره ساسانی فاصله زیادی دارند و اغلب دارای پیش‌داوری‌های مذهبی و فرهنگی بوده، و بر اساس درک شخصی نویسنده از گذشته تدوین یافته‌اند. متون مورد بحث، تحت عنوان فرعی اوایل دوره اسلامی می‌آیند و مفیدترین منابع برای آن دوره هستند.

منابع عربی به‌خاطر تعداد زیادشان و نیز گستره جغرافیایی وسیعی که در آن تألیف شده‌اند، دارای اهمیت ویژه‌ای در این دوره هستند. زمانی که از فتوحات اوایل عهد اسلامی (۱۲۵) در شرق بحث می‌شود، این متون عمده‌ترین منابع این دوره به شمار می‌روند. این مطلب درباره متونی که از فتوحات اولیه بحث می‌کنند نیز صادق است، به‌خصوص در باب محاصره و استیلا بر ایالات، مرزها و به‌طور کلی فتوحات (۱۲۶). در مورد ایران تألیفات متعددی وجود دارد که سعی دارند استیلای اعراب را با توجه به رسوم و سنت مسلمانان توجیه کند (۱۲۷).

منابع عربی - اسلامی بسیارند و از مهم‌ترین آنها تاریخ‌الرسول والملوک نوشته طبری (۱۲۸) است که اوایل قرن دهم میلادی تألیف شده است؛ عیون الأخبار ابن قتیبه (۱۲۹)، اخبار الطوال دینوری (۱۳۰)، مروج الذهب و معادن الجواهر (۱۳۱) و التنبیه و

الاشراف مسعودی^(۱۳۲) و نیز تاریخ سنی ملوک الارض حمزة اصفهانی^(۱۳۳) (قرن دهم میلادی) نیز در بر دارنده تاریخ شاهان ساسانی هستند.

حمزة اصفهانی در مورد هر یک از شاهان اطلاعات روشنی داده، و متذکر می شود که از خدای نامه های متعددی استفاده کرده است. آثار الباقیه بیرونی^(۱۳۴) نیز اطلاعاتی در مورد ساسانیان دارد. غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی هم وقایع نگاری مهمی است و اطلاعاتی در مورد شاهان ساسانی به دست می دهد^(۱۳۵).

از جمله منابع جغرافیایی عربی، صورة الأرض ابن حوقل^(۱۳۶) و البلدان یعقوبی^(۱۳۷) (۸۹۷م) است که اطلاعاتی را در مورد شاهان ساسانی، به خصوص عهد متأخر آن و روابطشان با آل لخم دارد. مهم تر از آن، یعقوبی تعدادی از اسامی، القاب و مناصب عهد ساسانی و نیز تقسیمات اداری شاهنشاهی را توضیح می دهد. مقدسی^(۱۳۸)، خوارزمی در مفاتیح العلوم و جهشیاری در کتاب الوزراء و الکتاب، همه به نظام اداری ساسانیان اشاراتی دارند^(۱۳۹).

ترجمه های متعددی از فارسی میانه به عربی وجود دارد که به اواخر عهد ساسانی مربوط می شود^(۱۴۰). از جمله، عهد اردشیر که از تشکیلات حکومت و شیوه اداره آن بحث می کند. اردشیر در این کتاب پادشاهان را از اشتباهاتی که ممکن است هنگام حکومت مرتکب شوند، آگاه می کند. گیریناسکی زمان تألیف کتاب را نیمه دوم قرن هفتم میلادی می داند^(۱۴۱).

کتاب دیگر، آئین اردشیر نام دارد که از ساختار جامعه و اشراف ساسانی بحث می کند. تألیف سوم، گفتارهایی از دبیرد، موبدان موبد و ارشتران سالار و شیوه اداره حکومت را دربردارد و با سخنانی از خسرو اول پایان می پذیرد^(۱۴۲). به این متون اندرزی، دو قطعه اندرزنامه ای دیگر نیز الحاق شده است. عهد اردشیر در برگرفته آخرین نوشته ها و وصیت نامه خسرو اول است، اما به احتمال زیاد در اواخر عهد ساسانی نوشته شده، و یا آن زمان رونویسی شده است^(۱۴۳).

همچنین، نامه ای موجود است که احتمال می رود توسط پیامبر (ص) به خسرو دوم نوشته شده باشد^(۱۴۴).

کتاب مهم دیگر، اثر شهرستانی است که درباره فرقه های مذهبی، به خصوص فرقه های اوایل دوره اسلامی سخن می گوید^(۱۴۵). همه این متون، نسبتاً متأخرند و از این رو، گذشته را به درستی روشن نمی کنند، اگرچه، احتمال دارد که از بایگانی و اسناد ساسانیان نیز استفاده کرده باشند. اما این موضوع، محدود به تعداد کمی از آنهاست و بقیه حول محور داستان ها و خیال پردازی های اضافه شده به آنها می چرخند.

۳ ب) منابع فارسی:

منابع فارسی دارای همان سبک منابع عربی هستند. بعضی از منابع فارسی ترجمه منابع عربی، یا اطلاعات گزیده‌ای از آنها می‌باشند. بعضی دیگر، اطلاعات مهم مستقل به دست می‌دهند که از دوره ساسانی گرفته شده است، و در عین حال که بعضی از متون مانند نامه تنسر یا شاهنامه شاید شامل مطالبی از دوره ساسانی است. با این حال، بیشتر این متون حاصل دانش پژوهی مسلمین بوده، برخی نظریات متفاوت نسبت به گذشته دارند و از آنجا که این متون مهم‌اند، بیشتر در بخش اوایل عهد اسلامی مورد بحث قرار خواهند گرفت.

نمونه‌هایی از تواریخ محلی فارسی، عبارتند از تاریخ بخارا^(۱۴۶)، تاریخ قم^(۱۴۷)، تاریخ طبرستان^(۱۴۸) و تاریخ سیستان^(۱۴۹) و مهم‌ترین آنها برای موضوع مورد مطالعه ما فارس نامه ابن بلخی^(۱۵۰) است. مهم‌ترین تاریخ عمومی به فارسی تاریخ بلعمی است که منابع آن از تاریخ طبری نیز فراتر می‌رود^(۱۵۱).

از مهم‌ترین کتب جغرافیایی، یکی حدود العالم من المشرق الى المغرب است که در قرن دهم میلادی نوشته شد^(۱۵۲)، و دیگری ترجمه کتاب اصطخری از عربی به فارسی است که در سده دوازدهم میلادی به انجام رسید^(۱۵۳).

همچنین، تعدادی اندرزنامه وجود دارد که معمولاً به عنوان «آیینة عبرتی برای شاهزادگان» شناخته می‌شوند و از دوره ساسانی منشأ می‌گیرند. از جمله آنها سیرالملوک نظام الملک و قابوسنامه عنصرالمعالی کیکاووس است، و نیز مرزبان‌نامه که سبکی متفاوت از آنها دارد. اینها عمدتاً حکایت‌نامه بوده، و به منش ساسانیان اشاره دارند. یکی از مهم‌ترین منابع دست سوم، نامه تنسر است که ابتدا به فارسی میانه نوشته شد و سپس به عربی، و پس از آن به فارسی دری ترجمه شد^(۱۵۴) و شامل القاب، مناصب و اطلاعات مهم دیگر از عهد ساسانی است.

دسته دیگر از منابع که ارزش ذکر کردن دارند، کتاب‌های حماسی هستند و شاهنامه فردوسی^(۱۵۹)، یعنی مهم‌ترین آنها، تفسیری از خدای نامه ساسانی است که در عین حال، آمیزه‌ای از اساطیر و داستان‌هایی است که به صورت منظوم در کنار هم آمده‌اند. آخرین قسمت کتاب، یعنی بخش مربوط به ساسانیان، تاریخی بوده، تا حدودی می‌توان اطلاعات مفیدی از آن به دست آورد. تعدادی حماسه در دوره‌های بعد نیز وجود دارد که از حماسه سرایی‌های ساسانی مشتق شده‌اند، از جمله: گرشاسب‌نامه، بهمن‌نامه، فرامرزنامه، کوش‌نامه، برزنامه، شهریارنامه، آذربرزین‌نامه، بیژن‌نامه، لهراسب‌نامه و سام‌نامه^(۱۶۰).

منابع دوره فتوحات اسلامی و نتایج مترتب بر آن نیز باید طبقه‌بندی شوند. برای طبقه‌بندی منابع اوایل عصر اسلامی تلاش‌هایی صورت گرفته که باید به ارزش آنها توجه کرد^(۱۶۱). استیون هامفریز به خوبی تمام ابزارهای اصلی برای مطالعه تاریخ اوایل عصر اسلامی را با هم گردآورده است و کارش اهمیت زیادی دارد.

همچنین در این تحقیق، منابع بومی فارس و آنچه که در محیط فرهنگی و به زبان بومی نگارش یافته‌اند و اهمیتی برابر با منابع عربی دارند، مورد بحث قرار خواهند گرفت. دلیل اهمیت این منابع در این است که محصول ادبی اهالی فارس هستند. این متون، هویت فرهنگی مشخص و متفاوتی از متون سایر مسلمین داشته، در عین حال، مکمل منابع اسلامی هستند. همین‌طور، ترجمه‌های فارسی متعددی از کتب فارسی میانه وجود دارند که شامل تفاسیر مهم و سایر اطلاعاتی است که پژوهشگر می‌تواند از آنها بهره‌گیرد. دیگر آثار زردشتیان ایرانی، مانند صد در نشر و زراتشت‌نامه^(۱۶۲) و غیره، اطلاعات ارزشمندی در مورد دیدگاه زردشتیان نسبت به عهد اولیه اسلامی فراهم می‌کنند^(۱۶۳).

تقسیمات اداری و مناصب فارس

به نظر می‌رسد ایالت فارس به‌طور نمادین مهم‌ترین ایالت شاهنشاهی ساسانیان بوده است. این مسأله از چگونگی قرار گرفتن نام این ایالت در کتیبه‌های ساسانی روشن می‌شود که همیشه در رأس دیگر ایالات ایران شهر قرار می‌گرفت. شاپور اول در کتیبه کعبه زردشت، از فارس به‌عنوان اولین ایالت شاهنشاهی نام برده است (۱۶۴).

از نظر مذهبی، این ایالت پایگاه اصلی زردشتیگری، و جایی بود که موبدان سنت‌ها را در آن زنده نگه می‌داشتند. بابک، پدر خوانده اردشیر اول موبد معبد آناهیتا در استخر فارس بود، جایی که تبلیغات و آرمان‌های شاهنشاهی ساسانی شکل گرفته بود. اگرچه سرزمین اصلی تبلیغ زردشت شرق، یعنی جایی بود که گشتاسب این آیین را پذیرفته بود، با وجود این، از دوره هخامنشیان به بعد، فارس پایگاه دین و موبدان بود. کرتیر، با نفوذترین موبد قرن سوم میلادی، هنگام برشمردن ایالات ایران شهر، از فارس به‌عنوان اولین ایالت یاد می‌کند (۱۶۵). از اینکه قدرت‌های مذهبی و سیاسی ایران شهر از فارس به‌عنوان اولین ایالت ایران زمین و جایگاه مزدپرستی نام برده‌اند، می‌توان چنین نتیجه گرفت که فارس حداقل از نظر خاستگاه این دودمان دارای اهمیت ویژه‌ای بوده است. ادامه حیات زردشتیگری و قدرت آن در فارس، بعد از حمله عرب در گزارش‌های متعدد مورخان و جغرافی‌دانان مسلمان آمده است. علاوه بر آن، به رشته تحریر در آمدن

بسیاری از متون فارسی میانه در اوایل عصر اسلامی در این ایالت، نشان‌دهنده قوت زردشتیگری است. اصطخری درباره فارس می‌گوید: «هیچ شهر و ناحیت بی آتشگاه نیست و آن را حرمت دارند» (۱۶۶). مارکوپولو در قرن سیزدهم میلادی از فارس دیدن کرده است و می‌گوید: «شهری دیدم که قلعه آتش‌پرستان نامیده می‌شد و من اطمینان دارم که تعداد زیادی از آنها وجود داشت» (۱۶۷).

شاید این اظهارات، اشاره به ادامه حیات سلسله مراتب آیین زردشتی و معتقدان به آن، بعد از حمله اعراب در یک شکل یا صورت دیگر باشد. چندان بعید نیست که موبدان حتی بعد از فتوحات، مسؤول جمع‌آوری مالیات و اداره امور خیریه بوده، و به علت فروپاشی نیروی نظامی و حکومتی، حتی قدرت بیشتری به دست آورده باشند. به علت اوضاع آشفته بعد از اشغال و از دست دادن حمایت مالی دولت، در سلسله مراتب روحانیان، به اجبار، موبدان رده بالا مجبور به همکاری با رده‌های پائین‌تر شدند. آنچه که در اینجا بدان خواهیم پرداخت، توجه به تقسیمات و تغییرات اداری فارس در دوره ساسانی و فارس دوره اسلامی است. بنابراین، قبل از توجه به نظام اداری اوایل عصر اسلامی، نظام اداری اواخر دوره ساسانی را مورد توجه قرار می‌دهیم.

از نوشته‌های کتیبه‌ای ساسانی معلوم می‌شود که رفته رفته حکومت، متمرکزتر و متشکل‌تر می‌شد. القاب افتخاری و عناوین از قرن ششم میلادی به بعد، رشد تصاعدی داشته‌اند. به نظر می‌رسد، زیاد شدن عناوین و تخصصی شدن مناصب از ویژگی‌های اواخر دوره ایران باستان، و نیز بیزانس بوده است. این امر، در دوره سلطنت قباد و پسرش، خسرو اول که زمان تجدید سازمان شاهنشاهی است، صورت گرفت و مورخان مسلمان، متون فارسی میانه و مهرها نیز این نکته را تأیید می‌کنند.

از آنجا که بسیاری از منابع با یکدیگر تناقض دارند، تشکیلات این ایالات همچنان مبهم باقی مانده است. این امر، در اثر دو عامل است. عامل اول اصلاحاتی بوده است که در دوره قباد و پسرش، خسرو اول، و بعد در روزگار خسرو دوم صورت گرفت؛ و سرانجام، اصلاحاتی که در اوایل عصر اسلامی انجام شد. بعید به نظر می‌رسد که نهادهای جدید در چنین مدت کوتاهی به‌طور کامل جانشین نهادهای قدیمی شده باشند. بنابراین، احتمالاً چندین رده قدرت و تقسیمات، روی هم قرار گرفته بود. مشکل دوم ویژگی منابعی است که نظام اداری ساسانیان را توصیف می‌کنند. بیشتر اطلاعاتی که از عهد اسلامی به دست می‌آید، نامطمئن است و باید در استفاده از آنها احتیاط کرد. چون این منابع، بیشتر نظام اداری خلفای عباسی را نشان می‌دهند، تا نظام اداری ساسانیان (۱۶۸).

فصل دوم ۴۱

در میان منابع فارسی میانه، مهم‌ترین منبع شهرستان‌های ایران است که در دوره خلافت منصور (۷۵۴-۷۷۵م) نگاشته شده، ولی ممکن است بر اساس منابع موثق ساسانی پایه‌ریزی شده باشد (۱۶۹). نام بسیاری از مقامات اداری و مناصب در مادگان هزار دادستان که در دوره حکومت خسرو دوم (۵۹۰-۶۲۸م) نوشته شده، ذکر شده است. مهم‌تر اینکه مهرهای اداری و سکه‌هایی وجود دارد که منابع اصلی به شمار می‌روند. اینها در فراهم کردن پایه‌هایی برای بازسازی نظام اداری ساسانیان بسیار با ارزش‌اند. در موارد مقتضی برای تأیید کردن یا پاسخ به سؤال در مورد کتیبه‌ها، باید منابع ادبی را مورد استفاده قرار داد. اما مجموعه مهرها کامل نیستند و تنها در صورت کشف مهرهای بیشتر در آینده، می‌توانیم از قرون ششم و هفتم میلادی درک بهتری داشته باشیم.

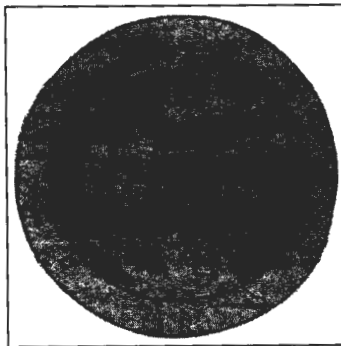
تقسیمات نظامی و اداری شاهنشاهی به صورت معما باقی مانده است و این امر، چنان که قبلاً ذکر شد، به دلیل طبیعت متناقض منابع است. این موضوع، به‌خصوص در مورد چهاربخشی بودن قلمرو ساسانیان که بسیار بحث‌انگیز است، صدق می‌کند. با اینکه پیش‌تر رسم بر این بود که گفته شود شاهنشاهی ساسانی در آن زمان به چهار بخش (کُست) تقسیم می‌شد، اخیراً اظهار شده است که مهرها هیچ سرنخی در مورد تقسیمات چهارگانه به دست نمی‌دهند.

توضیحی که می‌توان در مورد علت تفاوت‌های موجود بین منابع ادبی و کتیبه‌ها ارائه داد، این است که این چهاربخش بر پایه درک اسطوره‌ای زردشتیان از جهان بنیاد شده است که با تصویر بین‌النهرینی‌ها از گیتی همسویی دارد (۱۷۰). این متون اطلاعات زیادی در مورد این چهاربخش (کُست) می‌دهند. این مسأله نه تنها در منابع فارسی میانه، بلکه در منابع ارمنی، مانند موسی خورنی نیز آمده است. وی اظهار می‌دارد که ایالت فارس در ربع جنوبی بود و به ارمنی کُست «نِمُرُگ» - به فارسی میانه کُست «نیمروز» - نامیده می‌شد که قسمتی از این چهاربخش (کُست) به شمار می‌رفت (۱۷۱). در طرح این چهار کُست هنوز هم تناقض وجود دارد. به عنوان مثال، موسی خورنی محل فارس و سیستان را در کُست نیمروز ذکر کرده، در حالی که ثعالبی مکان سیستان را در ربع شرقی کُست خراسان و محل فارس را در کُست نیمروز آورده است (۱۷۲).

دلیل تفاوت، ممکن است در طبیعت و زمان متفاوت اصلاحات و تقسیمات باشد. به نظر می‌رسد در تشکیلات اداری غیرنظامی و غیرمذهبی، به این چهاربخش اشاره نشده است و در مهرهای اداری، مدرکی درباره آن وجود ندارد. اما از نظر نظامی و مذهبی که سپاهید در رأس هر کُست قرار داشت، شاید چهاربخش (کُست) وجود داشته

است (۱۷۳). به لحاظ مذهبی، گُست زیر نظر یک «رَد» یا رهبر روحانی بود (۱۷۴). قبل از اصلاحات قباد و خسرو اول یک، «ایران سپاهبد» امور نظامی کل شاهنشاهی را اداره می‌کرد، اما بعدها این قدرت میان چهار سپاهبد تقسیم شد.

آنچنان که از سکه‌ها برمی‌آید، تعدادی از سکه‌ها نیز به این چهار بخش شاهنشاهی در دوره حکومت قباد اول اشاره می‌کنند. معمولاً روی دیگر سکه‌های ساسانی، تاریخ ضرب سکه، علامت ضربخانه و مکان ضرب دیده می‌شود. علامت‌های زیادی از ضربخانه‌های ساسانی یا عرب - ساسانی وجود دارد که به محل خاصی نسبت داده نشده‌اند. اخیراً گورینه (۱۷۵) پیشنهاد کرده است که علامت ضربخانه DYNAW که معمولاً به شهر دینور نسبت داده شده، به صورت DYW-AO خوانده شود،



مهر اسپهبد خراسان به نام دادبَرز مهر

به همراه سه علامت یافت شده DYW-AT، DYW-AS و DYW-KR. در مورد کلمه DYW-AO باید گفته شود که به خاطر خصوصیت پیچیده الفبای فارسی میانه، یک حرف ممکن است به شکل‌های متعددی خوانده شود. در مورد سه حرف اول، حدس زده می‌شود که DYW علامت اختصاری برای «دیوان» باشد. بنابراین، «دیوان» فارسی - عربی به معنی «دفتر دولتی» است و دو حرف بعدی، به عنوان پسوند برای مکان به کار می‌روند.

گورینه حدس می‌زند که AO برای گُست جنوب غربی و AT برای ریع شمال غربی و شاید برای آدوربادگان آمده باشد؛ وی AS را برای پایتخت و شاید برای آسورستان، و KR را برای گُست جنوب شرقی، یعنی کرمان در نظر گرفته است (۱۷۶). با نسبت دادن AO به جنوب غربی، طرح چهار بخشی وی سؤال برانگیز شده، اما پرسش اصلی این است که AO کجاست؟ گورینه به این سر در گمی، جواب قطعی نمی‌دهد. در واقع،

می‌توان این پسوند را به صورت AN نیز خواند، یعنی به صورت DYWAN؛ ولی شاید بتوان حدس بهتری زد. در فارسی میانه، ممکن است «الف» اول به صورت «خ» خوانده شود، و O با «او» نوشته شود که می‌توان آن را به شکل W («و») خواند. بنابراین، می‌توان XW را برای خراسان پیشنهاد کرد. در نتیجه، DYWXW، یعنی «دیوان خراسان» در شمال شرقی.

این سکه‌ها در طول سلطنت قباد اول ضرب شده‌اند که دقیقاً هم‌زمان با آغاز اصلاحات اداری است^(۱۷۷). بدین ترتیب، می‌توان منابع ادبی را با سکه‌ها تکمیل کرد که هر دو به این مسأله که در واقع، چهار بخش (کست) وجود دارد، اذعان دارند. شاید این چهار بخشی شدن، واکنشی در برابر برخوردهای نظامی باشد که در روزگار قباد اول پیش آمد. هجوم هپتالیان از شرق و هم‌زمان، جنگ با بیزانسی‌ها در مرزهای غربی و حمله اعراب به امپراتوری از جنوب، این عقیده را که شاهنشاهی باید قادر باشد از جوانب متعددی با مشکلات برخورد نماید، شدت بخشید. شاید همین امر، علت تقسیم قدرت نظامی در دست چهار سپاهبد بود که بدین ترتیب بتوانند با تهاجمات بجنگند.

این بخش‌بندی‌های چهارگانه، شبیه تقسیمات بیزانس است که در آنجا، امپراتوری به: «استان شرق»، «استان یونان و کشورهای بالکان»، «استان ایتالیا و افریقای رومی»، و «استان بریتانیای رومی و شبه جزیره ایبریا» تقسیم می‌شد، ولی بر مبنای چهار جهت اصلی بخش‌بندی نشده بود.

ممکن است این سؤال پیش آید که اگر دلیل خاصی وجود ندارد، چرا این چهار بخش در مهرها نیامده‌اند؟ اما عدم وجود این چهار بخش در مهرها نباید ما را به این تصور بیندازد که این بخش‌ها وجود نداشته‌اند. پس می‌توان تقسیمات کهن ساسانیان را در قرون سوم و چهارم میلادی، و این چهار بخش و تقسیمات متأخرتر را در قرون ششم و هفتم میلادی تحت حکومت خسرو اول و خسرو دوم مشاهده کرد. بنابراین، شاید فارس جزئی از «کُست نیمروز» بوده است. اکنون می‌توانیم در بررسی فارس، به تقسیمات این ایالت توجه کنیم.

در تقسیم‌بندی اداری فارس، محقق دوباره با مشکلاتی روبه‌روست. ایالات در کتیبه‌های قرن سوم میلادی با عنوان «شهر» ظاهر شده‌اند، و در همان زمان که این مناطق، «شهر» خوانده می‌شدند، شهر مرکزی، «شهرستان» نامیده می‌شد. «شهر» توسط «شهردار» اداره می‌شد که احتمالاً در قرن سوم میلادی یک شاه محلی بود. اینان حکام این ایالات بودند و توسط شاهنشاه منصوب می‌شدند^(۱۷۹). این نواحی یا «شهرها» تحت فرمان یک «شهرَب» و یک «مغ بد» (موید) بودند. موید با حقوق مالکیت و سایر

امور حقوقی سر و کار داشت که وظایف موبد اردشیر خورّه، یکی از نواحی فارس، گواه آن است (۱۸۰). همچنین، یک «آمارگر» وجود داشت که امور مالی یک یا چند ناحیه را اداره می‌کرد.

تقسیمات ایالت فارس و تعداد آن، در اواخر عهد ساسانیان، همچنان بغرنج است. در مورد نام نواحی، با اسناد ضد و نقیضی مواجه هستیم و این امر ممکن است در مورد تقسیمات اداری فارس در اواخر عهد ساسانی و همچنین، اوایل دوره اسلامی نیز صحت داشته باشد. «شهر» (ناحیه) در دوره اسلامی به «کوره» یا «خرّه» مشهور بود و گمان می‌رود که این نام از کلمه یونانی «خرا» که در دوره سلوکیان رواج یافت، نشأت گرفته باشد (۱۸۱).

ممکن است واژه فارسی - عربی کوره یا خرّه، از واژه فارسی میانه «خوَرّه» ریشه گرفته باشد. این نظریه ممکن است قابل قبول باشد، زیرا بسیاری از شهرهای ساسانیان با پسوند «خورّه» نام‌گذاری شده‌اند. از جمله می‌توان «ایران خورّه شاپور» و «ایران خورّه یزدگرد» را نام برد و مهم‌تر از آنها، «اردشیر خورّه» و «کواذ خورّه» را به عنوان بخش‌هایی از فارس یاد کرد. بنابراین، شاید این پسوند برای شهرهای متعددی به کار می‌رفته است و امکان دارد که به مرور در دوره اسلامی، واژه کلی‌تری تلقی شده که برای نواحی مختلف به کار رفته است.

در مجموعه مهرها، شش «شهر» ذکر شده است:

(۱) اردشیر خورّه،

(۲) بیشاپور،

(۳) استخر،

(۴) دارابگرد،

(۵) نیو داراب،

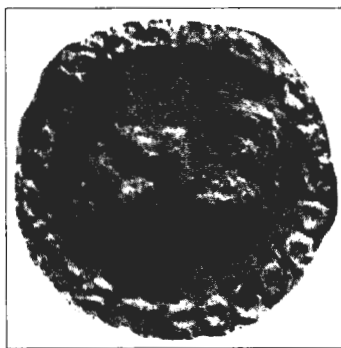
(۶) وه-آز-آمید-کواد.

تلاش برای ادغام و تطبیق منابع ساسانی و اسلامی، به نتایج مختلف و گاه دور از ذهن می‌انجامد. چگونه می‌توانیم منابع ساسانی و اسلامی را با هم مطابقت دهیم؟ منابع فارسی - عربی معمولاً از پنج کوره نام برده‌اند: (۱) اردشیر خرّه، (۲) شاپور خرّه، (۳) استخر، (۴) دارابگرد، (۵) قباد خرّه که به آرجان هم مشهور است. در واقع، تعدادی از منابع فارسی - عربی اظهار می‌دارند که پنج کوره وجود داشته است. ابن خردادبه از فسا به عنوان کوره ششم یاد می‌کند، اگرچه در جایی دیگر، از فسا در کوره دارابگرد نام برده است (۱۸۲). شاید وی به، منابع قدیم‌تری دسترسی داشته که شرایط اواخر دوره ساسانی

فصل دوم ۴۵

را بیان می‌کنند. این رُسته از هفت کوره نام می‌برد؛ از جمله، فسا و شیراز به عنوان کوره‌های ششم و هفتم یاد می‌شوند (۱۸۳)

مقدسی از شش کوره نام می‌برد که شیراز ششمی است، ولی بعد اشاره می‌کند که شیراز قبلاً کوره نبود و قسمتی از استخر به شمار می‌آمد، و این نکته، البته ابتکار نویسنده بوده است (۱۸۴). این آشفتگی ممکن است به خاطر اصلاحات اواخر عهد ساسانی باشد که در نتیجه آن تعداد کوره‌ها از شش به پنج رسیده، و فسا به عنوان پایتخت نیوداراب به دارابگرد ملحق شده است. ابن بلخی در توصیف تسخیر فارس، فسا یا پسا را به عنوان قسمتی از دارابگرد به شمار آورده است (۱۸۵). پس به احتمال قوی، در اواخر دوره ساسانی، نیوداراب به ناحیه دارابگرد و شهرستان آن اضافه شده، و فسا قسمتی از



مهر استاندار دارابگرد

دارابگرد شده است. بر طبق نظر گیزلن، این مسأله ممکن است در اوایل دوره اسلامی ابداع شده باشد (۱۸۶) و نواحی به پنج ناحیه کاهش یافته باشند. ممکن است نظر ابن خردادبه در این مورد، که شش ناحیه بعد از اصلاحات به وجود آمده، درست باشد و این موضوع ممکن است نتیجه آشفتگی در اصلاحات متعدد اداری اواخر عهد ساسانی باشد که شکل تقسیمات را برای محققان بعدی نامشخص کرده است.

نیوداراب نه در منابع ادبی ساسانی، نه در منابع فارسی - عربی و نه در سکه‌ها ذکر نشده است (۱۸۷). مشکل بزرگ‌تر در مورد وه - از - آید - کواد است که در منابع اسلامی به عنوان یکی از پنج کوره «بلاد فارس» از آن یاد شده است. ما می‌توانیم برای تأیید وجود این «شهر» در اواخر عهد ساسانی، به سکه‌ها توجه کنیم. به طور قطع، در فارس پنج ضرابخانه وجود داشته است:

(۱) BYŠ (بیشاپور). (۲) DĀ یا دارابگرد. (۳) ART یا اردشیر خوره. (۴) ST یا استخر.

۵) WHYC یا وه - آز - آمید - کواد (۱۸۸).

این ضرابخانه‌ها در اواخر عهد ساسانی فعال بودند و به استناد مهرها در ناحیه فارس با هم ارتباط داشتند. این منبع، شرایط بعد از اصلاحات قرن ششم میلادی را منعکس می‌کند وه - از - آمید - کواد توسط قباد در قرن ششم میلادی ساخته شد و هم‌زمان با چهار «شهر» دیگر تکمیل شد. بنابراین، هر «شهر» فارس ضرابخانه‌ای در «شهرستان» خود داشته است و ضرابخانه‌های فرعی دیگر هم وجود داشتند که هنوز هم وجودشان مسأله‌ساز است.

ضرابخانه شهر وه - از - آمید - کواد، یا اَرْجانِ اسلامی WHYC، مورد اختلاف بوده، و به شهرهای متعددی نسبت داده شده است. گیزلن آن را به وه - از - آمید - کواد نسبت داده است و آن را WHYC خوانده است (۱۸۹). مشیری آن را VSP خوانده که وِسپ‌شاذخسرو (۱۹۰) است، و مورتمان و سیلوود، آن را NIHC خوانده، و برای نیوشاپور پیشنهاد کرده‌اند (۱۹۱).

گیزلن بر اساس یک مهر ساسانی که بر روی آن نام سه شهر استخر، بیشاپور، و وه - از - آمید - کواد در فارس ذکر شده است (۱۹۲)، وه - از - آمید - کواد یا اَرْجانِ دوره اسلامی را شناسایی کرد (۱۹۳). قرائت او قابل قبول است؛ از ویژگی‌های سکه‌های اَرْجانِ دوره اسلامی و سکه‌های ساسانی وه - از - آمید - کواد، تشابه آنها با سکه‌های دیگر ضرابخانه‌های عرب - ساسانی فارس است. این موضوع، با دیدن شکل‌های موجود بر روی پشت بعضی از سکه‌های ساسانی و عرب - ساسانی فارس، که به‌طور قطع متعلق به ضرابخانه WHYC است، مسلم می‌شود (۱۹۴).

شهرستان‌های ایران که متنی به فارسی میانه است، وجود چهار مرکز ایالتی فارس را که به‌وسیله سکه‌ها و مهرها نیز تأیید شده‌اند، اثبات می‌کند (متن‌های پهلوی، ص ۲۲، بندهای ۴۱-۴۴):

شهرستان استخر را اردوان، شاه پارسیان ساخت.

شهرستان دارابگرد را دارای دارایان ساخت.

شهرستان بیشاپور را شاپور، پسر اردشیر ساخت.

شهرستان گور اردشیر خوره را اردشیر بابکان ساخت.

در اینجا به وه - از - آمید - کواد اشاره نشده است، ولی شاید منابع اسلامی، اهمیت وه - از - آمید - کواد را در دوره‌های بعد تأیید کنند. کتاب حدود العالم من المشرق الى المغرب که متنی از قرن دهم میلادی (چهارم هجری) است، به شهرهای فارس پرداخته، و اسامی استخر، بیشاپور، گور یا اردشیر خوره، و دارابگرد را به‌عنوان شهرهایی که در

زمان ساسانیان ساخته شده‌اند، آورده است؛ از جمله اینها اَرْجان است که اَرْگان (ارغان) نوشته شده است (۱۹۵).

در فارس نامه این ایالت به پنج ناحیه (کوره) تقسیم شده است. استخر، دارابگرد، اردشیر خورّه، شاپور خورّه یا بیشاپور و کواد خورّه یا اَرْجان دوره اسلامی (۱۹۶). اصطخری در کتاب خود از پنج منطقه اصلی، یعنی استخر، اردشیر خورّه، دارابگرد، شاپور خورّه یا بیشاپور، و اَرْجان (۱۹۷) نام برده است.

ملّک در اینکه وه - از - اَید - کواد (اَرْجان)، در زمان ساسانیان چنان اهمیتی داشته که سکه هم ضرب می‌کرده است، با نظر تردید می‌نگرد (۱۹۸). باید در نظر داشت که در کتاب‌های «فتوح» از وه - از - اَید - کواد به عنوان یکی از مهم‌ترین نقاط فتح شده، نام برده می‌شود. شاید دلیل این ناهمخوانی این باشد که این ناحیه بعد از سایر نواحی فارس به وجود آمد. طبری اظهار می‌دارد این شهر به دستور قباد (۴۹۹-۵۳۱ م)، پی افکنده شد، زیرا وی شهر اَید (آمیدا) را محاصره کرد و ساکنان آن را به این منطقه کوچانید و آن را مرکز ناحیه قرار داد (۱۹۹). این اظهارات توسط ابن بلخی و بلعمی هم تأیید شده است. آنها در عین اینکه این شهر را اَرْجان می‌نامند، اظهار می‌دارند که این شهر در دوره ساسانیان قباد خورّه نامیده می‌شد و در دوره سلطنت قباد بن فیروز پی‌ریزی شد (۲۰۰). از گفته‌های فوق چنین بر می‌آید که قباد خورّه که بعدها «شهرستان» آن «شهر» در فارس شد، در طول اصلاحات نظامی و اداری قباد، در قرن ششم میلادی، ایجاد گردید.

این امر، شاید بتواند مسائل مربوط به این ضرابخانه و کوره را در مقایسه با سایر کوره‌های شناخته شده فارس توضیح دهد. این نکته نیز در تشکیلات اسقف‌نشین‌های مسیحی که در قرن چهارم میلادی در فارس تأسیس شدند، دیده می‌شود که از اردشیر خورّه، بیشاپور، دارابگرد، استخر و کازرون یاد شده، اما از وه - از - اَید - کواد نام برده نشده است. بنابراین، می‌توان چنین نتیجه گرفت که در همان زمان که نیوداراب اهمیت خود را از دست داد و جزئی از دارابگرد گردید، وه - از - اَید - کواد اهمیت یافت و به تدریج تا اوایل عصر اسلامی تبدیل به یک ناحیه مهم شد. مورد غفلت قرار گرفتن وه - از - اَید - کواد در متون ادبی فارسی میانه، ممکن است چنین تعبیر شود که اصلاحات ارضی با تأخیر، و همراه با سایر تقسیمات انجام گرفت.

اکنون به تقسیمات اداری مناطق می‌پردازیم: «شهر» یا ناحیه به چند «روستاگ» تقسیم می‌گردید که هر یک شامل واحدهای کوچکتری به نام «ده» بود که توسط «دهقان» اداره می‌شد (۲۰۱). این تقسیمات در کتیبه‌های متأخرتر فارسی میانه دیده می‌شوند. خرداد، پسر هُرْمُزْد آفرید که مسیحی بود، از موقعیت خانه‌اش به این ترتیب یاد می‌کند:

(۱) مان‌ایران‌شهر، (۲) روستا چالکان، (۳) ده خیشْت؛ یعنی: از ساکنان ایران‌شهر، از روستای چالکان و از ده خیشْت (۲۰۲).

در قسمتی از «سیرت انوشیروان» که در تجارب الامم ابوعلی مسکویه آمده، وقتی واحدهای اداری نامبرده را می‌شمرد، همان ترتیب رعایت شده است:
(۱) بَلْدَه، (۲) کوره، (۳) رُستاق، (۴) قریه، که مساوی با «ده» است (۲۰۳).

به نظر می‌رسد که در اوایل عصر اسلامی تعدادی از این اصطلاحات در هم ریخته، و به جای هم مورد استفاده قرار گرفته‌اند. به عنوان مثال، «روستا» و معرَب آن «رُستاق»، در بعضی از دوره‌ها برابر با «تسوگ» و معرَب آن «طَسُوج»، یا به عبارت دیگر «ناحیه» در نظر گرفته شده است (۲۰۴). به هر حال، گزارش‌های متعددی وجود دارد که وجود اصطلاحات ذکر شده را در اواخر دوره ساسانی و اوایل عصر اسلامی اثبات می‌کنند. بلعمی آنها را به دوره متقدم‌تر، یعنی آغاز سلطنت ساسانیان نسبت داده، اظهار می‌کند که اردشیر از شهر استخر، از سرزمین فارس برخاست. وی ذکر می‌کند که استخر روستایی داشت و در آن دهی بود. بدین ترتیب، می‌توانیم از اطلاعات موجود در کتیبه‌های ساسانی تقسیمات دقیق آنها را به دست آوریم: (۱) «شهر»، (۲) «روستا»، (۳) «ده» (۲۰۵). آنچه ذکر شد، ممکن است نشانگر تقسیماتی باشد که در اوایل عصر اسلامی در فارس وجود داشته است (۲۰۶). این مسأله توسط منابع دیگر نیز تأیید شده است، مانند تاریخ قم که در آن آمده است که شهر قم دارای هفت «ده» متصل به هم بود (۲۰۷).

تقسیمات دیگر، زمین‌های سلطنتی «استان» بود که توسط «استاندار» اداره می‌شد و در این مورد با ارمنستان که «استان»، ناحیه سلطنتی به شمار می‌آمد، مشابه بود. در ارمنستان در دوره مرزبانی (۴۲۸-۶۵۲ م) بعضی از نواحی به «استان»، و استان به «گاوآزس» تقسیم می‌شد (۲۰۸) و «شهر»‌ها و «ده»‌ها شامل نیایشگاه‌هایی بودند که تحت نظارت موبد بود (۲۰۹).

تقسیم دیگر، تسوگ بود که می‌دانیم تا قرن هفتم میلادی «دادور» (= داور، قاضی) در رأس آن بود (۲۱۰) و موبد «شهر» نیز بر «دادور» ریاست داشت (۲۱۱). تسوگ و معرَب آن طَسُوج، یک چهارم رُستاق است و گمان می‌رود که معنی آن نسبتاً روشن باشد که از «تسوم» (فارسی میانه) به معنی «چهارم» گرفته شده است. سؤال این است که تسوگ، یک چهارم از چه ناحیه و یا چه واحدی بود؟ مورّنی حدس زده است که «شهر» به نواحی کوچکتری که اطراف شهرهای کوچک یا دهات بودند و تسوگ (به عربی طَسُوج) نامیده می‌شد، تقسیم می‌شدند (۲۱۲).

ممکن است این سؤال پیش آید که آیا بین این نام‌ها تفاوت وجود دارد یا نه؟ بر طبق

مادیگان هزار دادستان (بخش ۱۰۰، بندهای ۵-۷)، زمانی که «شهر» تحت اداره یک موبد بود، تسوگ تحت حکومت یک دادور قرار داشت. همین طور، دادور نیز ارشدی داشت که ملقب به «شهر» دادوران دادور (= قاضی کل ولایت) بود (۲۱۳). همچنین، سندی از متون سریانی، به نام زندگی بطرک (پاتریارخ) مار آبا (۵۴۰-۵۵۲م) موجود است که در آن «مار قزدگ»، دو لقب دارد: یکی «آئین پد» و دیگری «شهر» دادور. گمان می رود که این کلمه ترکیب و تلفیقی از دو لقب باشد: «شهر» دادور و «دادوران دادور». بر طبق متون فارسی میانه، «دادور» کارهای متعددی انجام می داد، از قبیل حقوق مالکیت، اسناد و اعترافات، رسیدگی به شکایات، شکستن مهرها و رسیدگی به ادعاهای مالکیت (۲۱۴).

بعد از فتح مسلمین، به استثنای حکومت شاهنشاهی تیسفون، درباره تغییرات سازماندهی قدرت، مدارک کمی موجود است. به منظور حکومت مؤثر، حکام عرب بر «شهر» ها گماشته می شدند و احتمالاً «امیر»، جانشین «شهر» شد. از این رو، به نظر می رسد که در فارس تداوم تقسیمات اداری وجود داشته است. با از هم گسیخته شدن حکومت ساسانیان، طبیعتاً برخی از مقاماتشان کنار گذاشته شدند و به مرور که اعراب مسلمان قدرت می یافتند، سایر مقامات، به خصوص مقامات مذهبی از قبیل مغ و موبد و هیربد، همراه با رؤسایشان قدرتمندتر شدند و از مردم خود، یعنی زردشتیان حمایت می کردند.

گمان می رود که در قرون اولیه هجری، نخبگان محلی به سرپرستی نواحی و شهرها گماشته می شدند. هنگامی که اعراب مسلمان، ناحیه ای را فتح می کردند، بیشتر در «امصار» یا پادگان ها ساکن می شدند و اینها خود تبدیل به شهرهای جدید می شد که در نزدیکی شهرهای قدیمی بود. در دوره فتوحات و دوره بلافاصله پس از آن، بین فاتحان و مردم محلی ارتباط و اختلاط کمی وجود داشت. این سیاست، نه تنها توسط خلیفه حمایت می شد، بلکه روحانیان کیش زردشتی نیز روابط و همکاری متقابل با مسلمین را ممنوع کرده بودند. هنگامی که تغییر دین صورت می گرفت، اختلاط اجتناب ناپذیر می شد و بنابراین، بسیاری از قوانین برای تنظیم روابط وضع می گردید. این مسائل در متون زردشتی قرون ۹، ۸ و ۱۰ میلادی ذکر شده اند.

در نظام اداری اواخر دوره ساسانی، دگرگونی های کاملی به وجود آمد که در بعضی از نواحی کم و در بعضی دیگر زیاد بود. این امر، به خصوص در مورد نیوداراب و وه - از - آید - کواد صحت دارد. زیرا در همان هنگام که نیوداراب ضمیمه ناحیه دارابگرد شد، وه - از - آید - کواد بنیاد نهاده شد. وه - از - آید - کواد به غربی ترین ناحیه ولایت فارس تبدیل شد و ضرابخانه آن گسترش یافت. چندان روشن نیست که چه اهدافی در پشت

این تغییرات بوده، اما به نظر می‌رسد که هجوم جمعیت، سهمی در این تصمیم داشته است. ساسانیان عاملی مؤثر در روند شهرنشینی بودند و وجود تعداد زیادی شهر که توسط ایشان پی‌ریزی شد، این امر را تأیید می‌کند. می‌دانیم که در وه - از - آمد - کواد تازه تأسیس، ساکنان شهر آمد، اسکان داده شدند (۲۱۵). شاید همان زمان، تعدادی از آنها به آمد برگشته، و بقیه در خانه‌های جدیدشان ساکن شده، و مردم سایر شهرها نیز به جمعیت آن منطقه افزوده شده بودند.

انتقال رعایای بیزانسی به ایالت فارس در قرن سوم میلادی عاملی در جهت افزایش تعداد رعایای مسیحی شاهنشاهی شد. گفته شده که تمایل به مسیحیت در ایران دوره ساسانی وجود داشته است، اما نباید فراموش کرد که این تمایل تا حدی مربوط به سکونت جمعیت مسیحی بود. بیشتر این مردم، کارگران حرفه‌ای بودند که در گسترش شهرها نقش داشتند. قطعاً این کارگران حرفه‌ای در توسعه شاهنشاهی مؤثر بودند، اما نباید در این مورد غلو شود.

می‌توان جریان نفوذ اقلیت‌های دینی در ایالات، و استقرار ایشان در مراکز شهری جدید را پذیرفت. این جریان، تغییر در ساختار نواحی و نیز اصلاحات را کامل کرد. بدین ترتیب، به نظر می‌رسد که در فارس در اواخر دوره باستان وضعیتی فعال و پویا وجود داشته، و این تغییرات، با فتوحات اعراب مسلمان و هم‌زمان با دوره توسعه مراکز شهری جدید سرعت گرفته باشد. اسلام دین شهری بود و در ایران، مراکز شهری نخستین نواحی بودند که آن را پذیرفتند.

تا امروز نیز جماعت غیر مسلمان در ایران، در دهات و نواحی دور از شهرها زندگی می‌کنند، در حالی که اسلام در شهرهای اصلی پذیرفته شد و عامل ایجاد آنها گشت. به هر حال، به نظر می‌رسد از نظر اداری تغییرات اندکی اتفاق افتاد، زیرا اعراب مسلمان تقسیم‌بندی‌ها را دگرگون نکردند. بدین ترتیب، تداوم و تغییر فقط در مناطق پراکنده و ناهم‌اند وجود داشته است.

صاحب منصبان و وظایفشان

مهرها، منصب‌های مختلف یک ایالت و نواحی اطراف آن را نشان می‌دهند که به شرح زیر هستند:

الف) شَهْرَب

ب) مَغ

پ) مَوید

ت) دریوشان جادگُو آد داڏوَر (= مدافع دریوشان و داوَر)

ث) آندرزید

ج) آمارگر

چ) داڏوَر

الف) شَهْرَب (حاکم ایالتی):

عنوان «شهرَب» عموماً عنوانی رسمی در زبان فارسی باستان بوده است. در فارسی باستان، «خَشْشَپَاوَن» و در یونانی «ساتراپس»، به معنی «نگهبان یا حامی قلمرو» می باشد (۲۱۶).

شهرَب (ساتراپ) ها کسان بودند که ایالات بزرگ شاهنشاهی را اداره می کردند. شهرَب ها در رأس اداره امور قلمرو، و یا نگهبان شاهنشاهی بودند و در دوره هخامنشیان، رئیس ایالت به شمار می آمدند و این مقام احتمالاً در دوره مادها نیز وجود داشته است. در دوره اشکانیان این مقام در کتیبه ای در شوش آمده است. به نظر می رسد این عنوان از دوره هخامنشیان تا این زمان اهمیت خود را از دست داده بود.

گفته هنینگ در بیان اینکه «ناحیه تحت حکومت او [ساتراپ] بسیار کوچک بوده است و به قدرت بیش از شهر و نواحی اطراف آن می شد»، صحیح است (۲۱۷). در دوره اسلامی، شهرَب (فارسی میانه) و «خَشْتَرَب» (پارتی)، به صورت «شهریگ» مشهور بود. در کتیبه های قرن سوم میلادی، سقوط این مقام از عهد هخامنشیان نشان داده شده، و در جایی از کتیبه شاپور اول در کعبه زردشت، فهرستی از شهرَب ها داده شده است. به عنوان مثال، شهرَب های همدان، نیریز، و وه - آندیو - شاپور هفتمین مقام بعد از فرماندار (وزیر دربار) و قبل از دزید (فرمانده پادگان) بوده اند (۲۱۸). در کتیبه پایکولی، شهرَب در یازدهمین رده، بعد از کَدَگَی خُودای (سرور خاندان) (۲۱۹) و قبل از آمارگر (محاسب) (۲۲۰) قرار دارد.

در کتیبه شاپور دوم (۳۱۱ م)، در فهرست ملازمان رکاب شاه سیستان، نام شهرَب بعد از مغ و قبل از دبیر آمده است (۲۲۱). این کتیبه، مقام های مهم اداری ایالت را که فقط از شاه فرمان می بردند، نشان می دهد، مانند:

«آندرزید» (مشاور)، «مغ» و «دبیر» که در بالا ذکر شد و «آزادان»، «فریستگ» (پیک) و «سردار» (۲۲۲). این مسأله نشانگر احیاء این مقام و اهمیت آن در دوره ساسانی است. در مهرها، شهرَب به صورت مردی با کلاهی جواهر نشان و مروارید نشان آمده، که نشانگر اهمیت این مقام است (۲۲۳).

(ب) مغ:

مغ در امور مذهبی و حکومتی انجام وظیفه می‌کرد. وجود تعداد زیادی مهرها با این لقب، اهمیت این مقام را برای دیوان‌سالاری حکومت و در عین حال، برای امور اقتصادی نیایشگاه‌ها و گسترش تشکیلات مذهبی ایران ساسانی نشان می‌دهد. همچنین، مهرهایی از مغ‌های اردشیر خورّه، بیشاپور و استخر وجود دارد. به‌علاوه، مدارکی از مغی داریم که در اوایل قرن چهارم میلادی در ملازمت شاه سیستان بوده است (۲۲۴).

مغ پائین‌ترین رده از روحانیت بود که وظایف مختلفی را در مناطق، شهرها، روستاها و نیایشگاه‌ها انجام می‌داد. به‌نظر می‌رسد که وی سرپرست نظارت بر معاملات



مهر مغ اردشیر خورّه

اقتصادی نیز بوده است. بر یک خمره بزرگ با خط متصل (متعلق به اواخر عهد ساسانی)، مغی به‌خاطر دروغ (۲۲۵) و ارتکاب «پناه» (گناه) - لغتی حقوقی که از اصطلاحات مذهبی گرفته شده است (۲۲۶) - زندانی شده بود، و شاید این گناه به محتوای ارزش جنسی که در خمره بوده، ارتباط داشته است.

(پ) موید:

این لقب از قرن سوم میلادی و از زمانی که در دوره هرمزد اول، کرتیر، «أهرمز» موید نامیده شد، به چشم می‌خورد. وی بعدها لقب دیگری با عنوان «کرتیر بُخت زوان و هرام أهرمز موید»، یعنی «کرتیر، موید بهرام و اورمزد مقدس» را یافت (۲۲۷). القاب بسیاری که بعدها کرتیر، در کنار هم، دریافت کرد، نمایانگر ایجاد این القاب تحت نظارت خود اوست. اینها شامل «هَمْشَهزْ مویدْ آد داذور»، به معنی «موید و داور

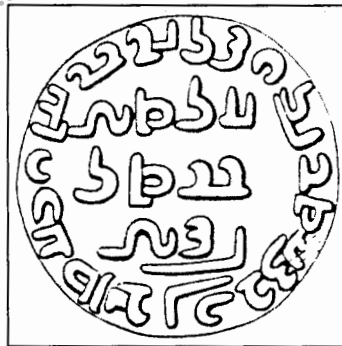
همه شاهنشاهی و «آئین بد»، یعنی «رئیس تشریفات» است (۲۲۸) در قرن چهارم میلادی مقام موبد اهمیت یافت و در فهرست مقامات، پائین تر از «هزاربد» و بالاتر از «شهرن آمار دبیر» (دبیرمالیه) قرار گرفته بود (۲۲۹). این افزایش قدرت شاید به خاطر نیرو یافتن تشکیلات روحانیان مزدکی و سلسله مراتبشان بوده است. به نظر می‌رسد که مغ و موبد کسانی بودند که به‌طور گسترده در جنبه‌های اداری شاهنشاهی و ایالات دخالت داشتند. مهرهایی از موبدان مناطق مختلف، آتشکده‌ها و شهرها وجود دارد که درجه نفوذ و شأن آنها را نشان می‌دهد.

ظاهراً در اواخر دوره ساسانی موبدان با اسناد کار می‌کردند و اسناد به‌وسیله آنها امضا می‌شده است که تنها بخشی از وظایف ایشان بود. موبدان در امور اساسی متعددی انجام وظیفه می‌کردند. موبد در کنار شهر، یک شهر یا یک ناحیه را اداره می‌کرد. از زمانی که مهر موبد اردشیر خورّه (۲۳۰) به‌دست آمده است، می‌توان حدس زد که سایر نواحی هم به همان صورت، موبدی در رأس امور خود داشته‌اند. مهر «موبدان موبد» در دست نیست، ولی از ذکر این لقب در بسیاری از متون، شاید بتوان حدس زد که چنین شخصی در رأس «موبدان» قرار داشته است. به نظر می‌رسد این لقب در اوایل قرن چهارم میلادی در منابع سریانی، جایی که نامی از «ریشا د موبدیه»، یعنی «رئیس موبدان» آمده، وجود داشته است (۲۳۱).

رشد اقتدار و شأن ایشان در منابع بیزانسی هم آمده است. به‌عنوان مثال، آگاتیاس در قرن ششم میلادی می‌گوید: «به‌هرحال، در این روزگار مغ‌ها فوق‌العاده پر هیبت و مورد احترام هستند و همه کارها با قوه تشخیص و طبق پیشگویی آنها صورت می‌گیرد و امور مربوط به هر مدعی یا کسانی که دعوای خصوصی دارند، به دست ایشان و بر اساس قضاوت آنهاست. در واقع، هیچ چیز در چشم ایرانیان مشروع جلوه نمی‌کند، مگر یکی از مغ‌ها آن را تأیید کند» (۲۳۲). آنها نه تنها در امور اجرایی فعالیت داشتند، بلکه قدرت بیشتری نیز یافتند. حتی منابع سریانی گزارش می‌دهند که گاهی اوقات موبدان بر بعضی از ایالات حکومت می‌کردند، که نمونه آن، ایالت آدیابنه است. موبدانی نیز در رأس دادگاه‌ها بودند. این عقیده توسط مشیحا - زخا که می‌گوید در اوایل دوره ساسانی، «موبدان» و «مرزبانان» در رأس ایالات قرار داشتند نیز تأیید می‌شود (۲۳۳). شاید این امر متعلق به گذشته بود، اما این امکان هم هست که نمایانگر شیوه‌ای باشد که توسط آن، ایالات غیرایرانی (انیرانی) اداره می‌شدند. افزون بر آن، از منابع ارمنی در می‌یابیم که ساسانیان در ارمنستان در کنار یک هازاراپت، یک موبد را می‌گماشتند که به‌عنوان قاضی آن سرزمین انجام وظیفه می‌کرد (۲۳۴). همچنین، الیشه گزارش می‌دهد که ساسانیان

توسط کیش مغ‌ها شاهنشاهی خود را اداره می‌کردند (۲۳۵).
در نوشته‌های فارسی میانه، قطعه جالبی وجود دارد که اظهار می‌دارد موبدان در
رأس یک «اوستام» که می‌تواند همان «استان» باشد، قرار داشتند و این اوستام کمی
بزرگ‌تر از روستاگ و کوچک‌تر از گُست بود (۲۳۶).

ت) دریوشان جادگُو آد داؤور (مدافع دریوشان و داور):
آنچه را که در مورد این لقب می‌دانیم، بیشتر به واسطه مهرها، کتاب مادیگان هزار
دادستان و منابع ارمنی است. بر طبق مادیگان هزار دادستان (بخش ۹۳، بند ۷) در دوره قباد،
مهرهای رسمی به موبد و آمارگر اعطا می‌شد و مهر داور به دستور خسرو اول



مهر «مدافع دریوشان و داور» اردشیر خوره

ساخته می‌شد و موبدی برای تمام ایالت فارس وجود داشت و لقب «موبد» نیز به لقب
«دریوشان جادگُو آد داؤور» تغییر یافت. به نظر می‌رسد این مقام به حوزه‌های اجتماعی،
قانونی و مذهبی ارتباط داشته است. ما از مهرها می‌توانیم بفهمیم که «داؤورانی»
(قاضیانی) بوده‌اند که در ایالات انجام وظیفه می‌کردند، اما مدرکی در دست نداریم که
این منصب مقام جداگانه‌ای بوده باشد. در دوره حکومت خسرو اول بود که به «دادور»
مُهری داده شد و وظیفه‌اش در نواحی و شهرها معین گردید (۲۳۷).

شاید متون تاحدودی مسأله را روشن کنند، زیرا لقب «جادگُو آد» (مدافعان، حامیان)
به صورت «آیار» (یار، دوست) و «پناهیه» (حمایت) توضیح داده شده، و به کار می‌رفته
است (۲۳۸)، اما معنی آن دقیقاً روشن نیست و ممکن است وظیفه‌اش شفاعت به‌خاطر
مردم یا چیز دیگری بوده باشد (۲۳۹). در جهان زردشتی تصور می‌رود که ایشان با
صلح طلبان در بهشت جای دارند (۲۴۰). دوماناش یکی از اولین کسانی بود که در مورد

وظیفه این مقام اظهار نظر کرد و نشان داد که این مقام مربوط به موبدان فارس است (۲۴۱). اکنون حدود شانزده مهر از این لقب در دست داریم. وجود تعداد زیادی از مهرهایی که دارای این لقب است، گمان شاید را که عقیده دارد این مقام فقط مربوط به موبدان فارس است، ناموجه می‌سازد (۲۴۲). در مورد فارس، مهری از «دریوشان جادگُو اُد دادور» داریم که نواحی دیگری از جمله بیشاپور، استخر و اردشیر خورّه را اداره می‌کرد (۲۴۳). همچنین، «دریوشان جادگُو اُد دادور» در همان زمان در رأس سه ناحیه، یعنی دارابگرد، بیشاپور، و وه - از - آمد - کواد قرار داشت (۲۴۴). شاید سعی کرده است که اهمیت این مقام را تا حد یک مقام افتخاری تقلیل دهد. او هنوز هم سعی در اثبات قدرت معنوی موبدان دارد که به نظر می‌رسد همچنان که در متون فارسی میانه آمده است، با رفاه و خوشبختی مردم فقیر ارتباط داشته است: «هفتمین آن جادگُو گُوئه (حمایت، دفاع) است، یعنی کسی که به جای بیوه زن، بچه گرسنه، آتش، گله گاو، گوسفند و سایر مخلوقات ضعیف، به خصوص به خاطر روح خویش صحبت می‌کند» (۲۴۵). بدیهی است که این مقام باید وظایفی را که مربوط به عنوان اوست و متفاوت از وظایف موبدان می‌باشد، مانند اداره و جوه دریافتی صدقه برای فقرا و درماندگان را به عهده داشته باشد (۲۴۶). از این لقب معلوم می‌شود که صاحب قدرت مذهبی (موبد) به همان اندازه قدرت مشروع داشته که در ارمنستان نرسیس مقدس آن را دارا بوده است: «جاتاگُو آمیناین زرکیلج»، به معنی شفیع برای همه محرومان (۲۴۷). شاید «دریوشان جادگُو اُد دادور» ناظر موقوفات برای فقرا و نیازمندان بوده است (۲۴۸) و این تکلیف مذهبی بود که قدرتمندان باید به عنوان وظیفه خود آن را حفظ می‌کردند (دینکرد ششم، بند ۱۴۲): «قدرتمندی برای بشر یا سایر مردم مضر نیست. در هر چه که پیش آید، دریوشان جادگُو، حمایت‌کننده از فقرا و امورخیریه برایشان انجام می‌دهد. او از فقرا تمجید می‌کند و به صورتی عمل می‌کند که همه مردم از ثروت و رفاه بهره‌مند شوند، و آن را برای خود نگاه داشته، آسوده خاطر باشند» (۲۴۹). شاید در مقیاس محلی، مغ سرپرستی موقوفاتی را داشته است که توسط مردم به خاطر «پند زوان» و آمرزش روحشان اعطا می‌شده است. این روند در دوره اسلامی به «وقف» تبدیل شد که همان وظیفه را در اوایل دوره اسلامی انجام می‌داد (۲۵۰).

ث) اندرزید:

اندرزید در سِمَت‌های مختلفی خدمت می‌کرد و یا به عنوان مشاور افراد بالادست دارای مقام بود. در کتیبه تخت جمشید که به فارسی میانه نوشته شده، در اوایل قرن

چهارم میلادی با لقب «سیستان اندرزید» روبرو می‌شویم که شخص دوم بعد از شاه سیستان بود و لقب او بالاتر از مغ و شهر بزرگ نوشته شده است (۲۵۱). بنابراین، به نظر می‌رسد که اندرزید از دوره اولیه ساسانیان به بعد، مقام مهمی را در دستگاه دربار دارا بوده و شاید وظیفه‌ای درباره پند و اندرز داشته، و مانند یک مشاور عمل می‌کرده و با امور معنوی سر و کار داشته است. برای فارس فقط مهر اندرزید اردشیر خوره (۲۵۲) را داریم، اما با روشن شدن این مسئله بعید نیست که وظیفه اندرزیدی برای نواحی دیگر هم وجود داشته و یا اینکه یک اندرزید، هم‌زمان مناطق متعددی را اداره می‌کرده است. «دز اندرزید»، مشاور شاه و جزئی از ملازمان رکاب بود که برطبق کتاب کارنامه اردشیر بابکان (بخش ۱۰، بند ۷) با «مویدان موبد»، «ایران سپاهید»، «پشتیان سردار» و «دیران مهست» همکاری داشت و قبل از «واسپوهرگان» جای داشت. «مغان اندرزید» در امور شرعی به سؤالات ازدواج مشاوره می‌داد (مادیگان هزار دادستان، بخش ۵۷، بند ۱۲، بخش ۵۹، بند ۱۰، بخش ۹۸، بند ۳). ولی در حالت کلی، یک اندرزید لزوماً مغ نبود. در اواخر عهد ساسانی، مغان اندرزید موقعیت مهمی به دست آورد و شاید دلیل این امر، افزایش قدرت سلسله مراتب مذهبی بود. در یک نوشته فارسی میانه، به نام سورآفرین (بخش ۱۵۷، بندهای ۹ - ۱۴) این عنوان بعد از مقامات زیر آمده است: «شاهنشا»، «پس واسپوهر شاهان»، به معنی پسر اصلی در میان شاهزادگان، «وژرگ فرمادار»، یعنی وزیر بزرگ و «سپاهبدان»، به معنی فرماندهان نظامی خوارسان (شمال شرقی)، «خوزران (شمال غربی) و نیمروز (جنوب شرقی) بود که بعد از «دادور دادوران» آمده است. در زیر آنها، عنوان مغان اندرزید و هزارید قرار دارد (۲۵۳). «مغان اندرزید» مشاور موبدان و مانند معلمی برای مغان، شرح یا تفسیر پهلوی یسنا را می‌آموخت. در ادبیات ایرانی - اسلامی، مردان مذهبی در درجه اول قرار داشته، تقسیم‌بندی چهارگانه دارند و در آخرین درجه، معلمان و یا هیریدان، یعنی معلمان روحانی هستند (۲۵۴). ما از این مقام نیز مانند مغان اندرزید سیستان مهری در دست داریم. «اندرزید واسپوهرگان» در قلمرو شاهنشاهی قدرت داشت (۲۵۵). همچنین در دوره شاپور اول، اندرزید ملکه عنوان «بانوگان اندرزید» داشت و اندرزیدی نیز به نام «اندرزید آسوارگان» وجود داشت (۲۵۶).

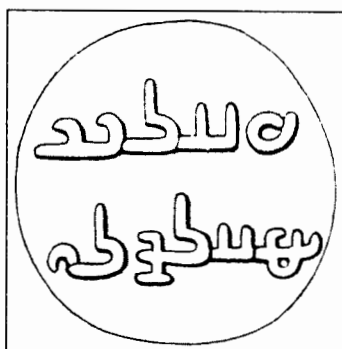
در کتاب ارمنی تاریخ لازار فارپی گزارش شده است که «موان آندرجاپت» به قلعه‌ای در نیوشاپور که روحانیان ارمنی در آن زندانی می‌شدند، فرستاده شد. وی برای شکنجه و به احتمال بیشتر، برای تغییر عقیده آنها در مسائل مذهبی مأمور بود و آنها را به نقطه‌ای متروک برد. مهم‌تر از آن، در متون آمده است که «موان آندرجاپت» زیر نظر مؤتبان مؤیت

فصل دوم ۵۷

(موبدان موبد) (۲۵۷) قرار داشت. یک متن فارسی میانه اظهار می دارد که «مغان اندرزید» و «موبدان موبد»، مافوق «دادوران» قرار داشتند و افراد اخیر در رأس «روستاگ»، موبدان در رأس «اوستام»، و «رد» ها در رأس «گست» بودند (۲۵۸). بر طبق مادیگان هزار دادستان، مغان اندرزید سرپرستی نهادهای قیمومت و امور خیریه برای روان از دست رفتگان رابه عهده داشت (۲۵۹).

ج) آمارگر (حسابدار):

از بررسی مهرها معلوم شده است که «آمارگر» و «دادور» بن روی کارهای اقتصادی، اداری و قانونی نظارت می کرده اند. از مهری که در قصر ابونصر (D 209)، با نام «پارش



مهر پارس آمارگر

آمارگر پیدا شده، معلوم می شود که سراسر ایالت فارس یک آمارگر داشته است (۲۶۰). ولی آمارگرانی بوده اند که در داخل فارس در یک یا چند شهر اعمال قدرت می کرده اند؛ به عنوان مثال، آمارگر استخر و دارابگرد (۲۶۱)، و دیگر، آمارگر (B164) ارشیز خور، بیشاپور و نیوداراب. حدود اختیارات یک آمارگر می تواند متغیر باشد، چنان که از دیگر مهرها، مانند مهر (Z3 گیزلن) «استخر و بیشاپور و وه - از - آمد - کواد» آشکار است.

در کنار آمارگر ایالات و نواحی، یک «دز آمارگر»، یعنی آمارگر دربار، و آمارگر دیگری برای سرپرستی امور مالی شاهنشاهی به نام «ایران آمارگر» وجود داشت (۲۶۲).

چ) دادور (قاضی):

قاضی مجبور به گذراندن دوره مدارس شرعی بود و به احتمال قریب به یقین، وی

موید بوده است. این مسأله توسط مسعودی بیان شده است. وی اظهار می‌دارد که قاضی‌القضات - شاید مأخوذ از فارسی میانه «داذوران داذور» - در رأس مویدان بوده است (۲۶۳). بدین ترتیب، به نظر می‌رسد که دستگاه قضایی تحت نظارت سلسله مراتب مذهبی بوده است. همان‌طور که قبلاً گفته شد، مادِیگان هزار دادستان (بخش ۱۰۰، بندهای ۱۱-۱۵) بیان می‌کنند که دادور، زیر دست موید بود. تنها یک مهر با این لقب پیدا شده است، از این رو، ما از مهرها و خاتم‌ها نمی‌توانیم دریابیم که این مقام تا چه حد رایج بوده است و شاید این بدان معنا باشد که پیش از قرن ششم میلادی، موید وظایف قاضی را به دست گرفته بود.

فصل سوم

اواخر شاهنشاهی ساسانیان رومیان و فتوحات اعراب مسلمان

در طلیعه فتوح اسلامی، ایران دوره ساسانی رو به سوی آشفتگی سیاسی می‌رفت. جنگ‌های ایران و روم عامل اصلی اضمحلال و هرج و مرج در اوایل قرن هفتم میلادی بود. در ۵۹۰م ستاره اقبال خسرو دوم در برابر بهرام ششم رو به افول بود و خسرو برای بستن اتحادی با رومیان مجبور به واگذاری قسمتی از قلمروش به آنها گردید. وی از حدود سال ۶۰۰م که قدرت خود را تثبیت کرد، تصمیم به باز پس گرفتن قلمرو از دست داده گرفت.

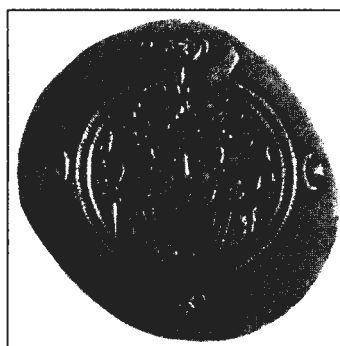
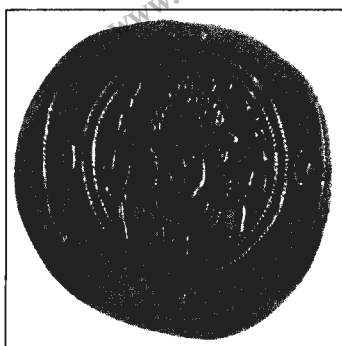
این نبرد بسیار متفاوت از جنگ‌های قبلی بود که در قلمروهای مرزی، مانند ارمنستان و سوریه اتفاق افتاده بودند. خسرو دوم قلب روم را هدف قرار داد و در دوره کوتاهی موفق به فتح و تاراج بیشتر آسیای غربی شد. جنگ‌های فرسایشی ۲۸ ساله، هر دو قدرت ایران و روم را تضعیف کرد و سرانجام بالاخره در اواخر دوره خسرو دوم، موفقیت هراکلیوس جای پیروزی‌های زود هنگام خسرو را گرفت. این امر، باعث پایان یافتن حکومت خسرو دوم در ۶۲۸م شد.

سقوط خسرو دوم، بی‌ثباتی سیاسی را برای شاهنشاهی ایجاد کرد که تا پایان پابرجا بود.

همچنین، متصرفات شرقی روم به دست اعراب افتاد و بیزانس، مصر و لیبی

فصل سوم ۶۱

حالی که نامشان در متون تاریخی نیامده است و تعدادی هم سکه ضرب نکرده‌اند، اما نامشان در متون تاریخی ذکر شده است. علاوه بر آن، به نظر می‌رسد که پادشاهان و ملکه‌های ساسانی تمام ایالات امپراتوری را اداره نمی‌کردند و تنها قادر به ضرب سکه در تعدادی از مناطق بودند. بدین ترتیب، آنها بر همه شاهنشاهی نظارت نمی‌کردند و تعدادی از فرمانروایان ناشناخته که سکه ضرب کرده‌اند، می‌توانستند هم‌زمان در قسمت‌های دیگری از شاهنشاهی نیز حکومت کنند. تاریخ بلعمی گزارش خوبی از حوادث ارائه می‌دهد و فارس نامه ابن بلخی نیز همین شیوه را دنبال کرده است. اگرچه، معمولاً با گزارش مسعودی با احتیاط باید روبرو شد، ولی او نیز اطلاعاتی هم ردیف با بلعمی و ابن بلخی به دست می‌دهد.



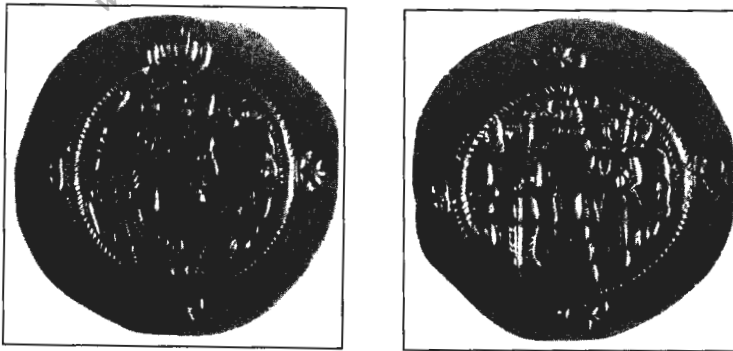
سکه خسرو دوم (پرویز)

می‌توان شرایط پس از مرگ خسرو دوم را به صورت زیر خلاصه کرد: بر طبق گفته بلعمی، شاهان ایران تعدادی گماشته داشتند که شب قبل از جلوس شاه بر تخت، نام او را بر پشت بام‌ها با صدای بلند فریاد می‌زدند و بدین ترتیب، مردم اطلاع می‌یافتند که شاه بعدی کیست (۲۶۴). از آن پس، پادشاهان ساسانی که بر تخت جلوس کردند، به خاطر فقدان مشروعیت، نتوانستند شاهنشاهی را اداره کنند، و دربار و ایالات شاهنشاهی، هیچ کدام قدرت مطلقه آنان را گردن نهند. ممکن است این موضوع، دلیل اصلی فروپاشی شاهنشاهی ساسانیان باشد. در واقع، این بحران در مشروعیت، در دوره خسرو دوم و یزدگرد سوم وجود نداشت. اما دوره فروپاشی را می‌توان به سه دوره مشخص تقسیم کرد: دوره اول در طول سلطنت قباد دوم (۶۲۸م) آغاز شد و تا دوره حکومت بوران ملکه ساسانی (۶۳۰م) طول کشید. این دوره را می‌توان «دوره برادرکشی و کاهش مشروعیت پادشاهی» نامید.

دوره دوم از زمان سلطنت بوران تا دوره یزدگرد سوم (۶۳۰-۶۳۲م) بود که می توان آن را «دوره چند دستگی و تفرقه» نامید. دوره سوم، دوره حکومت یزدگرد سوم است که می توان آن را «دوره پادشاهی سرگردان» نامید.

برای مدلل کردن این فرضیه، استفاده از سکه ها، ابزاری مناسب است، زیرا سکه از نادر منابع اصلی و در دسترس این دوره می باشد. می دانیم که یکی از اولین کارهای هر فرمانروا پس از رسیدن به قدرت، این بود که وی اقدام به ضرب سکه به نام خود می کرد. این مسأله زمانی روشن می شود که می بینیم حتی شاهانی که تنها در دوره کوتاهی در ایران حکومت کرده اند، به نام خود سکه زده اند.

ضربخانه شاهنشاهی ساسانیان، بیشترین فعالیت را در قرن هفتم میلادی در طول



سکه اردشیر سوم، سال اول، ضرب ارمنستان

حکومت خسرو دوم (۵۹۰-۶۲۸م) داشته است. در آن زمان، حدود بیست ضربخانه اصلی به کار می پرداختند (۲۶۵). ما نشانه ضربخانه های حدود یکصد شهر را در دست داریم که بیشتر، ضربخانه های موقت بودند (۲۶۶). خسرو دوم به خاطر جنگ با بیزانس، ضربخانه های فعال زیادی داشت و بیشتر سکه ها در بیست و پنج تا سی شهر ضرب می شدند.

این ضربخانه ها تا سال های آخر حکومت وی در نواحی مختلف شاهنشاهی فعال بودند که نشان می دهد ایالات، مشروعیت حاکمیت وی را پذیرفته بودند. اگرچه خسرو دوم در دوره آشوب تاریخ ایران، یعنی زمانی که هراکلیوس، ایالات ایران و یک آتشکده مقدس را با خاک یکسان کرد، از قدرت خلع شد، پسرش قباد دوم، آخرین شاه ساسانی بود که تا دوره یزدگرد سوم قادر به اداره تمام امپراتوری ساسانی شد. در واقع، بیشتر شهرهای اصلی به نام قباد سکه ضرب کرده اند و حکومت او را قبول داشتند (۲۶۷).

از قباد دوم تا اردشیر سوم (۶۲۸ - ۶۳۰ م):
«دوره برادرکشی و کاهش مشروعیت پادشاهی»

با آغاز حکومت قباد دوم، دوره برادرکشی و ضعیف شدن مشروعیت پادشاهی آغاز شد. با اینکه قباد دوم (۶۲۸ م) شهرهای زیادی را در دست داشت، به نظر می‌رسد که مشروعیت او زیر سؤال رفته بود. این مسأله از اظهارات ثعالبی مورخ مسلمان روشن می‌شود که عقیده داشت حکومت قباد دوم توسط همه حکام ایالات پذیرفته نشده بود (۲۶۸).

زیر سؤال رفتن حکومت قباد دوم، موجب تزلزل موقعیت وی شد و سپس



سکه ملکه بوران، ضرب استخر

قدم‌های اشتباه او برای تثبیت حکومتش، یکی از اصلی‌ترین دلایل سقوط این خاندان گردید. یکی از ویرانگرترین اعمال او در هفت یا هشت ماه حکومتش، برادرکشی وی به سال ۶۲۸ م بود. او برای حفظ موقعیت خویش همه شازده (و بر اساس منابع دیگر: هفده) برادرش را کشت. اگر چه ممکن است که این عمل در آغاز احساس امنیت را برای شاه شاهان به ارمغان آورده باشد، ولی این قتل‌ها هر گونه مشروعیت جانشینان بعدی سلسه ساسانی را که بر تخت می‌نشستند، از بین برد (۲۶۹). در کنار این حوادث، مسائل دیگری وجود داشت، از جمله، طاعون که پایتخت ساسانیان و ساکنان آن را نابود کرد (۲۷۰).

فقدان کامل مشروعیت و عدم حضور وارثی که بر تخت بنشیند، تا حکومت اردشیر سوم ادامه پیدا کرد. اردشیر سوم هنگام جلوس بر تخت یک کودک بود. بنابراین، خوان سالار که آذرگشنسب نام داشت، سیمتی را به عهده گرفت که در منابع اسلامی «وزیر»

نامیده می‌شود^(۲۷۱). شهروراز فرمانده لشکر ساسانیان از این شرایط بهره جست، تیسفون را متصرف شد و پادشاه جوان را خلع کرد^(۲۷۲). وی مدت یک سال و شش ماه سلطنت کرد و سپس کشته شد^(۲۷۳). بر طبق اظهارات سبئوس، مورخ ارمنی، شهرورزا برای رسیدن به تخت، به وسیلهٔ هراکلیوس - که قول داده بود نه تنها از وی، بلکه از اخلافش نیز حمایت خواهد کرد - تحریک شد:

«پادشاه شما، قباد مرده است. تخت پادشاهی متعلق به توست. من آن را به تو خواهم داد و بعد از تو به پسر ت. شاید نیاز به سوارانی داشته باشی، هر قدر بخواهی، خواهم فرستاد و می‌پذیرم که پیمانی بین من و تو باشد، به اضافهٔ عهدی و سندی مهمور»^(۲۷۴).

این کودتا که توسط فرمانده لشکر و با پشتیبانی امپراتور بیزانس صورت گرفت، به معنای شکستن سستی بود که بر اساس آن، فقط فردی از خاندان ساسانی می‌توانست به حکومت ایران شهر برسد، در حالی که شهروراز از این خاندان نبود^(۲۷۵).

این شرایط، وضع پریشان پادشاهی و حکومت را اثبات می‌کند و شاید ثعلابی در گزارش خود دربارهٔ اینکه وضع کشور در طول سلطنت اردشیر سوم در انحطاط بود و شکوه پادشاهی از بین رفته، حکومت دچار آشفتگی بود و حکام محلی فرمانبردار نبوده، نابسامانی عمومی وجود داشت، بر حق باشد^(۲۷۶).

عصر دوم انحطاط که می‌توان آن را «دورهٔ چند دستگی و تفرقه» نامید با حکومت بوران، ملکهٔ ساسانی در ۶۳۰م آغاز و تا به تخت نشستن یزدگرد سوم در ۶۳۲م ادامه یافت.

اگرچه منابع اظهار می‌دارند که بوران سعی در بهبود اوضاع داشت، ولی روشن است که ناموفق بود و بسیاری از حاکمان محلی، مشروعیت حکومت او را نپذیرفتند و شهرهای اندکی حکومت وی را تأیید کردند.

این موضوع در مورد حکومت جانشینان او، مانند آرمیدخت نیز که قادر به ادارهٔ ایالات نبودند، صحت داشت.

بوران، آرمیدخت، خسرو سوم، خسرو چهارم، و پیروز (۶۳۰-۶۳۲م):

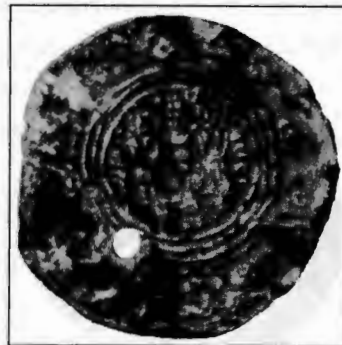
«دورهٔ چند دستگی و تفرقه»

این دوره عصر از روزگار حکومت بوران تا یزدگرد سوم، پدیدهٔ دیگری را نشان می‌دهد که از دلایل فروپاشی شاهنشاهی است و آن اقدام به ضرب هم‌زمان سکه توسط مدعیانی چند، به نام خودشان است^(۲۷۷). در منابع، فهرستی از نام‌ها و نیز سکه‌هایی با نام

فصل سوم ۶۵

همین فرمانروایان وجود دارد. مدعیانی چند وجود داشتند، مانند خسرو سوم (۶۳۰-۶۳۲م)، خسرو چهارم (۶۳۰-۶۳۶م) و پیروز (۶۳۱-۶۳۲م) که تقریباً در یک دوره حکومت می‌کردند و در ایالات مختلف و حتی گاه هم‌زمان در یک ایالت به‌نام خود سکه ضرب می‌کردند. سبثوس گزارش می‌کند که بعد از بوران، خسرو نامی وجود داشته است، در جالی که مسعودی به اشتباه، این خسرو را پس از شهروراز و قبل از بوران ذکر می‌کند.

ابن بلخی گزارش می‌دهد که دو خسرو در یک زمان حکومت می‌کردند. این منابع، می‌توانند ما را به این نکته توجه دهند که در واقع، خسرو دیگری وجود داشت که مدتی حکومت می‌کرد و این مسأله را سکه‌ها نیز تأیید می‌کنند. سکه‌های یک خسرو از این



سکه خسرو سوم

دوره شناخته شده‌اند که برای سال‌های دوم و سوم سلطنت او، و در ضرابخانه WYHC در فارس ضرب شده‌اند. این امر، مرحله‌ای از تقسیم شاهنشاهی را نشان می‌دهد که چند مدعی، سعی در نگاهداشتن نواحی مختلف داشتند.

خسرو سوم از خاندان ساسانی بود^(۲۷۸) و بر طبق گفته ابن بلخی یکسال و نیم حکومت کرد^(۲۷۹). پس می‌توان این خسرو را با سکه‌های فرمانروایی به همان نام که مربوط به سال‌های یکم، دوم و سوم سلطنت او بوده است، شناسایی کرد. همه این سکه‌ها در فارس ضرب شده‌اند و طولانی بودن و شاید دور از پایتخت بودن حکومت وی را در مقایسه با سایر پادشاهان قرن هفتم میلادی تأیید می‌کنند.

آنچه مهم است، اینکه برخلاف سایر پادشاهان قبل یا بعد، در مورد خسرو سوم و خسرو چهارم گزارش نشده که کشته شده‌اند، بلکه گفته شده که برای مدتی حکومت کرده‌اند.



سکه هرمزد پنجم، سال دوم، ضرب استخر



سکه خسرو پنجم، سال دوم، ضرب وه - از - امد - کواد



سکه یزدگرد سوم، سال هشتم، ضرب سیستان

همان‌طور که گفته شد، سکه‌های خسرو سوم تا سال سوم حکومتش بیشتر در ضرابخانه WYHC در فارس ضرب شده‌اند، در حالی که سکه‌های خسرو دیگر (احتمالاً چهارم) در سال دوم و سال‌های چهارم تا هفتم حکومت وی در ضرابخانه‌های AYLAN و WYHC ضرب شده‌اند.

احتمالاً AYLAN ضرابخانه سیار پادشاهی و همراه سپاه بوده است. اما از اینکه دیگر ضرابخانه خسرو چهارم در وه - از - آید - کواد قرار داشته، می‌توان نتیجه گرفت که احتمالاً خسرو چهارم به فارس نزدیک بوده است. ضرابخانه AYLAN به شهر شوش در خوزستان نسبت داده شده است. بنابراین، ممکن است که وی بر این ناحیه نیز حکومت می‌کرده است. این موضوع، ضعف دولت مرکزی را نشان می‌دهد که قادر نبود حتی نواحی مجاور عراق را که مقر حکومت بودند، اداره کند. با این اوضاع، سؤال دیگر این است که در سایر نواحی امپراتوری که دورتر از عراق بوده‌اند و درباره آنها منابع مکتوب یا سکه نداریم، چه می‌گذشته است؟ از مدعیان دیگر باید فرخ‌زاد و هرمزد پنجم را ذکر کنیم.

یزدگرد سوم (۶۳۲ - ۶۵۱م): «دوره پادشاهی سرگردان»

دوره تجزیه و فروپاشی شاهنشاهی، که دوران حکومت یزدگرد سوم بوده است، عصر جدیدی است که می‌توان آن را «دوره پادشاهی سرگردان» نامید. این سرگردانی بیش از هر چیز نتیجه افول حمایت از او در ایالاتی است که در آنها اردو می‌زد. وی مانند اردشیر اول در آشکده «آذر آناهید» در استخر بر تخت نشست که شاید نشان دهنده آرزوهای وی برای تجدید دوران ثبات و مشروعیت حکومت باشد. ظاهراً تعداد شهرهایی که به نام یزدگرد سوم سکه می‌زدند، نشانگر اقتدار وی در این ایالات بود، اما این مسأله موجب اشتباه می‌شود، زیرا در طول حکومت نسبتاً طولانی وی (۶۳۲ - ۶۵۱م) همه ضرابخانه‌ها هم‌زمان فعال نبودند. فقط شهرهای اطراف این پادشاه سرگردان به ضرب سکه می‌پرداختند و برای دوران کوتاهی حکومت وی را گردن می‌نهادند، در حالی که بیشتر ضرابخانه‌های شمال فلات ایران در این دوره فعال نبودند. زمانی که یزدگرد سوم در غرب بود، ضرابخانه میشان (MY)، رام هرمزد (LAM)، ریوآردشیر (LYW) و ضرابخانه‌های فارس، شهرهای اصلی تأییدکننده حکومت وی بودند.

زمانی که پادشاه سرگردان به مرکز فلات ایران حرکت می‌کرد، شهرهای غربی ضرب سکه را متوقف کردند و تنها چند شهر در فارس، یعنی بیشاپور، شیراز، اردشیرخوره، و

ضرابخانه‌های شرق، یعنی گَرم کرمان، گواشیر و نَرماشیر به نام او سکه ضرب کردند. در سال‌های آخر پادشاهی وی فقط پنج ضرابخانه به نام او سکه ضرب می‌کردند. اینها عبارت بودند از گرم کرمان، گواشیر، نَرماشیر، سیستان و ضرابخانه سیار شاهنشاهی. این بدان معناست که ضرابخانه‌ها فقط زمانی که شاه در آن حوالی بود، به کار می‌افتادند که یا برای پرداخت پول به سربازان، ملازمان و نفرات بود، و یا مجبور می‌شدند که به نام وی سکه ضرب کنند. همچنان که وی به سمت شرق پیش می‌رفت، ضرابخانه‌های غرب آرام می‌گرفتند و ضرابخانه‌های شرق شروع به فعالیت می‌کردند. می‌توان نتیجه گرفت که جریان فروپاشی شاهنشاهی ساسانیان، روند ساده‌ای نداشت و در واقع، می‌توانیم از ۶۲۸ تا ۶۵۱م، سه دوره متفاوت را مشخص کنیم. ابتدا دوره‌ای از برادرکشی و کاهش مشروعیت پادشاهی، که به دنبال آن دوره چند دستگی و تفرقه به وجود آمد و در مرحله سوم و آخر، یزدگرد سوم همانند پادشاهی سرگردان بر تخت نشست و به حکومت پرداخت.

در قرن هفتم میلادی ایران تقسیم شده، و سیاست و رفاه محلی مهم‌تر از یکپارچگی و اتحاد حکومت شده بود. در طول این دوره آشوب، حکام محلی، «دهقانان» و مقامات، بیشتر علاقه‌مند به حفظ شهرها و روستاهای خود بودند، تا دفاع از کل شاهنشاهی. می‌دانیم که حکام محلی و «دهقانان» به جای آنکه راحتی و رفاه مردم خود را به خاطر پادشاه، که دیگر او را مشروع نمی‌دانستند، قربانی کنند، با فاتحان مسلمان عرب در مورد پرداخت «جزیه» توافق کرده بودند. این دوره واپسین، مقارن با پدیده پادشاهی سرگردان بود و این زمانی بود که پادشاه فقط می‌توانست نواحی نزدیک اطراف خود را اداره کند. این نوع از پادشاهی از قرن ششم میلادی با تجزیه امپراتوری روم در اروپا نیز توسعه یافت و این بدان معنی بود که پادشاه مجبور بود به‌طور مداوم به اطراف امپراتوری یا قلمرو خود حرکت کرده، حضور خود را اعلام و هم پیمانانی به دست آورد (۲۸۰).

یزدگرد سوم هم وارث چنین مسائلی شد. بنابراین، به‌عنوان شاه سرگردان در ایجاد ثبات نسبی در امپراتوری ساسانی موفقیت محدودی داشت (۲۸۱).

فتح فارس

پی بردن به تاریخ دقیق فتح فارس در اوایل عصر اسلامی دشوار است. علت این امر، تناقض در طبیعت منابع ادبی عربی و فارسی درباره تاریخ فتح ایالت یا ناحیه می‌باشد. به هر حال، با اطمینان نسبی می‌توان گفت که فتح ناحیه فارس در طول دوران

خلافت عمر بن خطاب بوده است. دلیل اصلی این سردرگمی در تعیین تاریخ دقیق فتوحات، وجود شورش‌های محلی است که باعث شده است مورخان مسلمان در تعیین تاریخ نهایی فتوحات سردرگم شوند. با نگاهی به گزارش‌های فتح فارس توسط طبری، بلاذری و ابن‌بلخی می‌توان این آشفتگی را مشاهده کرد. این مسأله می‌تواند ما را به واقعیتی دیگر رهنمون کند، و آن اینکه در کنار متون تاریخی، به خصوص کتاب‌های «فتوح» نیز برای روشن شدن وضع ایران در قرن هفتم میلادی مورد نیاز است.

به گفته طبری، اولین تهاجم به فارس، از طریق عمان و بحرین صورت گرفت (۲۸۲) به نظر می‌رسد که نقشه مرتب و مدونی برای فتح ایالت فارس وجود نداشت. خلیفه به نگهداشتن عراق و خوزستان قانع بود و نقشه‌ای برای فتح مناطق فارسی زبان نداشت. در واقع، روایت شده است که عمر بن خطاب گفته بود: «ای کاش میان ما و مردم فارس کوهستانی از آتش باشد که نه ما بتوانیم به آنها برسیم و نه آنها به ما» (۲۸۳). بدین ترتیب، همان‌طور که طبری هم می‌گوید، به نظر می‌رسد که فتح فارس پیشتر به خاطر تنبیه، به دلیل عدم اطاعت از خلیفه بود، و نه بر اساس نقشه‌ای ترتیب داده شده و تشکل یافته. این فتح در سال ۱۷ هـ ق / ۶۳۸-۶۳۹ م، یعنی زمانی که علاء بن خضرمی توسط ابوبکر به سمت حاکم بحرین منصوب شد، صورت گرفت (۲۸۴). وی در طول دوره حکومت عمر نیز همان مقام را حفظ کرد. گزارش شده است که وی به تأکید، از عمر دستور گرفته بود که سر خود به تصرف هیچ ناحیه مجاور دست نزنند، مگر اینکه در این باره دستوری به وی برسد.

تهاجم اولیه به فارس به خاطر رقابت‌های داخلی مسلمین صورت گرفت، به ویژه رقابت بین قبایل عبدالقیس و تمیم که از علاء حمایت می‌کردند. علاء بعد از سرکوب جنگ داخلی، فتوحات خود را با فتح جزیره‌ای در خلیج فارس پی گرفت (۲۸۵). به هر حال، وی حمله به فارس را دستور داده، و سپاهش را به سه بخش تقسیم کرده بود. دسته اول، تحت فرماندهی جارود بن مُعلی بود. این فرد، هنگام حرکت از بحرین به فارس توسط سپاهیان ایرانی کشته شد (۲۸۶). دومین دسته، تحت فرماندهی سَوار بن هَمّام بود. آنها از همان مسیر دسته قبلی عبور کردند و دچار سرنوشت جارود بن مُعلی شدند (۲۸۷). سومین دسته، به فرماندهی خُلید بن مُنذر ساوی جنگ را ادامه داد، اما به دلیل مسدود شدن راه بازگشت به سوی کشتی‌ها، نتوانست به بحرین عقب‌نشینی کند. عمر هنگام شنیدن این اخبار در نامه‌ای به علاء وی را سرزنش و عزل کرد و او را تحت فرمان سعد بن ابی وقاص قرار داد. سپس از عُبَیة بن غَزْوان خواست که نیروها را نزد خلیل بن منذر ساوی که در فارس در حالت دفاعی بود، بفرستد (۲۸۸). با تقویت این نیروها، تعدادی از

آنها قادر به عقب‌نشینی و بازگشت به مفرشان و تعدادی نیز قادر به بازگشت به بصره و بحرین شدند. این اولین حمله به فارس توسط اعرابی بود که نیروی ایشان بیشتر شامل قبایل قیس و تمیم می‌شد. همچنین، این اولین بار بود که از شجاعت و قابلیت نظامی نیروهای بصره ذکری به عمل می‌آید و اولین باری است که آنها قادر به نجات نیروهای مستأصل در فارس شدند. اگرچه از گزارش طبری چنین بر می‌آید که اعراب، بسیاری از ایرانیان را کشته، و با شجاعت جنگیدند، ولی ظاهراً نبرد سختی بود و خلیفه تا مدتی قادر به تهیه نقشه‌ای برای حمله به این ایالت نبود. این موضوع، ثابت کرد که اگر این ایالت می‌بایست فتح شود، نیاز به نقشه و نیروی بزرگتری دارد (۲۸۹).

بر طبق گفته طبری، فتح فارس و آخرین فتح استخر به دست هشام بن عامر و در دوران خلافت عثمان، به سال ۲۸ هـ ق / ۶۴۸-۶۴۹ م صورت گرفت (۲۹۰). اما در جای دیگر، طبری هنگام ذکر حوادث ۲۹ هـ ق / ۶۴۹-۶۵۰ م زمانی که از شورش مردم فارس بر ضد عبدالله بن معمر و کشته شدن وی و شکست سپاهش سخن می‌گوید، گفته‌های خود را نقض می‌کند (۲۹۱). در نتیجه، عثمان بن ابی العاصی با نیروهایش از بصره به سمت استخر حرکت کرد و مردم آنجا را مطیع نمود (۲۹۲). این ایالت، تحت فرماندهی نظامی سه نفر قرار گرفت: هریم بن حسان یَشْکُری، هریم بن حیان عَبدی و خَریز بن راشد. دو فرد اخیر، متعلق به قبایل عبدالقیس و بنو سامه بودند (۲۹۳). اما شگفت‌آور آن است، این است که عبدالله بن عامر در همان سال فارس را فتح کرد (۲۹۴). این آخرین فتح فارس نبود، چرا که گزارش شده است، یزدگرد سوم در سال ۳۰ هـ ق / ۶۵۰-۶۵۱ م، از ایالت فارس به خراسان گریخت (۲۹۵).

بلاذری از تسخیر فارس دو روایت مختلف دارد و به نظر می‌رسد که روایت دوم درست‌تر باشد و این همان روایتی است که می‌گوید عثمان بن ابی العاصی (العاصی)، تَوَجُّع را فتح کرد و قبایل متعددی، از جمله عبدالقیس را در آنجا سکنی داد. به سال ۱۹ هـ ق / ۶۳۹ م از آنجا به سوی ناحیه اَرْجان و وه - از - اَمِد - کواد حرکت کرد (۲۹۶). همچنین، گزارش شده است که در پایان حکومت خلیفه سوم، عثمان بن ابی العاصی، اَرْجان و سپس شیراز را تصرف کرد و به ساکنان آنجا اجازه داد که یا آن نواحی را ترک کنند و یا جزیه بپردازند تا مورد آزار قرار نگیرند و یا به بردگی برده نشوند. سپس، شهر سینیز در اردشیر خوره تصرف شد و به ساکنانش اجازه داده شد که همچنان به کشاورزی در زمین‌هایشان بپردازند. عثمان بن ابی العاصی به دارا برگرد که هیربدی در رأس آن بود، حمله کرد. هیربد مبلغ کلانی برای تضمین امنیت به آنها پرداخت. سپس، جهرم و فسا به تصرف درآمدند. گفته شده است که در این دو مکان نیز هیربدی به عنوان نماینده مردم

محلّی با اعراب به مذاکره پرداخت (۲۹۷).

روایت دیگری از این داستان توسط بلاذری نقل شده است که در آن، عثمان بن ابی العاصی به سال ۲۳ یا ۲۴ هـ ق به بیشاپور رفت و مردم آنجا همچنان بر دین خود ماندند، با او صلح کردند. آنها دوباره پیمان خود را به سال ۲۶ هـ ق شکستند از این رو، آنجا دوباره به تصرف درآمد (۲۹۸). همچنین، گزارش شده است که در سال ۲۲ هـ ق عمر بن خطاب، دستور فتح فارس را داد. در سال ۲۸ هـ ق عبدالله بن عامر بن کرّیز به طرف استخر و از آنجا به سوی گور حرکت کرد. مردم استخر بیار دیگر شورش کردند و بنابراین، ابن عامر پس از مطیع ساختن گور، دوباره به استخر برگشت و شورش را سرکوب نمود. گور همچنان، فتح نشده باقی ماند و گفته شده که فتح نهایی آن به سال ۲۹ هـ ق / ۴۹۰-۴۵۰ م توسط ابن عامر صورت گرفت و سپس کاریان و فشجائن (که همان دارابگرد دانسته شده است) فتح شدند (۲۹۹). همین طور گزارش ابن بلخی با ذکر اینکه ابن عامر بعد از فتح گور به سوی استخر رفت و ۴۰ هزار نفر از ساکنان آنجا را که مرکب از آزادگان، بزرگان و آسوارانی بودند که به آن شهر پناهنده شده بودند، کشت (۳۰۰)، تأیید شده است.

باز گزارش هایی از فارس داریم که شورش های مداومی در استخر و گور به وقوع می پیوست. روایت شده است که سپاهیان ابن عامر بیش از صد هزار نفر از ساکنان فارس را کشتند؛ دارابگرد دوباره شورش کرد و دوباره فتح شد. ایالت بعدی که به تصرف درآمد، کرمان بود. همچنین، گزارش هایی از شورش های بعد از این جنگ ها وجود دارد و اینکه سپس سیراف، که سوریانج نامیده می شد، فتح گردید (۳۰۱). به اضافه، گزارش شده است که مردم فسا باز هم شورش کردند (۳۰۲).

بر طبق گفته ابن بلخی، حکم بن ابن العاصی با سپاهش توانست از بحرین بیرون آمده، توج را که در اردشیر خوره واقع بود، تصرف کند. سپاه ایرانی زیر فرمان شهرک مرزبان، مغلوب شدند (۳۰۳) و سپاهیان عرب به ریشهر / ریوشهر آمدند. با شنیدن این مطلب، عمر به عثمان بن ابی العاصی دستور داد به فارس رفته و توج را بگیرند. از آنجا اعراب شروع به فتح نواحی مجاور کردند (۳۰۴). ابوموسی اشعری پیوسته نیروهایی را از بصره به فارس می فرستاد و خود به بصره باز می گشت.

تا آن زمان، تعدادی از سپاهیان ایرانی اسلام آورده، و وارد سپاه مسلمانان شده بودند. از جمله هُرْمُز بن حَیّان عبّدی توسط عثمان بن ابی العاصی اعزام شد که قلعه سینیز را که در ساحل خلیج فارس قرار داشت، تسخیر کند (۳۰۵). در سال ۱۶ هـ ق عثمان بن ابی العاصی از آنجا به بیشاپور رفت و توانست مردم آن شهر را وادار به پرداخت

جزیه نماید^(۳۰۶). سپس آرجان در سال ۱۸ هـ ق / ۶۳۸-۶۳۹ م و شیراز در سال ۲۰ هـ ق / ۶۴۰-۶۴۱ م به تصرف درآمدند و ساکنان دارابگرد به سال ۲۳ هـ ق / ۶۴۳-۶۴۴ م جزیه پرداختند^(۳۰۷).

هنگام به خلافت رسیدن عثمان به سال هـ ق / ۶۴۴-۶۴۵ م، مردم فارس شورش کردند. بیشاپور به سردمداری برادر شهرک شورش کرد، اما پس از نبرد، ساکنان آن دوباره جزیه پرداختند. اما در سال ۲۵ هـ ق / ۶۴۵-۶۴۶ م ساکنان بیشاپور دیگر بار طغیان کردند و ابوموسی اشعری توسط خلیفه برای فرونشاندن شورش فرستاده شد^(۳۰۸). ابوموسی اشعری از آنجا به سال ۲۸ هـ ق / ۶۴۸-۶۴۹ م به استخر رفت که ماهک در رأس آن شهر بود و صلحی بین آنها منعقد شد. عبدالله بن عامر که از طرف خلیفه به سمت والی آن ناحیه منصوب شده بود، از استخر به گور فرستاده شد، اما مردم استخر باز شوریدند و حاکم عرب آن شهر راکشتند. در سال ۳۰ هـ ق / ۶۵۱-۶۵۲ م گور فتح شد و وی به استخر بازگشت. گزارش شده است که نیروهایش چهل هزار نفر از بزرگان شهر را در سال ۳۲ هـ ق / ۶۵۲-۶۵۳ م قتل کرده‌اند^(۳۰۹).

پس از آنکه علی (ع) به خلافت رسید عبدالله بن عباس را به حکومت عراق فرستاد^(۳۱۰). مردم استخر بار دیگر عصیان کردند و نیروهای ابن عباس بعد از خونریزی زیاد شورش را فرو نشانند. به نظر می‌رسد که این آخرین شورش است که گزارش شده است^(۳۱۱). تاریخ‌های متعددی را که برای فتح این مناطق عنوان شده است، شاید بتوان با سکه‌ها روشن کرد. ممکن است سکه‌ها بتوانند هم این نوع ابهامات و هم ابهامات موجود در منابع ادبی را روشن کنند. این کار می‌تواند با تعیین محل تشکیلات ضرابخانه‌های شاهنشاهی ساسانی در دوران سلطنت یزدگرد سوم، آخرین پادشاه این سلسله انجام شود.

در مورد فارس، برای این مطالعه مدارک کافی وجود دارد و این موضوع، بر خلاف نواحی دیگر، مانند عراق و آذربایجان است که درباره آنها دشواری‌هایی وجود دارد. تا زمانی که به‌طور قطعی معلوم شود ضرابخانه‌ها مربوط به کدام ناحیه‌اند، استفاده از سکه‌ها برای مشخص کردن تاریخ فتوحات مشکل خواهد بود. ضرابخانه‌های کرمان، سیستان و جبال با قطعیت بیشتری مشخص شده‌اند و مقایسه نواحی با همدیگر می‌تواند مفید باشد.

ضرابخانه‌های پارس / فارس

محل ضرابخانه‌های فارس بیش از ضرابخانه‌های سایر ایالات عصر ساسانی معلوم

فصل سوم ۷۳

شده است. فارس چندین ضرابخانه مهم داشت و از نمونه‌هایی که به جا مانده است، به‌نظر می‌رسد که در این ناحیه، ضرب سکه زیاد انجام می‌شد. پنج ضرابخانه با قطعیت نسبی شناخته شده‌اند که عبارتند از:

(۱) BYŠ بی‌شاپور

(۲) DĀ دارابگرد

(۳) ART اردشیر خوره

(۴) ST استخر (۳۱۲)

(۵) WHYC وه - از - امید - کواد (۳۱۳).

یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی در معبد آتشکده آناهیتا در استخر به سال ۶۳۲م تاجگذاری کرد و این جایی بود که اردشیر بابکان، اولین پادشاه ساسانی در آن تاجگذاری کرده، و سلسله جدید آغاز شده بود. سکه با نام این شاه اندک است. به‌نظر می‌رسد تنها ضرابخانه‌های سیستان (۳۱۴) و کرمان در این دوره فعال بوده و مدت طولانی‌تری به نام یزدگرد سوم سکه ضرب کرده‌اند. سایر ضرابخانه‌ها به‌طور نامرتب به نام او سکه ضرب می‌کردند و این کار، دائمی نبود و اساساً در برخی دیگر، به نام او سکه ضرب نمی‌شد و شاید این مسأله نمایانگر در اختیار نبودن کل شاهنشاهی ساسانی در دست وی باشد. بی‌نظمی در ضرب سکه‌ها، ویژه شاهان ساسانی بعد از خسرو دوم است که شاید نتیجه اغتشاش و آشوب عمومی در شاهنشاهی ساسانی و ضعف مرکز اداری باشد.

چنان‌که در بالا اشاره شد، این فرمانروایان تنها قادر به ضرب سکه در تعدادی از ایالات بودند و باقی ضرابخانه‌ها غیرفعال بودند. در مورد یزدگرد سوم، پنج ضرابخانه ذکر شده، به نام وی سکه می‌زدند. به هر حال، این عدم نظم در مورد همه ضرابخانه‌ها وجود داشته است. در دوره یزدگرد سوم، تنها دو ضرابخانه در ضرب سکه، ثبات نسبی داشتند و سه ضرابخانه دیگر کاملاً غیرمنظم به این کار می‌پرداختند. شاید این بی‌نظمی، بیشتر از اینکه به صورت واقعی وجود داشته باشد، به خاطر نداشتن اطلاعات از طرف ما باشد و لازم است که هنگام بحث در مورد سیاست ضرب سکه و تعیین تاریخ سکه‌ها این موضوع را مورد توجه قرار دهیم. ایالات دیگر، مثل عراق و آذربایجان در سالهای اولیه حکومت یزدگرد، ضرب سکه را به نام او متوقف کردند و فقط فارس، جبال، کرمان و سیستان تا پایان حکومت وی، به نامش سکه زدند. فهرست زیر مربوط به ضرابخانه‌های دوره یزدگرد سوم و تاریخ ضرب سکه‌هاست:

(۱) ART سال‌های سوم، دوازدهم، سیزدهم (۳۱۵) و شانزدهم (۳۱۶).

(۲) BYŠ سال سوم.

(۳) DĀ سال‌های اول، دوم (۳۱۷)، سوم (۳۱۸)، چهاردهم، پانزدهم، شانزدهم و بیستم.

(۴) ST سال‌های اول، دوم، دهم، یازدهم، دوازدهم، سیزدهم (۳۱۹)، پانزدهم، هفدهم

و بیستم.

(۵) WYHC سال‌های سوم (۳۲۰)، چهارم (۳۲۱)، هفتم (۳۲۲) و بیستم حکومت

وی (۳۲۳).

باید متذکر شد که گمان می‌رود بعضی از سکه‌های سال بیستم، به‌طور قطع، تاریخ ثابت داشته است، بدان معنی که مدتها بعد از دوره سلطنت یزدگرد سوم با تاریخ بیستم سلطنت وی ضرب می‌شده‌اند. سه ضربخانه در فارس وجود داشته است که تاریخ سال بیستم را ضرب کرده‌اند: DĀ، ST و WYHC. امکان اول، نادیده گرفتن سال بیستم سکه‌ها و یا نادیده گرفتن سکه‌های ضرب شده در وه - از - آمد - کواد است، زیرا آخرین سال قبل از سال بیستم، سال هفتم است. باید برای روشن شدن موضوع، به مسکوکات اولیه عرب - ساسانی نگاه کنیم. آنها معمولاً مخصوص خسرو دوم یا یزدگرد سوم هستند. همچنین، این سکه‌ها مشهور به سکه‌های عرب - ساسانی و گمنام هستند، زیرا نام حاکم عرب را ندارند. تنها نشانی که ساسانی نبودن این سکه‌ها را می‌رساند، نوشته‌های حاشیه سکه‌ها، از قبیل «جید» یا «بسم‌الله» است (۳۲۴).

تاریخ‌های ارائه شده در زیر، نشان‌دهنده اولین باری است که نوشته‌های عربی در ضربخانه‌های فارس مورد استفاده قرار گرفته‌اند:

(۱) ART سال ۲۱ = ۳۲ هجری.

(۲) BYŠ سال ۲۱ = ۳۲ هجری.

(۳) DĀ سال ۲۰ = ۳۱ هجری.

(۴) ST سال ۲۰ = ۳۱ هجری.

(۵) WYHC سال ۲۰ = ۳۱ هجری.

در حالی که تاریخ اولین سکه‌های گمنام عرب - ساسانی تعیین شده، ولی این تاریخ‌ها در همه سال‌های بعدی نیامده‌اند. ضربخانه اردشیر خوره از سال ۲۴ (= ۳۵ هجری) تا سال ۳۱ (= ۴۲ هجری) به ضرب مسکوکات با کلمه «بسم‌الله» ادامه داد (۳۲۵). بیشاپور از سال ۲۴ (= ۳۵ هجری) تا سال ۳۲ (= ۴۳ هجری) به ضرب مسکوکات با کلمه «بسم‌الله» پرداخت. در اینجا نام عبدالله بن عامر نیز برای اولین بار بر روی سکه ضرب شده است. دارا بگرد در مقایسه با اردشیر خوره و بیشاپور نامنظم‌تر بوده و بعد از سال ۲۰ (= ۳۱ هجری) به ضرب پرداخته و در سال ۲۵ (= ۳۶ هجری)

فصل سوم ۷۵

اولین «بسم الله» در این ضرابخانه ضرب شده و تا سال ۳۰ (= ۴۱ هجری) ادامه یافته، و در سال ۳۲ (= ۴۲ هجری) نام «عبدالله» در سکه‌ها آمده است.

استخر نیز همان طرح‌های دارابگرد را دارد و شاید بتوان حدس زد، این دو شهر شورش‌های متعددی را پشت سر گذاشتند تا استقلال یافتند. در واقع، بعد از سال ۲۴ (= ۳۵ هجری) اولین سکه‌های عرب - ساسانی به سال ۳۳ (= ۴۴ هجری) با نام «عبدالله» ظاهر شدند. پس تا سال ۳۸ (= ۴۹ هجری) هیچ سکه‌ای را با شعار «بسم الله ربی» نداریم. از سال ۳۹ (= ۵۰ هجری) نام «زیاد» را می‌بینیم. وه - از - امید - کواد از سال ۲۳ (= ۳۴ هجری) تا سال ۲۶ (= ۳۷ هجری) به‌طور مداوم سکه ضرب می‌کرد و در سال ۲۸ (= ۳۹ هجری) و سپس تا سال ۳۷ (= ۴۸ هجری) هیچ سکه‌ای با عبارت «بسم الله ربی» وجود ندارد.

مقایسه و تطبیق سکه‌ها با منابع ادبی، آموزنده خواهد بود. همان‌طور که ذکر کردیم منابع ادبی عربی و فارسی به‌خاطر تناقض و ابهام تاریخ‌های قطعی، سردرگم‌کننده به‌نظر می‌رسند (۳۲۶). این موضوع، ممکن است به‌خاطر پیچیدگی مراحل فتوحات باشد. فاتحان نه تنها از بصره می‌آمدند، بلکه از طریق خلیج فارس حمله می‌کردند. منابع اظهار می‌دارند که فارس تا سال ۶۵۰ م فتح گردید (۳۲۷). مسأله مهم این است که شاید سکه‌ها به حل موضوع کمک کنند و یا بتوان تاریخ معینی را برای فتح شهرهای فارس از روی آنها به دست آورد. تاریخ فتح شهرهای فارس که در زیر آمده، به وسیله طبری، بلاذری و ابن بلخی بیان شده است. باید متذکر شویم که به‌خاطر شورش‌های متعدد در تعدادی از این شهرها، تاریخ‌های متعددی برای فتح شهر یا ناحیه ذکر شده، و فقط آخرین تاریخ در اینجا آمده است (تواریخ به هجری‌اند).

شهر / ضرابخانه	طبری	ابن بلخی	بلاذری
اردشیر خوره	۳۰	۲۶	۱۹
بیشاپور	-	۲۶	۲۴
دارابگرد	۲۳	۲۳	۲۹
استخر	۲۹	۳۲	۲۹
وه - از - امید - کواد	-	۱۸	-

این جدول تاریخ‌های مختلفی را برای فتح شهرها به دست می‌دهد. برای اردشیر خوره تواریخ مختلفی از ۱۹ تا ۳۰ هجری یاد شده است، یعنی یازده سال اختلاف

بین اولین و آخرین تاریخ وجود دارد. طبری و ابن بلخی تاریخ فتح را با اختلاف کمتری بیان کرده‌اند. ۲۶ تا ۳۰ ه‍.ق، یعنی ۴ سال اختلاف.

تاریخ فتح بیشاپور از ۲۴ تا ۳۰ ه‍.ق اعلام شده که ۶ سال اختلاف دارد* در مورد دارابگرد اختلاف شش سال، از ۲۳ تا ۲۹ ه‍.ق است. در مورد وه - از - امید - کواد مدارک کافی وجود ندارد و تنها تاریخ ۱۸ ه‍.ق به دست آمده است. این طرح، الگویی از اختلاف ۴ تا ۶ ساله را برای فتح سه شهر اول نشان می‌دهد (۳۲۸). مقایسه این تاریخ‌ها با آخرین سکه‌های یزدگرد سوم و سکه‌های گمنام عرب - ساسانی در جدول زیر پدیدار می‌گردد.

شهر/ضرابخانه	آخرین سکه یزدگرد	اولین سکه گمنام عرب - ساسانی	طبری	ابن بلخی	بلاذری
اردشیر خوره	۲۷-۲۸	۳۲	۳۰	۲۶	۱۹
بیشاپور	۱۵-۱۶	۳۲	-	۲۶	۲۴
دارابگرد	۲۸-۲۹	۳۱	۲۳	۲۳	۲۹
استخر	۲۹-۳۰	۳۱	۲۹	۳۲	۲۹
وه - از - امید - کواد	۱۹-۲۰	۳۱	-	۲۸	-

با مقایسه سکه‌ها با تاریخ‌هایی که در منابع ادبی آمده است، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد:

یکی اینکه معمولاً تاریخ‌های داده شده در متون برای تاریخ فتح شهرهای نامبرده، همیشه زودتر از تاریخ سکه‌های گمنام عرب - ساسانی است. دوم اینکه، ضرب سکه‌های عرب - ساسانی یک سال پس از مرگ یزدگرد سوم در سال ۶۵۲ م آغاز می‌شود. به عبارت دیگر، تنها پس از مرگ یزدگرد سوم نوشته‌های عربی بر سکه‌ها ظاهر می‌شود. از این فرض که حکومت پادشاهی، حداقل به صورت ظاهری در فارس حفظ شد و سکه‌هایی تا زمان مرگ یزدگرد سوم به نام او ضرب گردید، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که آخرین موضع یزدگرد سوم در ناحیه غربی شاهنشاهی، در فارس بوده، که در آنجا به‌خصوص پس از مرگ عمر، شورش‌های پراکنده‌ای بر ضد وضع

*. بر اساس جدول موجود، مؤلف تاریخ فتح بیشاپور را از ۲۴ تا ۲۶ ه‍.ق دانسته است و بنابراین، مدت ۶ سال اختلاف که در متن آمده است، درست نیست. همچنین، توجه به این نکات مهم است که طبری در حوادث سال ۳۰ ه‍.ق، از فتح بیشاپور یاد نکرده، و بلاذری نیز آخرین فتح بیشاپور را سال ۲۶ ه‍.ق دانسته است (ویراستار).

خراج - حتی در بیشاپور که (بر طبق سکه‌های اواخر عهد ساسانی) به نظر می‌رسد، زودتر فتح شده بود - به وسیله ایرانیان صورت می‌گرفت.

اولین سکه‌های گمنام عرب - ساسانی در سال ۳۲ ه‍.ق پدیدار می‌شوند. به هر حال، سکه‌هایی با سال‌های ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۰ و ۳۱ با نام یزدگرد سوم وجود دارند، ولی در فارس دیده نشده‌اند (۳۲۹). سوم اینکه، در حالی که در منابع ادبی بین تاریخ فتوحات اختلاف وجود دارد، سکه‌ها یکسان هستند.

می‌دانیم که شهرها دفعات متعددی شورش می‌کردند و بار دیگر فتح می‌شدند، از این رو، مشکل است که تاریخ دقیق فتح یک شهر را معین کنیم. زمانی که درباره فتح یک شهر صحبت می‌کنیم، آیا منظورمان فتح اولیه شهر است یا آخرین فتح آن و یا در اختیار گرفتن شهر؟ شاید سکه‌ها آخرین تاریخ فتح شهر را به دست دهند، یعنی زمانی که مسلمانان اداره کامل شهر و از جمله «دیوان» ضرب را به دست گرفته بودند. در چند ضرابخانه، تحولات جالب توجهی رخ داد. این مسأله مربوط به نظام شماره‌گذاری برای تاریخ‌هاست. روی سکه‌های ساسانی، اعداد از ۲ تا ۹ معمولاً با هزارش نوشته می‌شدند. به عنوان مثال، سال ۴ با هزارش ARBA نوشته می‌شد، یعنی «چهار» در فارسی میانه. بر روی بعضی از سکه‌های عرب - ساسانی، نوشتن عدد فقط به فارسی میانه آغاز شد و اندیشه‌نگارهای آرامی ناپدید شدند. جالب است که روشن شود کدام ضرابخانه‌ها از این نظام جدید شماره‌گذاری پیروی کردند. این امر، می‌تواند نشانگر تغییراتی در دیوان و جایگزینی روش نوبه جای شیوه قدیم باشد.

شرق آخرین پایگاه ساسانیان

وقتی که عبدالله بن عامر بن کرز، فتح فارس را آغاز کرد، یزدگرد سوم با همراهان خود به سوی شرق، یعنی کرمان و سیستان روانه شد. حرکت او به این ایالات مصادف با افزایش ضرب سکه در کرمان و سیستان بود و سکه‌ها بعد از مرگ او در خراسان به نام او ضرب شدند. به ویژه، چهار ضرابخانه در کرمان و سیستان مهم بودند. اینها عبارت بودند از: BN، یعنی گواشیر، NAL، یعنی نرماشیر، GLM، یعنی گزم کرمان (۳۳۰) و SK، یعنی سیستان. این ضرابخانه‌ها در سال‌های پانزدهم تا بیستم فعال بوده‌است، نرماشیر زودتر، یعنی از سال ششم تا بیستم سلطنت، البته به استثنای سال‌های هشتم تا نهم فعال بود. گرم کرمان از این نظر جالب است که این ضرابخانه از سال سیزدهم تا بیستم و نیز دوباره از سال بیست و پنجم تا بیست و نهم فعالیت را از سر گرفته بود (۳۳۱). در این زمان، ضرابخانه SK نیز فعال بود (۳۳۲). فارس، تحت فرماندهی عبدالله بن عامر بن کرز، حاکم

بصره بین سال‌های ۲۹ تا ۳۵ ه‍.ق دوباره به وسیله اعراب مسلمان فتح شد (۳۳۳)، و یزدگرد سوم ناچار گریخت.

ضرابخانه‌های کرمان و سیستان در سال‌های بعدی فعال‌تر بودند و از سال پانزده تا بیست، هر سه ضرابخانه به‌طور مداوم کار می‌کردند. این موضوع، برخلاف اوضاع فارس بود که در این زمان، بجز ضرابخانه استخر، جای دیگری سکه ضرب نکرد. این موضوع نشان می‌دهد، زمانی که یزدگرد سوم در اوایل ۶۴۰م در فارس بود، این ضرابخانه‌ها سکه ضرب می‌کردند. زمانی که وی مجبور شد به شرق فرار کند، ضرابخانه‌های فارس، ضرب سکه را متوقف کردند و ضرابخانه‌های کرمان فعال شدند. ممکن است به‌خاطر تهیه پول سپاه و ملازمان یزدگرد سوم بوده باشد.

به نظر می‌رسد که گزیم کرمان مدت‌ها بعد از مرگ یزدگرد سوم به ضرب سکه ادامه داد. این موضوع، می‌تواند نشان‌دهنده دو واقعیت باشد؛ یکی اینکه شهر بعد از مرگ پادشاه، به دست اعراب مسلمان فتح نشد و یا اینکه فتح شد و سپس مستقل گشت و به سادگی به ضرب سکه به نام یزدگرد ادامه داد. نظریه دوم که مورد تأیید منابع نیز هست اینکه فتح نواحی شرقی برای اعراب مسلمان دشوارتر بوده است. نوشته‌های روی سکه‌های یزدگرد سوم ثابت می‌کند که در دوره حکومت وی ضرب سکه به تدریج در شرق زیادتر شد. سایر نقاط (غیر از جبال) در دهه اول حکومت یزدگرد، ضرب سکه به نام او را متوقف کردند. در حالی که فارس دژ محکم حمایت از ساسانیان بود و کرمان از حکومت یزدگرد حمایت می‌کرد. در کرمان و سیستان حتی پس از مرگ یزدگرد، بیش از اینکه سکه‌های گمنام عرب - ساسانی ضرب شود، سکه‌هایی به نام یزدگرد سوم ضرب می‌شد.

آنچه که روشن است، اینکه حتی بعد از سال ۶۵۰م که اعراب مسلمان در فارس به ضرب سکه پرداختند، این کار به صورت نامنظم صورت می‌گرفت. این بدان معناست که شهرها هر موقع که می‌توانستند شورش می‌کردند، در حالی که هایندز نشان می‌دهد که از ۶۵۰م بود که مسلمانان عرب اداره فارس را به دست گرفتند. سکه‌ها نظر قبلی را تأیید می‌کنند، با این تفاوت که تاریخ آن را ۶۵۱-۶۵۲م ذکر می‌نمایند. در سال ۶۵۰م سکه‌های فارس کاملاً غیر منظم ضرب شده‌اند که نشان‌دهنده هرج و مرج در این دهه است. گرچه قادر به تعیین تاریخ دقیق فتح فارس نیستیم، سکه‌ها نشان می‌دهند که اعراب مسلمان ظاهراً قادر به دستیابی به شهر و تا حدودی اداره آنها بوده‌اند.

این موضوع می‌تواند ما را به سوی این پرسش سوق دهد که چگونه می‌توانیم «فتنه»‌های اولیه و به‌ویژه اولین «فتنه» یا جنگ‌های داخلی (۶۵۶-۶۶۱م) را تفسیر کنیم.

معمولاً «فتنه» در این مورد با کشمکش قدرت بین قبایل مختلف عرب مورد بحث قرار گرفته است. اما «فتنه‌ها» اثرات گوناگونی بر ایالات که به ظاهر تحت اداره خلیفه بودند، داشتند.

درست است که هر گاه سلطه حکومت مرکزی خلافت کم‌رنگ می‌شد، مردم در ایالت فارس شورش می‌کردند. ولی این جریان می‌تواند این سؤال بحث‌انگیز را به دنبال بیاورد که آیا شورش‌های مردم محلی فارس، شورش‌ی بر ضد فاتحان بود یا نه؟ اگر جواب آری باشد، ما را به مفهوم شورش ملی رهنمون می‌کند و اینکه چه کسی از این شورش‌های حمایت می‌کرد. در واقع، ساکنان فلان ایران و به ویژه فارس، نه علاقه‌ای به خلافت داشتند، و نه تمایلی به شرکت در کشمکش میان دورقیب، یعنی علی (ع) و معاویه از خود نشان می‌دادند. بنابراین، باید منافع اعراب ایالات را که بیشتر در اطراف اردوگاه‌ها (أمصار) تجمع کرده بودند، با مردم محلی که در داخل شهر و اطرافش بودند، از هم جدا کنیم.

همچنان‌که در فصل بعد خواهیم دید، فروپاشی شاهنشاهی ساسانیان ساختار درونی حکومت در ایالات را تغییر داده بود، یعنی جایی که روحانیان زردشتی قدرت بیشتری را در آن جا به دست آوردند و رهبران صحنه شدند؛ در حالی که تشکیلات حکومتی در بی‌نظمی یا فروپاشی بود. «فتنه‌ها» فرصت زیادی فراهم می‌آورد که مردم شورش کرده، مالیات نپردازند و مستقل گردند. اواخر قرن هفتم میلادی، به خصوص بعد از «فتنه» دوم (۶۸۰-۶۹۲ م) این شورش‌ها به این شکل تقریباً از بین رفتند. اما خاطره ساسانیان توسط روحانیان در متون مذهبی، و بعدها در حماسه‌های غیردینی توسط اشراف زمیندار و آوازه‌ای حماسی همچنان زنده ماند.

در این فصل، روشن شد که روند فتوحات، طولانی و ناپایدار بود. این وقایع، بیشتر به خاطر مقاومت‌های محلی در مقابل قدرت خلیفه بود، اما به دلیل رقابت‌های داخلی اعراب، فرصت بیشتری در اختیار چنین شورش‌هایی قرار می‌گرفت. علاوه بر آن، فقط در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم میلادی بود که آرامش نسبی برقرار شد، اما خیلی زود به وسیله انقلاب عباسیان از میان رفت. سپس مقاومت در برابر فاتحان، گیرایی خود را از دست داد و عهد آخر الزمان آغاز شد. با وجود این، پایان جهان واقعاً فرا نرسید و تاریخ همچنان ادامه یافت.

تبرستان
www.tabarestan.info

فاتحان خارجی، مقاومت داخلی و تصویر پایان جهان

از قرن هفتم تا قرن نهم میلادی که اعراب مسلمان برای حکومت بر فلات ایران تلاش کردند، منابع اصلی، موفقیت آنها را نسبی می‌دانند. متون فارسی - عربی گزارش می‌دهند که وقتی یزدگرد سوم به سال ۶۵۱م درگذشت، شورش‌های محلی بیشتر در شهرهای فلات ایران صورت می‌گرفت، اما هیچ مقاومت عمده‌ای بر ضد فاتحان انجام نشد. همچنین در متون فارسی - عربی از طبقه‌ای که «نجای مستقل» نامیده می‌شوند و در فلات ایران سرگردان بودند، و یا از خاندان سلطنتی که برای به‌دست آوردن مکانی امن تلاش می‌کردند، ذکری به عمل نمی‌آید. ولی سکه‌ها در مورد حوادثی که در طول قرن اول اسلامی، شرایط را در فارس و سایر نواحی کاملاً پیچیده‌تر می‌ساخت، و در منابع مکتوب از آنها سخنی به میان نیامده است، اطلاعات بیشتری به‌دست می‌دهند.

همچنین، گفته شده است که حتی تا اواسط قرن هفتم میلادی، مراکز اصلی فارس در مقابل فاتحان عرب مقاومت می‌کردند و شهرهایی مثل اردشیر، خورّه، بیشاپور و استخر بارها از دست آنها خارج شده بود. ناتوانی ایشان در اداره امور دو دلیل داشت. اول اینکه، سیاست داخلی اعراب مسلمان و مسأله جانشینی حضرت محمد(ص)، کوشش فاتحان را برای سرکوب ایالات دور دست مشکل‌تر می‌ساخت. این مسأله، پس از مرگ عثمان (۳۵ هـ/۶۵۶م) و شهادت علی(ع) (۴۰ هـ/۶۶۱م)، در متون و سکه‌ها تأیید

شده است. شورش‌های ایالات و رقابت‌های قبیله‌ای و فرق مذهبی و جنگ و نزاع برای قدرت زیاد بود. در واقع، به خاطر اختلاف مسلمانان عرب، وضع به‌طور دائم وخیم‌تر، و مقاومت‌های محلی طولانی‌تر می‌شد و در بیرون ایالت فارس و سایر نقاط که بسیاری از ایرانیان و اعراب برای به‌دست گرفتن قدرت دست و پنجه نرم می‌کردند، از هم پاشیدگی به وجود آمد.

دلیل دوم، حضور حکام مستقل ایرانی و رقبای تاج و تخت ساسانیان بود که اداره ایالات را مختل می‌کرد. در کنار درهم نقره که به‌وسیلهٔ خلیفه و مدعیان عرب ضرب می‌شد، مجموعه‌ای از سکه‌های مسی از اواخر دورهٔ ساسانی و به‌ویژه اوایل عصر اسلامی ظاهر شده که گفته می‌شود، نشان‌دهندهٔ یک دورهٔ پراکندگی از دههٔ سوم قرن هفتم تا قرن هشتم میلادی بود. بسیاری از این سکه‌ها به فعالیت مخفیانه در فارس، به‌ویژه در بیشاپور، دارابگرد و استخر نسبت داده می‌شود، اما در شوش خوزستان و طبرستان نیز وجود داشته است (۳۳۲). ولی باید گفته شود که ضرب مخفیانهٔ سکه نیاز به شرایط ویژه‌ای داشت که در حکومت قدرتمند و باثبات، مانند دورهٔ ساسانیان یا مروانیان، ممکن نبود. واقعیت مهم این است که اگر شخصیت‌ها یا گروه‌هایی قادر به ضرب سکه به نام خود در شهرهای اصلی فارس، خوزستان و طبرستان بودند، این موضوع نشان می‌دهد که یا حکومت متزلزل بوده، و یا به نوعی استقلال محلی و یا مقاومت در برابر قدرت حاکم وجود داشته است.

در فصول پیشین گفتیم که بعد از فتوحات، در شهرهای اصلی فارس، شورش‌هایی صورت گرفت. در این فصل، به بررسی شرایط نیمهٔ دوم قرن هفتم تا قرن نهم میلادی می‌پردازیم که با خلافت علی (ع) آغاز شده است و سراسر دورهٔ بنی‌امیه را نیز در بر می‌گیرد. عثمان در ژوئن ۶۵۶م کشته شد و علی (ع)، خلیفهٔ چهارم اعلام گردید. اما این امر، به‌وسیلهٔ همه رقبای پذیرفته نشد و جالب است که بدانیم از این زمان به بعد، بر طبق منابع مکتوب شورش‌های محلی در فارس شدت گرفت.

این موضوع، فرصتی برای ساکنان محلی بود که خود را از قید پراخت «جزیه» به بیگانگان رهایی بخشند. حتی در مورد این وقایع در منابع می‌خوانیم که این شورش‌ها پس از شهادت علی (ع) به سال ۶۶۱م نیز دیده می‌شوند. وقتی که معاویه تلاش کرد تا خلافت را به‌دست گیرد، رقبای وی به خلافت او اعتراض کردند. معاویه این مخالفت‌ها و شورش‌ها را در طول «فتنه» دوم برای پسرش یزید به ارث گذاشت (۶۸۰-۶۹۲م). همچنین، این «فتنه» نتیجه فشارهایی بود که توسط منفعت‌طلبان متعدد، به‌ویژه اعراب، شامل مکیان و انصار که بیشتر اعتبارشان را در زمان انتقال مرکز قدرت به سوریه، از

فصل چهارم ۸۳

دست داده بودند، بر خلیفه وارد می‌شد. همچنین، «موالی» خواستار رعایت عدالت در حکومت اسلامی بودند و به رقبای کوناگونی که قول آینده بهتر را داده بودند، پیوستند. «فتنه» دوم مربوط به رهبری مذهبی بود و منجر به فرقه‌گرایی در اسلام شد. علویان (بعد: شیعیان) هنوز هم اعتقاد داشتند که قدرت باید در دست خویشاوندان محمد (ص) پیامبر خدا باشد، در حالی که پیروان امویان (بعد: سنیان) به جانشینی فردی از خاندان معاویه رضایت داشتند، و سرانجام، خوارج هر دو گروه را رد می‌کردند و خواستار روند انتخاباتی در گزینش خلیفه بودند (۳۳۵).

از جمله رقبای دیگر، عبدالله بن زبیر بود که نه تنها پشتیبانی عربستان و بصره را در اختیار داشت، بلکه پیروانش نیز در فارس و اطراف آن حکومت می‌کردند و در حال نبرد با خلیفه اموی بودند. در طی این دوره، حکام مستقل محلی و کسانی که با رقبای خلیفه هم پیمان بودند، به ضرب سکه می‌پرداختند و به‌نظر می‌آید تلاش آنها در طی دوره دوم، به دست گرفتن قدرت در این مناطق بود.

حکام مستقل و غیرمستقل محلی (آزاد، دارا، منصور و فرخ‌زاد)

در مورد کسانی که آنها را حکام محلی می‌نامیم، متون کمی موجود است. در واقع، فقط از طریق سکه‌هاست که نام اشخاص - در برخی از سکه‌ها با تواریخ قطعی، و در بعضی دیگر با تاریخ‌های نسبی - مشخص می‌شود. با اینکه تعیین تاریخ بیشتر سکه‌های مسی فارس دشوار است، بر اساس شکل این سکه‌ها و مقایسه آنها با سکه‌های تاریخ‌دار، قادر به تعیین تاریخ‌های تقریبی هستیم. این سکه‌ها در طول دوره «فتنه» دوم، به‌ویژه در فارس و حتی تا زمان خلافت عبدالملک (۶۸۵ - ۷۰۵ م) همچنان ضرب می‌شدند. این سکه‌ها شامل نام‌ها و شعارهایی است که اشاره به اعتقاد مردمی که آنها را ضرب کرده‌اند، دارد. این سکه‌ها در نواحی اصلی فارس، بیشتر از دیگر ایالات فلات ایران به چشم می‌خورد.

بر روی سکه‌های مسی بیشاپور کلمه «آزاد» بیشاپور نوشته شده است. «آزاد» می‌تواند معنی اسم داشته باشد و بدین ترتیب، «بیشاپور آزاد» معنی می‌دهد، و یا نوشته ساده‌ای باشد که اظهار می‌دارد، شهر بیشاپور آزاد شده است (۳۳۶). اما آنچه که باعث این تصور می‌شود که این واژه یک نام واقعی است، نه یک شعار ساده، وجود اسامی بر روی دیگر سکه‌های بیشاپور است. بر روی دیگر سکه، نام شخصی (احتمالاً حاکم محلی) که «دارا» نام داشته، حک شده است و بر روی تعدادی از این سکه‌ها کلمه RKH نوشته شده که به احتمال زیاد همان «رواج» عربی است (۳۳۷). این بدان معناست که سکه‌های حکام

محلی رواج داشته، و وجود این سکه‌ها یا دیگر سکه‌های مشابه، با مسکوکاتِ در گردش دیگر حکام محلی، به نوعی باعث سردرگمی مردم می‌شده است؛ به‌خصوص، ساکنان فارس که تنها یک نوع سکه را در طول چهارصدسال دوره ساسانی دیده بودند. اما اکنون انواع مختلفی از سکه ضرب شده، به جریان افتاده بود. این سکه‌ها تاریخ ندارند، اما شباهت نوع و شکل آنها با سکه‌های تاریخ‌دار نواحی دیگر فارس، احتمال تعیین تاریخ تقریبی را برای آنها ممکن می‌سازد.

در ناحیه دارابگرد، بر روی سکه‌های مسی مختلف که ضرب شده‌اند، تاریخ‌هایی همراه با نام حاکم مستقل دیگری به نام «منصور» دیده می‌شود. بیشتر این سکه‌ها از زمان عبدالملک تا دوره ولید اول، به‌ویژه دورانی که حجاج بن یوسف فارس را تحت نظارت داشت، ضرب شده‌اند. پس، این به چه معنا می‌تواند باشد؟ به چه دلیل وقتی که مروانیان قدرت را در دست داشتند و حجاج بن یوسف حاکم بود، گاه شاهد ضرب سکه به هر دو نام، یعنی منصور و حجاج بن یوسف، و زمانی تنها با نام منصور هستیم؟ یک توضیح متحمل این است که حجاج بن یوسف، به منصور آزادی عمل و اختیارات تام داده، و منصور با حاکم مروانی به توافق رسیده بود.

شاید این حکومت مشترک، مقاومت مردم محلی را در ایالات، به میزان زیادی کاهش می‌داد و در همان زمان، فرصتی را برای مروانیان پدید می‌آورد که به‌طور مؤثرتری با حکام محلی مسلمان عرب نظیر زبیریان و خوارج مقابله کنند. این توافق، از مسکوکات منطقه استخر، جایی که نام منصور به‌عنوان دارنده مقام «استاندار» (در فارسی میانه) یا «عامل» (در عربی)، یعنی «حاکم فرودست» بر حاشیه سکه‌ها نوشته شده، معلوم می‌شود (۳۳۸). کاملاً متحمل است که منصور حاکم فرودست در دارابگرد بوده باشد.

رقیب خلیفه، عبدالله بن زبیر و پیروانش نیز در فارس سکه‌های نقره ضرب می‌کردند، به‌ویژه در قسمت غربی فارس و در ناحیه وه - از - امید - کواد. این مسأله از سکه‌هایشان که دارای علامت WYHC هستند (از سال ۶۸۸ تا ۶۹۲م) آشکار می‌گردد (۳۳۹). زبیریان تا سال ۶۹۲م، یعنی تا زمانی که حجاج بن یوسف به فعالیتشان پایان داد، در این ایالت حضور داشتند. خوارج از سال ۶۵۷م، یعنی زمانی که علی (ع) پس از نبرد صفین با معاویه، به قبول حکمیت تن در داد، فعال شدند. امویان سعی می‌کردند اداره این ایالت را از طریق نصب حکام مختلف که با زیاد بن ابیه آغاز شد - که حاکم منصوب از طرف علی (ع) نیز بود - به‌دست گیرند. همچنین، آزارقه تلاش می‌کردند اداره این ایالت را در طول «فتنه» دوم و بعد از آن به‌دست آورند. در مورد ایرانیان لازم است دو نام را ذکر کنیم. اول منصور که از خانواده‌ای ایرانی بود و مهم‌تر از

آن فرخ‌زاد که مناطق مختلف ایالت فارس را اداره می‌کرد و شاید با حجاج بن یوسف در مورد حکومت مشترک بر فارس به توافق رسیده بود.

هیو کندی مشاهده کرده است که «یکی از ویژگی‌های بسیار در خور توجه این دوره از تاریخ امویان، تقریباً عدم وجود شورش‌های ضد اسلامی است»^(۳۴۰). این مسأله شاید در مورد فارس کاملاً درست نباشد و حتی اگر موافق باشیم که تا زمان امویان مقاومت‌های کمی در مقابل حکام عرب وجود داشته است، این امر به‌خاطر از بین رفتن کامل و فروپاشی محض هر نوع مقاومت ضد عربی در ایالت بود، در حالی که تعدادی از حکام محلی ایران متوجه شده بودند که اعراب مسلمان قدرتمندتر از آن بودند که بتوان آنان را از پائنداخت و از این رو، همکاری با آنان بیشتر از جنگ به سودشان بود. ولی این امر در دوره مروانیان اتفاق افتاد و حتی در آن زمان مقاومت شکل دیگری داشت. در اواخر قرن هفتم میلادی، تعدادی از اعراب مسلمان که بر ضد علی (ع) و امویان شورش کردند، در فارس فعال شدند و مهم‌ترین اینان خوارج بودند.

خوارج از سال ۶۷۹م به بعد، حکومت خود در اصفهان را آغاز کردند که تا سال ۶۹۰م ادامه یافت. ولی در عین حال، مدارکی وجود دارد مبنی بر اینکه احتمالاً قسمت‌هایی از فارس، مانند جهرم را از سال ۶۸۷م و نیز توج را از سال ۶۷۵ تا ۶۸۲م تحت نظارت داشتند^(۳۴۱). در دارابگرد به سال ۶۸۷م پس از مرگ عبیدالله سکه‌های مسی ضرب شد. بر طبق نظر مشیری، عبیدالله به‌خاطر ذکر نامش در سکه‌ها به صورت «مُصْعَبِ عبیدالله شهریاران»^(۳۴۲)، باید از دودمانی ایرانی بوده باشد. این امر، می‌تواند حتی به معنی ادعای استقلال اهالی دارابگرد در پایان قرن هفتم میلادی باشد. آزارقه تا سال ۶۹۸م به ضرب سکه در اردشیر خوره و بیشاپور در فارس ادامه دادند^(۳۴۳). آنان از مخالفان امویان بودند که باعث گرفتاری و درگیری بیشتر در ایالت فارس شدند، اگرچه، تنها گروه مخالف نبودند.

در حالی که «مَهْلَب بن ابی صَفْرَه» به‌عنوان حاکم فارس منصوب شده بود، از سال ۶۹۳ تا ۶۹۸م سکه‌هایی به‌نام فرخ‌زاد، گاه به تنهایی و گاه همراه با نام حاکمی عرب ضرب شد. این احتمالاً بدان معناست که در طول آشوب، به‌خصوص در طول دوره شورش زبیریان، فرخ‌زاد مستقل بود و مروانیان مجبور بودند که او را به سوی خود جلب کنند. لازم به ذکر است که اولین سکه‌های دوره وی با نام مهلب بن ابی صفره ظاهر می‌شوند که فرمانده سابق عبدالله بن زبیر بود. فرد اخیر، پس از شکست زبیر با مروانیان متحد شده بود^(۳۴۴). شاید این کار توسط عده‌ای از مروانیان برای پشتیبانی از مهلب بن ابی صفره در مقابل فرخ‌زاد انجام شده باشد. تمام ضرب‌خانه‌هایی که به‌نام فرخ‌زاد سکه

ضرب می‌کردند، فقط در ایالت فارس بودند، یعنی در اردشیر خورّه، بیشاپور، گور، دشت و توج یا توج (۳۴۵).

دلیل این عمل مروانیان شاید این باشد که آنها نتوانستند فارس را اداره کنند. بنابراین، عقیده حکومت مشترک توسط یک حاکم عرب و یک حاکم ایرانی، تنها راه ممکن برای حکومت بر این ایالت بود. همچنین، این امر قدرت حکام مستقل محلی ایرانی را در این ناحیه، به ویژه در فارس نشان می‌دهد. این قدرت، حتی بعد از اولین شورش در نیمه اول قرن اسلامی، زمانی که بسیاری از اشراف و نیروهای نظامی، یا کشته شده بودند و یا به نیروهای عرب پیوسته بودند، وجود داشت. قدرت ایرانیان محلی در فارس زمانی بیشتر آشکار می‌شود که توجه کنیم به اینکه مسکوکات آخر فرخزاد با نام حجاج بن یوسف، حاکم قدرتمند عرب، یعنی بعد از پایان «فتنه» ابن زبیر در بیشاپور و تثبیت حاکم مروانی، ضرب شده بود. شاید فرخزاد خرده حاکم بود و یا فردی به شمار می‌رفت که مانند منصوب برای همکاری انتخاب شده بود. مسکوکات فرخزاد فاقد نوشته یا نماد اسلامی و عربی است (۳۴۶) و به نظر می‌رسد که وی به عنوان «عامل» منصوب شده و سکه‌های مسی از ضربخانه‌هایی که در زیر نامبرده می‌شود، به نام وی ضرب شده‌اند.

تاریخ	ضربخانه	حاکم
۷۵-۷۶ ه‍.ق / ۶۹۵-۶۹۶ م	TART	مهلب بن ابی صفره
۷۶ ه‍.ق / ۶۹۶ م	ART	مهلب بن ابی صفره
۷۹ ه‍.ق / ۶۹۹ م	BYŠ	حجاج بن یوسف

می‌توان چنین نتیجه گرفت که در واقع، فتوحات به مقاومت فارس پایان نبخشید. مروانیان زمانی به سر کار آمدند که تحولات جدید، چه به صورت تقاضای مروانیان از حکام محلی برای مشارکت در حکومت (در یک دوره همکاری میان ایرانی - عرب در اوایل قرن هشتم میلادی) و چه به صورت جنبش‌های مقاومت که سرانجام هم جذب ساختار اداری جدید شد، رخ داد، ولی هنوز هم نارضایی محلی و سیاسی تحت لوای جنبش‌های مذهبی قرون هشتم و نهم میلادی اظهار می‌شد. یکی از این جنبش‌ها، انقلاب عباسیان بود که تأثیر مهمی بر زردشتیان فارس داشت. این انقلاب به وسیله ابومسلم خراسانی رهبری می‌شد که مورد توجه ساکنان زردشتی فارس بود که البته اقدام وی را به درستی درک نمی‌کردند. همین برخورد آنان درباره قیام بابک خرّم‌دین و خرّم‌دینان نیز صادق بود.

در ایران پدیده نوظهور حرکت‌های سیاسی تحت لوای مذهب از مشخصات قرن هشتم میلادی بود. تا آن موقع، بخشی از جامعه محلی، نظیر حکام محلی در خلافت اسلامی پذیرفته شده بودند، یعنی کسانی که خود یا وابستگانشان اسلام آورده بودند. ما چندان از نقش ایرانیان در جنبش‌های زیبریان و خوارج مطمئن نیستیم، در حالی که از درگیری آنها در نهضت عباسیان و خرمیه آگاهی داریم، اگرچه زردشتیان اصیل از جمله شرکت‌کنندگان در این درگیری‌ها نبودند.

باید به‌نظر زردشتیان فارس نسبت به جنبش‌های مذهبی در قرن‌های هشتم و نهم میلادی توجه کنیم. این موضوع، شواهدی از مقاومتی به‌دست می‌دهد که دیگر سیاسی نبود، بلکه به‌صورت باورهای آخرالزمانی در جامعه زردشتی مطنین شد.

تاریخ پایان جهان و فاجعه‌های پایان جهانی قرون هشتم و نهم میلادی
در اواخر قرن هشتم میلادی، زردشتیان فارس امیدشان را برای آینده بهتر از طریق ادبیات مربوط به پایان جهان بیان می‌کردند. این امر، واکنشی بود در مقابل وضعیت ناامیدکننده‌ای که در آن، فرد یا حاکم محلی توانایی پدیدآوردن دوره دیگری از حکومت ایرانی زردشتی را نداشت. زمانی که این امید از بین رفت، ادبیات مربوط به پایان جهان، مهم‌ترین وسیله برای بیان آرزوها شد و مسأله پایان گرفتن قریب‌الوقوع جهان و رستگاری در جهان روحانی بسیار مورد توجه قرار گرفت.

تا مدت‌ها بعد، یعنی تا قرن یازدهم میلادی، موبدان مطالبی به این سبک ادبی اضافه می‌کردند، زیرا پایان جهان هرگز نیامد و این متون باقی مانده، در طول قرن‌ها نسخه‌برداری شدند و شاید امید زردشتیان برای زندگی بهتر، در زمان گرایش بسیاری به اسلام، و به‌وجود آمدن شکل‌های دیگر زردشتی‌گری و تضعیف «به دینان»، نمایان شد. این ادبیات مربوط به پایان جهان چه چیزی را پیشگویی می‌کرد؟ موبدان فارس که ادبیات مربوط به پایان جهان را در قرون هشتم و نهم میلادی می‌نوشتند، گونه‌ای درون‌گرایی را القا کرده، وقایع را در چارچوبی نشان می‌دادند که به دنبال چنین طرحی، پایان جهان قرار داشت.

وقتی که به این متون نگاه می‌کنیم، فوراً روشن می‌شود که با داستان‌های مربوط به پایان جهان روبرو نیستیم، بلکه در این سبک تاریخی نیمه ادبی با حوادث ریشه‌دار سیاسی آن عصر مواجه هستیم. ادبیات مربوط به پایان جهان در شرایط سختی و هراس ظاهر می‌شود، یعنی در شرایطی که تشکیلات اجتماعی دربردارنده قدرت مرکزی از بین رفته، گروه در مخاطره افتاده باشد و به‌ویژه زمانی که الگوهای فرهنگی جامعه در خطر

بوده، یا در معرض هجوم یک نیروی خارجی قرار بگیرد^(۳۴۷). این مسأله در مورد زردشتیان، در صورتی که به انقلاب عباسیان، شورش‌های فرقه‌ای و شورش‌های ایالتی که در متون گزارش شده، توجه کنیم، صادق است. لازم است که این حوادث را در متون مورد نیاز، شناسایی کنیم و سرخ‌هایی از دیدگاه زردشتیان نسبت به این حوادث و اهمیت اجتماعی آنها به دست آوریم.

زردشتیان مزدیسنی از جنبش‌های فرقه‌ای، مانند قیام بابک خرم‌دین و سرخ‌جامگان منزجر بودند. دلیل آن ساده بود، خرم‌دینان از زردشتیان مزدیسنی نبودند و طبیعتاً به «اگ دینه» (= بددینی) و «آشموغی» (= بدعت‌گذاری) منسوب می‌شدند که به هیچ صورت ممکن برای وحدت اجتماع سودمند نبودند. سرخ‌جامگان، هم از طرف مزدیسنان و هم از طرف مسلمانان، به عنوان فرقه‌ای بدعتگر تلقی می‌شدند. در واقع، هویت جمعی زردشتیان در زمان ساسانیان شکل گرفته، و در مخالفت با فتوحات عرب تقویت شده بود. بیشتر متون فارسی میانه در اوایل عصر اسلامی نوشته شده بود، زمانی که تعداد موبدان و مسأله تعلیم مذهب زردشتی به اجتماع، رو به افول بود.

تعداد قابل توجهی از متون مربوط به پایان جهان به فارسی میانه نوشته شده بود و با اینکه زمانی که برای به پایان رسیدن جهان پیش‌بینی شده بود، هرگز نیامد، روحانیان زردشتی از این متون نسخه برداری کردند، و حتی تعدادی از این متن‌ها اخیراً به فارسی نو ترجمه شده است.

پُل جی. الکساندر جنبه‌های گوناگون اطلاعات موجود در متون مربوط به پایان جهان را بر شمرده است^(۳۴۸). همان‌طور که وی ذکر کرده است، این منابع می‌توانند واقعیات تاریخی را شرح داده، تأیید کنند، اطلاعات مربوط به واکنش گروه‌ها در برابر حوادث تاریخی، قضاوت آنان درباره جریان‌های تاریخی و سرانجام، امید و هراس آنها از آینده را آشکار کنند^(۳۴۹).

ظاهر این سبک ادبی در اوایل عصر اسلامی، آنچه را که الکساندر «فشارهای رستاخیزی» می‌نامد^(۳۵۰)، آشکار می‌سازد. این موضوع، نه تنها واکنش را نسبت به حوادث تاریخی نشان می‌دهد، بلکه با عقیده مسلمانان و جماعات مذهبی دیگر که پایان جهان را در این دوره انتظار داشتند، سازگار است.

شاید بتوان گفت که قرن هشتم میلادی، عصر فشار فوق‌العاده رستاخیزی بود. ساختار پایه‌ای «پایان جهان» از دید که در متون فارسی میانه آمده، به این صورت است که قبل از بازسازی کامل جهان، یا «فرشه» (در فارسی میانه) دوره‌ای از سختی و بدبختی خواهد رسید. با اینکه بحث بیشتری در مورد صحت و درستی «پایان جهان» از دید

وجود دارد (۳۵۱)، پرسش دیگر این است که این متون چگونه حوادث تاریخی را به‌ویژه در اوایل عصر اسلامی شرح می‌دهند (۳۵۲). صحنه پایان جهان به صورت سؤال و جواب میان اهرمزد و زردشت است. زردشت می‌پرسد و اهرمزد جواب می‌دهد. این شیوه گفت‌وگو که در اوستا سابقه دارد، صلابت بیشتری به این متون می‌دهد، بدین معنا که این کلام خداست که به پیامبر می‌رسد. اهرمزد عصر عدالت و سختی را در قالب آنچه که تاریخ و تاریخ‌نگاری ساسانیان است، باز می‌شمرد. این بدان معناست که آغاز تاریخ از زمانی است که در اوستا نشان داده شده است، و با نیاکان ساسانیان آغاز می‌شود، یعنی پیشدادیان و کیانیان، دودمان‌های بسیار با عظمت ایرانی. پس از آن، تغییراتی به وجود آمد که کانون توجه آن ساسانیان بود و سپس موضوع، به مهاجمان مسلمان عرب و جنبش‌های فرقه‌ای کشیده شد که نشان‌دهنده عصر نهایی بدبختی و به پایان رسیدن جهان بود. این دوره آخر و عصر بدبختی، با فتوحات مسلمانان عرب، به فلات ایران وارد می‌شود. در طرح نظریه پایان جهان، بر طبق زَنَدَبَهْمَن یسن، فاجعه بعدی به صورت مردمی تصویر شده است که جامه سیاه پوشیده‌اند و این مطلب، اشاره به شورش سیاه جامگان و سپاه ابومسلم خراسانی است:

«در آن پست‌ترین زمان، یک‌صدگونه، یک‌هزارگونه و بیور (= ده هزار) گونه دیوان گشاده موی خشم تخمه برسد. پست‌ترین نژادها از سوی خراسان به ایران شهر تازند، درفش برافراشته‌اند، سلاح سیاه بَرزند و موی، گشاده به پشت دارند و بیشتر، بندگان خُر دیست و پیشه‌ور و پیشکار خشن باشند» (۳۵۳).

رنگ سیاه با نهضت عباسیان و نشان آنها، و نیز دیگر نهضت‌های طرفدار ظهور منجی قابل تطبیق است؛ اگرچه، این متن می‌تواند به موارد متعدد دیگر هم اشاره داشته باشد. بعد از مرگ زید بن علی و پسرش در ۷۴۳م، شیعیان خراسان جامه‌های سیاه پوشیدند، مانند خدّاش (یا خَدّاش)، پیک عباسیان که بعدها به طرفداری از عقاید خرمیه متهم شد (۳۵۴). همچنان که ذکر شد، سیاه جامگان به عباسیان منتسب شدند (۳۵۵). ابومسلم در ۷۴۶ - ۷۴۷م از امام نشان‌هایی دریافت کرد، شامل لوای ظل و رایت سحاب، و نیز لقب داعی عباسی به وی داده شد و پیروانش جامه‌های سیاه در بر کردند (۳۵۶). متون مربوط به پایان جهان در فارسی میانه، گاه از مردمی که لباس سیاه پوشیده‌اند و از شرق ظاهر می‌شوند، سخن می‌گوید که اشاره به آمدن ابومسلم خراسانی و شورش عباسیان دارد (۳۵۷).

آنچه جالب است، نظر در مورد این قهرمان مردمی مسلمان است که به افسانه بدل گردید و درباره وی داستان‌های فراوانی تصنیف شد (۳۵۸). در این متون، جنگ‌های

ابومسلم به صورت یک تقلید مضحک به تصویر درآمد، در حالی که این مسئله بر خلاف تصور ساکنان غیر عرب فلات ایران است که از حکومت خلیفه که نوعی برابری را میان اعراب و غیر اعراب ایجاد می کرد، خوشنود بودند. بر خلاف گزارش های مربوط به پایان جهان، مهدی ظهور نکرد و نتیجه مثبتی نیز عاید نشد. برای مسلمانان، مهدی بعد از آمدن مردمی که لباس سیاه می پوشیدند، ظاهر می شد (ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۸۴): «پرچم های سیاه از شرق خواهند آمد و شما را چنان خواهند کشت که تا حال مردمی چنان کشته نشده اند. سپس خلیفه خدا، مهدی خواهد آمد. زمانی که تو او را می بینی، به او ادای احترام خواهی کرد، حتی اگر روی برف ها بخیزی» (۳۵۹).

نکته مهم، توجه نویسندگان زردشتی به طبقه و نژاد است، یعنی ابومسلم را از «نژاد پست» می نامند. نه تنها توجه ایشان به «نژاد پست» اوست، بلکه وی را «بُزْ نی پداگ»، یعنی «بی اصل و نسب» (۳۶۰) می دانند. البته این مسئله در تعیین دودمان وی کمکی نمی کند و فقط نشان می دهد که وی توسط این جامعه، مضر تلقی می شد. در متون مربوط به پایان جهان به زبان فارسی میانه، سپاه خراسانی عامل سوزاندن و تخریب آبادی ها، شهرها و آتشکده های جماعت زردشتی قلمداد شده اند. کتاب جاماسب نامه این حوادث را چنین توصیف می کند: «سپس از سرزمین خراسان مردمی خواهند آمد، پست و گمنام با مردان و اسبان زیاد و زوبین های تیز، و همه جا را خواهند گرفت و حکومت کرده، زمین ها را متعلق به خود خواهند کرد. در اواسط حکومت خود سرنگون شده، از میان خواهند رفت و از دیده ها محو خواهند شد و حکومت، از ایرانیان به غیر ایرانیان خواهد رسید» (۳۶۱).

در این متون، این عقیده که شاید ابومسلم از نژاد ایرانی باشد، احتمال داده شده، زیرا اظهار شده است که وی به «پادشاهی» و اقتدار خواهد رسید و سپس حکومت به دست غیر ایرانیان خواهد افتاد. همچنین، باید امکان دیگری را نیز درباره نژاد طرفداران شورش های ضد مروانی مورد توجه قرار دهیم. با اینکه مشهور است که عباسیان برخلاف امویان که لباس سفید می پوشیدند، سیاه پوش شدند، ولی این سخنان به دوره قبل از خلافت عباسیان نمی رسد و شاید تبلیغ عباسیان باشد (۳۶۲).

علاوه بر آن، مدارک کمی وجود دارد که نشان دهد عباسیان پرچم های سیاه داشتند. هر رینگزین امکان دیگری را بر پایه نظر گ. ویدنگرن بیان می کند و آن اینکه رنگ سیاه، رنگ طبقه کشاورزان ایرانی و «جامعه مردان»، و رنگ پرچم بود که نشانگر ایدئولوژی «جامعه مردان» به شمار می آمد. بر طبق گفته ابوحنیفه دینوری، اطرافیان ابومسلم، لباس سیاه پوشیده، برای تأیید بی اعتقادان، کافر کوبات (مگرز)، که مشخصه جامعه ایرانی

بود، حمل می کردند (۳۶۳).

در هر حال، باید توجه داشته باشیم که در جامعه هند و اروپایی به طور سنتی، رنگ سیاه رنگ طبقه کشاورز بود، در حالی که در ایران، رنگ آبی رنگ طبقه کشاورز محسوب می شد (۳۶۴).

در متون زردشتی متأخر در ایران قرون میانه، ابومسلم در مورد انزجار، و از تبار اهریمنی بود. در زراتشت نامه، ابومسلم با ویژگی های زیر تصویر می شود (بیت های ۱۳۴۶-۱۳۴۷):

بود پسادشاهی آن دیو کین	که دیشن بهی را زند بر زمین
سیه جامه دارند، درویش و تنگ	جهان کرده از خویش بی نام و ننگ

آنچه که از متون فارسی میانه بر می آید، این است که ما باید اعتقاد به وجود ارتباط میان ابومسلم و زردشتی گری را کنار بگذاریم؛ اگرچه، یوشفی با این عقیده موافق نیست. وی اظهار می دارد که این اعتقاد با در نظر گرفتن اینکه ابومسلم جنبش های فرقه ای زردشتی، نظیر به آفرید را سرکوب کرد، تقویت می شود، زیرا این امر برای مزدیسنی مفید بود (۳۶۵).

هر چه ما در مورد روابط ابومسلم با سکنه غیر عرب تصور کنیم، آنچه که برای جامعه مهم بود، سرشت غیر زردشتی ابومسلم، و از این رو، خطری بود که او برای این جامعه ایجاد می کرد. بنابراین، این جنبش و نابودی مروانیان به عنوان حرکتی سودمند تلقی نمی شد. این مسأله تنها زمانی معنادار است که دریابیم طرح گفت و گو و اختلاط با سایر ادیان، به ویژه اسلام، گناه و شوربختی به حساب می آمد. این موضوع، بدان معناست که تا هنگامی که حکومت مروانیان، جامعه را به عنوان دشمنی یگانه می شناخت، با آنها همزیستی هم داشت، اما وقتی صلح و اختلاط زردشتیان ایرانی و اعراب مسلمان و روابط میان آنها پایه ریزی شد، این به معنی پایان آرزوی دستیابی به استقلال بود و اگر بین اعراب و ایرانیان همزیستی به وجود می آمد و هر دو منافع مشترکی بر ضد حکومت داشتند، روحانیان زردشتی و مزدیسنی ضعیف می شدند.

جنبش های فرقه ای بدعت آمیز، مثل بابک خرّم دین و پیروانش، تأثیر مشابهی بر فارس داشت. چنین گمان رفته است که خرّمیه احساسات ملی ایرانی را به دنبال استقرار حکومت مشروع ایرانی، که مغایر با گرایش های مذهبی عام در مانویت است، به نمایش می گذارد (۳۶۶). اما زمانی که بابک قیام خود را شروع کرد مسأله چیز دیگری بود، یعنی هویت عام مذهبی که قالب اصلی شده بود. اشیپولر در اظهار اینکه شاید گرایش های

نهفته ملی و اجتماعی وجود داشته است و منابع بومی در مورد تصور استقرار حاکمیت ایرانی سکوت کرده‌اند، حق به جانب است (۳۶۷). منابع فارسی میانه درباره آخرالزمان، خطر بابک را نشان می‌دهد و از جنبش خرمیه تصویری مبهم ارائه می‌کند. بندهش، از متون قرن نهم میلادی می‌گوید (فصل ۳۳، بندهای ۲۳-۲۴):

«در دین گوید که دُشپادشاهی ایشان به سر خواهد رسید. گروهی آیند سرخ نشان و سرخ درفش؛ پارس و روستاهای ایران شهر را تا به بابل گیرند و این تازیان را نزار کنند. این عبارت، سپاهی غیر عرب را معرفی می‌کند، یعنی ایرانیان، که تازیان را خواهند کشت (۳۶۸). حتی این عمل به عنوان حرکتی مفید برای جامعه زردشتی تعبیر نشده است. روشن است که الحاد، خطر تلقی می‌شد و بنابراین، موضوع خوشایندی به شمار نمی‌آمد، حتی اگر به قیمت نابودی مخالفان جامعه می‌بود. اما بر اساس آنچه که از متون فارسی میانه مربوط به پایان جهان برمی‌آید، این متون می‌توانند با توجه به حوادث دقیق و احساسات عمیق، و با دقت در رویدادهای تاریخی روشن در دوره میانه، آنها را مدلل سازند. زَندِ بهمن یسن، دیگر متن فارسی میانه نیز از خرمیان گزارش می‌دهد (۳۶۹) که ظاهراً به آنچه که در بالا از بندهش نقل شد، شبیه است. ولی در واقع، این گزارش متفاوت از روایت بندهش بوده، این تفاوت قبلاً مورد توجه قرار نگرفته است و به خاطر آشفتگی محتوای متن، عدم توافق دیده می‌شود. در این بخش در زَندِ بهمن یسن، خرمیه گروهی هستند که با رومی‌ها متحدند و از نژاد دیو «خشم» به شمار آمده‌اند:

«پس از نشانه‌های سیاه، پادشاهی از این خشم تخمگان به دروج شیدسپی و کلیسایی در شهرهای سلم رسد. «ماه ونداد» گفت که رومی باشند و «روشن» گفت که سرخ کلاه و سرخ سلاح و سرخ درفش باشند... دروج شیدسپی و کلیسایی یک‌صدگانه و یک‌هزارگانه و ده‌هزارگانه باشند، درفش سرخ دارند و حرکت ایشان بسیار باشد به ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم، تا ساحل آرتنگ بتازند - کسی بود که رود فرات گفت - تا دشت آسورستان مسکن ایشان است، دشت سخت هموار و آن مسکن آشوریان است، یعنی مردم آشوری در آن مسکن دارند و نشیمن آنان آنجاست، کسی بود که سوراخ دیوان گفت» (۳۷۰).

ژینیو در این بخش، کلاه سرخ‌پوشان و دارندگان پرچم سرخ را پیروان بابک خرم‌دین و قیام او می‌داند. مسأله این جاست که آنها از سوی غرب، یعنی از روم حرکت می‌کنند. چرتی در ترجمه‌اش از زَندِ بهمن یسن نظر ژینیو را دقیقاً به خاطر همین نکته نپذیرفته است. او همچنین، فرض ژینیو را به دلیل عنوان شدن لقب «کلیسایی»، یا «مسیحی» که برای مردم به کار رفته، زیر سؤال برده است، زیرا بابک و پیروان او تطبیق

نمی‌کند. بنابراین، چرتی توضیح می‌دهد که این متن نمی‌تواند شرح خرّمیه باشد، بلکه رومی‌ها را توصیف کرده است^(۳۷۱). متن، به روشنی اظهار می‌دارد که این جماعت از غرب می‌آیند و به رود فرات می‌رسند. این متن از کلمه «سَرمان دِهان»، در اوستایی «سَئیرینم دَهیونم»، و در یونانی «سارامیس» - برای مکانشان استفاده کرده است. در بندهش شرحی وجود دارد که می‌گوید «کشور سَرم، روم است». همچنین، متن فارسی زردشتی قرن سیزدهم میلادی، زراتشت‌نامه، این مطلب را که این مردم به سرخ‌جامگان مشهور بوده‌اند و از غرب می‌آیند، تأیید می‌کند (زراتشت‌نامه، بیت‌های ۱۴۴۸ - ۱۴۴۹):

بسدانگه بیاید سپاهی ز روم بد اندیش و بد فعل و ناپاک و شوم
ابا جامه سرخ و با سرخ زین یکایک به کردار دیو لعین

ژینیو اعتقاد دارد که چنانچه این گروه به بین‌النهرین و فلات ایران برسند، باید آنان را به‌عنوان خرّمیه بپذیریم، زیرا این درست محدوده جغرافیایی آنهاست^(۳۷۲). اکنون ما می‌توانیم این نظر را رد کنیم، زیرا از متون فارسی میانه و فارسی نوروشن شده است که جهت حرکت این مردان از غرب (روم) به شرق بود. بی‌شک، آنجا محل سنتی فعالیت خرّمیه نبود. رد نظر ژینیو توسط چرتی، در تعیین هویت این افراد به‌عنوان خرّمیه نیز زیر سؤال می‌رود. زیرا رنگ سرخ متعلق به آن گروه بود و متون تاریخی نیز این واقعیت را تأیید می‌کنند^(۳۷۳).

ما می‌توانیم جواب این معما را در گزارش‌های مسلمانان در قرن نهم میلادی بیابیم. طبری می‌گوید زمانی که نیروهای خلیفه، بابک را به سال ۲۲۲هـ/ق ۸۳۷م به حالت تدافعی بردند، بابک نامه‌ای به تئوفیلوس، امپراتور روم نوشت و در آن، وی را به تهاجم بر ضد خلیفه تحریک کرد. از این رو، امپراتور با صدهزار مرد به زبَطره در سوریه رسید. در این سپاه جمعی از مُحَمَّره که در جبال شورش کرده بودند، حاضر بودند و بعد از اینکه اسحاق بن ابراهیم بن مُصعب با آنها جنگید به نیروهای امپراتور پیوستند^(۳۷۴). کاملاً محقق است که این اصل گزارش زنده‌یمن یسن بوده است. طبری نیز این واقعیت را که تعداد زیادی از خرّمیان در جبال (ماه) بودند که در همدان به هم پیوستند، تأیید می‌کند. خلیفه معتصم، اسحاق بن ابراهیم بن مُصعب را به‌عنوان حاکم جدید جبال در سال ۲۱۸هـ/ق ۸۳۳م به نبرد با آنها فرستاده بود. خرّمیه شکست خوردند و شصت هزار نفر از آنها کشته شده، باقی به روم فرار کردند^(۳۷۵). مسعودی در گزارش مجدد از امپراتوری روم اظهار می‌دارد که تئوفیلوس، چهل و سومین امپراتور، و تسخیرکننده شهر و قلعه معروف زبَطره بود. این مورخ می‌گوید که افشین فرمانده معروف، به مقابله با تئوفیلوس

رفته بود و خرمیه جزء ملازمان رکاب تئوفیلوس بودند و او را از شکست قطعی مصون داشتند. وی اظهار می‌دارد که شمار محمّره هزاران تن بود (۳۷۶).

شرح زنده‌یمن یسن می‌گوید که این متن شاید به این نبرد در قرن نهم میلادی اشاره دارد. در این شرح، اهمیت این محل به این صورت آمده است: «کسی بود که گفت رود فرات». شهر زیطره در بخش علیای رودخانه فرات واقع شده که مشهور به «فرات الشام»، و در سوریه است (۳۷۷). توصیف خرم‌دینان با صفت شیطانی تعجب‌آور نیست، زیرا با مزدکیان ارتباط داشته‌اند که نماینده رسمی نبودند، بلکه سنت و مذهب فروتری داشتند (۳۷۸). به نظر می‌رسد که تهاجم رومی‌ها و خرمیه به خلیفه تأثیر مهمی بر مردم شرق نزدیک داشته است. زیرا خبر به سرعت پخش شد و باعث آشفتگی گردید. روایت فارسی بهمن‌یسن نیز محل تقابل دونیرو را در دو سوی رود فرات می‌داند (۳۷۹). به نظر می‌رسد که نبرد به شدت خونین بوده است، زیرا واقعه مشهوری در تاریخ شد: «مردان و حیوانات بسیاری کشته شدند و دور اسبان از خون مردان رنگین شد، رود فرات به رنگ سرخ درآمد و ابرها این آب سرخ را گرفته به آسمان بردند و تگرگ سرخ رنگ باریدن گرفت» (۳۸۰).

موبدان زردشتی در فارس این واقعه را در متون آورده، احساس خطر قریب‌الوقوع کرده‌اند. آنچه که در این میان، فاجعه به نظر می‌آید در متون آمده است و گویا نبرد در زیطره ابعاد مصیبت‌باری داشته است. این مسأله با توجه به اظهارات مسلمانان از وحشتی که به دنبال نبرد به وجود آمد، تأیید می‌شود. زیرا پس از آن، به دستور امپراتور روم، مردان مسلمان با آهن داغ کور شدند و گوش و بینی آنها بریده شد (۳۸۱). گزارش شده است که فاجعه به قدری بزرگ بود که پناهندگان به سوی عراق فرار کردند و خلیفه معتمد به سرعت برای نبرد آماده شد (۳۸۲). مطمئناً به همین ترتیب، اخبار به فارس هم رسید و موبدان زردشتی به پایان رسیدن قریب‌الوقوع جهان را از آن درک کردند. اهمیت این منابع در همین است که نظر را نسبت به چگونگی تحول تاریخ، و اینکه جهان در دوره اسلامی رو به پایان است، بیان می‌کنند. زیرا آنها از منظر جامعه زردشتی نوشته شده‌اند و می‌توانند به بسیاری از مشغله‌های ذهنی مورخان تاریخ اوایل عصر اسلامی پاسخ داده، واکنش سایر جوامع مذهبی شرق نزدیک را توضیح دهند.

در نتیجه، می‌توان به‌طور خلاصه گفت که تا قرن هفتم میلادی در فارس، نه تنها شاهزادگان محلی و خاندان ساسانیان برای به دست آوردن قدرت رقابت می‌کردند، بلکه حاکمان محلی و «دهقانان» نیز همانند فرمانروایان مستقل محلی به نام خود سکه ضرب می‌کردند. این دوره، دورانی آشفته است که حکومت‌های متقارن وجود داشتند و

فصل چهارم ۹۵

اعراب مسلمان فقط در صورت اعطای حکومت اشتراکی به حکام محلی، از جمله منصور و فرخ‌زاد قادر به حفظ حکومت بودند. این تقسیم قدرت در طول حکومت حجاج و آغاز حکومت مروانیان در قرن هشتم میلادی شکل گرفت. وقتی مشارکت در حکومت رخ داد، پایداری نظامی ایرانیان زردشتی رو به افول نهاد. با ظهور این وقایع، مقاومت خود را از طریق ادبیات مربوط به پایان جهان در قرون هشتم و نهم میلادی بروز دادند. در اینجا، امید برای رستگاری در جهان روحانی بود و نه جهان مادی. زمانی که مسئله مقاومت فروکش کرد، تنها کاری که ایران می‌توانستند انجام دهند، پیشگویی استقرار دوباره حقیقت و عدالت، و سرنگونی فاتحان عرب بود. یک شعر متقدم فارسی میانه، مربوط به قرن نهم تا دهم میلادی در بردارنده این آرزو است، که هرگز جامه تحقق در بر نگرفت (متن‌های پهلوی، ص ۱۶۱، بند ۲):

«از ما بیاید آن شاه بهرام ورجاوند از دوده کیان، بیاوریم کین تازیان، چون رستم که آورد یک‌صد کین سیاوشان، مزگت‌ها را فرو هلیم، بنشانیم آتشان، بتکده‌ها را برکنیم و پاک کنیم از جهان، تا ویران شوند دروج زادگان از این جهان».

تبرستان
www.tabarestan.info

نتیجه

این کتاب نخست سعی در آن داشته است که فایده استفاده از مهرها و منابع غیرکتبی را برای مطالعه تاریخی نشان دهد. امید است که این کتاب نشان دهنده آن باشد که تاریخ چه اندازه تفاوت و ضدیت میان منابع کتبی و منابع غیرکتبی، مانند مهرها و سکه‌ها وجود دارد و چگونه این منابع متفاوت می‌توانند به یکدیگر کمک کنند. منابع غیرکتبی نشان دادند نظم‌ی که در اوایل حکومت خسرو انوشیروان به وجود آمده بود، پس از حکومت خسرو پرویز دچار هرج و مرج شد و فقط با آمدن اعراب مسلمان دوباره نظم اداری برقرار شد. به همین ترتیب، با مقایسه دیگر منابع دیدیم با اینکه منابع کتبی سعی در ارائه تاریخ نهایی برای تسخیر شهرهای فارس داشته‌اند، اطلاعات آنها درست نبوده، همیشه تاریخی زودتر از منابع سکه‌شناسی به دست داده‌اند. چنانکه شعارهای روی سکه‌ها نشان می‌دهند، روند تسخیر شهرها پیچیده و در مدت زمانی طولانی انجام گرفت و اعراب مسلمان نتوانستند امور کشور را به راحتی در دست گیرند.

همچنین، سکه‌شناسی به ما نشان می‌دهد که بهترین منبع برای شناخت اوضاع سیاسی فارس و کسانی که در آنجا بر سر قدرت با یکدیگر، و بعدها با اعراب مسلمان در حال نبرد بودند، سکه‌ها هستند. مطالعه ضرابخانه‌ها نشان داد که پس از کشتارهای قباد دوم، شاهنشاهی ساسانی در حال انحطاط بود و هیچ یک از شاهان یا ملکه‌ها قادر به

اداره کل شاهنشاهی نبودند و رقبای مختلف تاج و تخت در نواحی گوناگون حکومت کرده، یا سکه ضرب کرده‌اند. بعضی از نواحی که این سکه‌ها در آنجا ضرب می‌شد، نزدیک تیسفون بود و این خود نشان‌دهنده ضعف شاهان و ملکه‌ها، و نمایان‌کننده حاکمیت مستقل افراد گوناگون در نقاط مختلف، و اهمیت حاکمیت محلی در نزد بسیاری، در برابر حاکمیت تمامی شاهنشاهی ایران ساسانی بود. در این صورت است که می‌توانیم ببینیم چگونه اعراب مسلمان توانستند فلات ایران را استان به استان و یا ناحیه به ناحیه تسخیر کنند، چنانکه گاهی با مقاومت حاکمان محلی که در اواخر دوره ساسانی استقلال یافته بودند، روبه‌رو می‌شدند.

همچنین، این مطالعه نشان داد که دوره سقوط شاهنشاهی ساسانی طولانی‌تر و پیچیده‌تر از مدتی بود که قبلاً تصور می‌شد. این سقوط که هرج و مرج منجر به آن، از اواخر دوره خسرو پرویز آغاز شد و سپس با کشتارهای قباد و جنگ‌های خانوادگی خاندان ساسانی ادامه یافت، اوضاع را بغرنج‌تر کرد و شاهنشاهی ایران به ملوک طوایفی تبدیل شد. در زمانی که اعراب مسلمان، سپاه شاهنشاهی ساسانی را شکست دادند، در فلات ایران و به‌خصوص در استان فارس با بزرگان و فرماندهان محلی روبه‌رو شدند. این جنگ‌ها بسیار طولانی‌تر و خونین‌تر از جنگ‌های قادسیه و نهاوند بود.

در زمان تسخیر فارس و دیگر استان‌ها، اوضاع محلی نه تنها تسخیر ایران را برای اعراب مسلمان مشکل می‌کرد، بلکه میان گروه‌های مختلف اعراب مسلمان و رقبای محلی رقابت به‌وجود می‌آورد که در نتیجه آن، در طول حکومت خلفای راشدین، فارس نیمه مستقل شده بود. مردم ایران در هر فرصتی که یافتند، بر ضد اعراب مسلمان شوریدند، به‌خصوص در زمان جنگ‌های داخلی اعراب که در فارس نیز روی می‌داد. سکه‌های شهرها نمودار آن است که این سکه‌ها گاه با چند شعار مختلف، و یا بدون شعار ضرب می‌شدند. این موضوع، به آن معنی بود که یک شهر که در زیر سلطه خلیفه قرار داشت، سپس تحت نظارت خوارج درمی‌آمد، و بعد مردم محلی آنها را بیرون می‌رانند و بدین سبب، شعارهای ایرانی (غیراسلامی) بر روی سکه‌ها پدیدار می‌شد. امکان دارد که مردم محلی (ایرانی)، یک رقیب را بر ضد دیگر رقبا تحریک می‌کردند و با این کار، زمینه‌ساز استقلال خود برای آینده می‌شدند.

این دوره با ظهور خاندان مروانی به سر آمد، زیرا آنها با یاری گرفتن سرداران محلی ایرانی که گاهی نیز با یکدیگر در جنگ بودند و شکست‌زیری‌ها و کسانی که مخالف خلیفه بودند، توانستند آرامش و صلح را برقرار کنند.

سرداران محلی، مانند دارا و منصور که سکه‌هایی به نام خود ضرب کرده بودند و

شاید به امید کمک ایرانیان زردشتی در جنگ بر ضد اعراب مسلمان بودند، این افکار را از سر به در کردند. سپاه قدرتمند اعراب مسلمان که بی شک تا آن زمان ایرانیانی نیز در خود داشت، همراه با مروانیان، حکومت محلی این سرداران را پذیرفتند. این بدان معنی است که یک ولایت دارای چند سردار محلی ایرانی، و یک فرمانده عرب مسلمان بود و بدین ترتیب، جنگ بر ضد اعراب مسلمان به پایان رسید.

در زمانی که این جنگ‌ها برای استقلال به پایان رسید، ایرانیان آرزوها و خواسته‌های خود را از طریق ادبیات آخرالزمانی بیان کردند و سپس با هرج و مرج، به تعداد و رویدادهای آن افزوده شد. در اوایل قرن هشتم میلادی، تنها یک تن از خاندان ساسان در سیستان حکومتی داشت و در فکر بازپس گرفتن کشور از اعراب مسلمان بود، ولی موفق نشد. یک یا دو قرن بعد، بیشتر خاندان‌هایی که قسمت‌های مختلف ایران را از دست خلفای عباسی گرفتند، خود را به ساسانیان نسبت دادند و این نشانه آن بود که بعد از چند قرن، هنوز نام خاندان ساسان دارای اهمیت نمادین برای حکومت در فلات ایران، در برابر کسانی بود که خود را به خاندان پیامبر اسلام (ص) منصوب می‌کردند (۳۸۳).

ایران در قرن هفتم میلادی متلاشی شد و در قرن هشتم میلادی به دست اعراب مسلمان افتاد، اما نام و یاد خاندان ساسان در تاریخ و فرهنگ شرق نزدیک باقی ماند.

تبرستان
www.tabarestan.info

یادداشت‌ها

یادداشت‌های مقدمه و فصل اول

۱. نظریه‌ای در مورد فروپاشی تمدن‌ها وجود دارد که متفاوت از نگاه یونانی است. در این نظریه تمدن چون موجودی است که دوره‌های تولد، بلوغ و مرگ را طی می‌کند. نگاه کنید به:

N. Yoffee and G. L. Cowgil, *The Collapse of Ancient States and Civilization*, The University of Arizona Press, Tucson and London, 1995.

2. S. N. Eisenstadt, *The Political System of Empires, The Rise and Fall of the Historical Bureaucratic Societies*, The Free Press of Glencoe, New York, 1963, P. 109.

3. F. Justi, "Geschichte Irans Von den ältesten Zeiten bis Zum Ausgang der Sasaniden", *Grundriss der Iranischen Philologie*, eds. W. Geiger and E. Kuhn, Zweiter Band, Verlag Von Karl J. Trubner, Strassburg, 1896-1904, PP. 395-550.

4. A. Christensen, *L' Iran sous les Sassanides*, Ejnar Munksgaard, Copenhagen, 1944.

5. R. N. Frye, *The Heritage of Persia*, World Publishing Company, Cleveland, New York, 1963.

6. R. N. Frye, *The Golden Age of Persia, The Arabs in the East*, Translated into Persian by M. Rajabnia, Soroush Press, Tehran, 1984.

همچنین، برای آگاهی بیشتر، نگاه کنید به اثر دیگر او:

The History of Ancient Iran, München, 1984.

7. F. Gabriel, *Muhammad and the Conquests of Islam*, New York, 1968.

در مورد شرق ایران، نگاه کنید به:

C. E. Bosworth, *Sistan under the Arabs, from the Islamic conquest to the rise of the Saffarids (30-250, 651-864)*, ISMEO, Centro Studi e Scavi Archeologici in Asia, Reports and Memoirs XI, Rome, 1968.

8. B. Spuler, *Iran in Früh-Islamischer Zeit*, Franz Steiner Verlage GMBH, Wiesbaden, 1952.

9. M. Hinds, "The First Arab Conquest of Fars", vol. 22, 1984, pp. 39-53.

10. M. G. Morony, *Iraq after the Muslim Conquest*, Princeton University Press, Princeton, 1984, B. Spuler, "Les Iraniens et le gouvernement des Arabes au debut de la domination de l'islam", *Orientalia Suecana*, Stockholm, 1984-1986, pp. 39-40.

11. M. G. Morony, "Conquerors and Conquered: Iran", rd. G.H.A. jurynbool. *Studies on the First Century of Islamic Society*, Carbondale: S. Illinois University Press, 1982, pp. 73-88, Ibid., "Arab Conquest of Iran", in *Encyclopaedia Iranica*, Vol. II. 1987, pp 203-210.

12. M. Azizi, *La domination arabe et épanouissement du sentiment national*, Paris, 1938.

۱۳. عبدالحسین زرین کوب، دو قرن سکوت، تهران، ۱۳۴۵.

14. A. H. Zarrinkub, "The Arab Conquest of Iran and Its Aftermath", in R.N. Frye, ed. *The Cambridge History of Iran*, Vol. 4, Cambridge University Press, 1975, pp. 1-56.

15. M. S. Irani, "The Province of Khorasan After the Arab Conquest", in *The Proceedings of the Transaction of the 12 th All India Oriental Conference*, 13 (1946), pp. 530-537.

16. F. C. Davar, "A Glimpse into Iran after the Arab Conquest", in *A. V. W. Jackso Memorial Volume*, Bombay, 1954, pp. 149-161.

17. B. Faravashi, "Les casuses de la chute des sassanides", in *La Persia nel medioevo*, Rome, 1971, pp. 477-484.

18. J. K. Choksy, *Conflict and Cooperation, Zoroastrian Subalterns and Muslim Elites in Medieval Iranian Society*, Columbia University Press, New York, 1997.

19. R. N. Frye, "Methodology in Iranian History", *Neue Methodologie in der Iranistik*, ed. R. N. Frye, Otto Harrassowitz, Wiesbaden, 1974, P. 57.

20. Ph. Gignoux, "Nouveaux toponymes sassanides", *Journal Asiatique*, Fascicules 3 & 4, 1974, P. 299.

21. R. Gyselen, *La geographie administrative de l'empire sassanide, les temoignages sigillographiques*, Centre national pour la Recherche Scientifique et de l'association pour l'avancement des études Iraniennes, Paris, 1989.

22. Ph. Gignoux, "Pour une nouvelle histoire de l'iran sassanide", *Middle Iranian Studies, Proceedings of the International Symposium Organized by the Katholieke Uiversiteit Leuven from the 17th to the 20th of May 1982*, eds. W. Skalrnowski and A. Van Tongerloo, Unigeverij Peeters, Leuven, 1984, pp. 253-262.

23. Ph. Gignoux, "Problemes de distinction et de priorite des sources", *Prolegomena to the Sources on the History of Pre-Islamic Central Asia*, ed. J. Harmatta Budapest, 1979, P. 140.

این روش، اول بار استفاده شده توسط:

J. A. Brinkman, *A Political History of post Cassite Babylonia*, (1158-722 B. C.), Rome, 1968.

24. O. Hansen, *Die Mittelpersischen Papyri der Papyrussammlung der Staatlichen Museen Zu Berlin*, Verlag der Akademie der Wissenschaften in Kommission bei Walter de Gruyter Co., Abhandlungen der preussischen Akademie der Wissenschaften, Jahrgang 1937, philosophisch - Historische Klasse, Nr. 9, Jean de Menasce, *Recherches de papyrologie pehlevie*", *Journal Asiatique*, Paris, 1953, pp. 185-196, reprint in *Études Iraniennes*, Association pour l'avancement des études Iraniennes, 1985, pp. 163-178, Jean de Menasce, *Corpus Inscriptionum Iranicarum*, Part III: Pahlavi Inscription, Vol. IV, ostraca, and Vol. V, Papyri, London, 1957, W. B. Henning, "Mitteliranisch", under the subtitle, "Die spätere Kursivschrift: Papyri ostraka, Silberwaren, Inschriften aus Mazendaran und Indien, die awestische Schrift, *Handbuch der Orientalistik, Iranistik, Linguistik*, E. J. Brill, Liden-Köln, 1958, pp. 49-52, A. G. Perixanjan, "pexlevijskie papirusy sobranija", CMII imeni, A.S. puskina, VDI, 1961/3, face. 77, pp. 78-93.

برای دیدن کتابشناسی کامل، نگاه کنید به:

D. Weber, "Pahlavi und Ostraca (Stand der Forschung)", *Middle Iranian Studies, Proceedings of the International Symposium Organized by the Katholieke Universiteit Leuven from the 17th to the 20th of May 1982*, eds W. Skalmowski and A. Van Tongerloo, Unigeverij Peeters, Leuven, 1984, pp. 25-43, *Ibid.*, "Ein bisher unbekannter Titel aus spatsassanidischer Zeit?", *Corolla Iranica: Papers in Honor of Prof. Dr. David Neil Mackenzie on the occasion of his 65th birthday on April 8th*, 1991, Peter Lang, Frankfurt/Mainz, Bern, New York, Paris, 1991, pp. 228-236; *Ibid.*, *Ostraca, Papyri und Pergamente*, corpus Inscriptionum Iranicarum, Part III Pahlavi Inscriptions, Vol. IV, Ostraca and Papyri, School of Oriental and African Studies, London, 1992, *Ibid.*, "Kalligraphie und Kursive Probleme der Pahlavi - Schrift in den Papyri und Ostraca". *Medioiranica: Proceedings of the International Colloquium Organized by the Katholieke Universiteit Leuven from the 21st to the 23 of May 1990*,

Uitgeverij Peeters en Department Orientalistiek, Leuven, 1993, pp. 183-192.

نام شهر فتح شده، گاهی ذکر شده، و نیز در نامه‌ای به مقامات آنجا به صورت زیر آمده است:

25. Papyrus # 8826 Dad - Ohrmazda 1 pad Alaksandarya "Dad - Ohrmazd at Alexandria".

26. Ostrakon 131764, British Museum, Weber, p. 10.

27. Ostrakon 131761, British Museum, Weber, p. 7.

28. Ostrakon 131767, British Museum, Weber, p. 13.

29. Papyri 16. 496, Philadelphia, Weber, p. 117.

30. M. Back, *Die Sassanidischen Staatsinschriften, Studien Zur Orthographie und phonologie des mittelpersischen der Inschriften Zusammen Mit einem etymologischen Index des mittelpersischen Wortgutes und einem Textcorpus der behandelten Inschriften*, Acta Iranica 18, E. J. Brill Leiden, 1978; P. O. Skjaervø, *the Sassanian Inscription of Paikuli*, Dr. Ludwig Reicher Verlag, Wiesbaden, 1983.

31. W. B. Henning, "Mitteliranisch".

با عنوان فرعی:

"Die altere Kursivschrift und die Bunchschrift; vertikale Inschriften vom Ende der Sassanidenzeit", *Handbuch der Orientalistik*, Iranistik, Linguistik, E. J. Brill, Leiden Köln, 1958, pp. 46-48; R. N. Frye, "Funerary Inscriptions in Pahlavi from Fars", W. B. Henning Memorial Volume, Asia Major Library, Lund Humphries, London, 1970, pp. 152-156.

در مورد کتیبه‌ها، نگاه کنید به:

F. de Blois, "Middle Persian Funerary Inscriptions", *Medioiranica: Katholieke Universiteit Leuven from th 21st to the 23 of May 1990*, Uitgeverij Peeters en Department Orientalistiek, Leuven, 1993, pp. 29-43.

32. P. O. Skjaervø, "A Fragment of a Column With a Pahlavi Funerary Inscription", *Iranische Denkmaler*, Lief 12, Berlin, 1986, pp.

26-37.

33. A. Tafazzoli, "Linscription funeraire de Kazerun II (Parisan)", *Studia Iranica*, vol. 20, 1991, pp. 197-202.

۳۴. برای اطلاع از فهرست کامل کتیبه‌های سایر نواحی به کتاب بسیار ارزشمند ژاله آموزگار و احمد تفضلی نگاه کنید؛ با عنوان: زبان پهلوی، انتشارات معین، تهران، ۱۳۵۳، صص ۱۳-۱۴.

۳۵. آموزگار و تفضلی، همان، ص ۱۴.

۳۶. به کتیبه اقلید نگاه کنید:

G. Gropp, "Einige Neuentdeckte Inschriften aus sasanischer Zeit", in W. Hinz, *Altiranische Funde und Forschungen*, Walter de Gruyter & Co., Berlin, 1969, p. 241.

برای بازسازی متن، نگاه کنید به: همان، صص ۳۴-۳۵.

37. Sourdel - Thomine, "Khatt, i- In the Arab World", *Encyclopaedia of Islam*, Vol. IV, Leiden, 1978, p. 1119.

38. S. Humpherys, *Islamic Historiography*, Princeton University Press, New Jersey, 1991, p. 54.

برای دیدن کتیبه‌های فارسی تا دوره صفویه:

Corpus Inscriptionum Iranicarum, ed. William L. Hanaway, Vol. II, Part IV, London, 1977.

30. A. Grohmann, *Arabische Palaographie*, vol. II, die Lapidarschrift, 1971.

40. F. de Blois, "The Middle Persian inscription from Constantinople", *Studia Iranica*, 19, 1990, pp. 209-218.

41. A. Hassuri, "Two Unpublished Inscriptions", *ZDMG*, 134, 1984, pp. 92-97.

42. E. W. West, "The Pahlavi Inscriptions at Kanheri", *Indian Antiquary*, Nov. 1880, pp. 265-268.

43. J. Harmatta, "The Middle Persian - Chinese Bilingual Inscription from Hsian and the Chinese Sasanian Relations", *La Persia nel Medioevo*, Roma, 31 Marzo-5 Aprile 1970, Roma Accademia Nazionale Dei Lincei,

1971, pp. 363-376.

44. R. Göbl, *Der Sasanidische Siegelkanon*, Braunschweig, 1973.

45. R. N. Frye, "Sasanian Seal Inscriptions", *Beitrage zur Alten Geschichte und deren Nachleben, Festschrift für Franz Altheim zum 6. 10. 1968*, eds. R. Stiehl und H. E. Stier, Zweiter Band, Walter de Gruyter & Co. Berlin, 1970, p. 79 and 84, *Ibid.*, "Sassanian Clay Sealings in the Baghdad", 1972, p. 240, *Ibid.*, "Methodology in Iranian History", *Neue Methodologie in der Iranistik*, ed R. N. Frye, Otto Harrassowitz, Wiesbaden, 1974, p. 68; R. Gyselen, *La geographie administrative de l'empire sassanide*, les temoignages sigilloraphiques, Centre national pour la Recherche Scientifique et de l'Association pour l'Avancement des Etudes Iraniennes, Paris, 1989.

46. Ph. Gignoux, "Sceaux chretiens d' epoque sasanide", *Iranica Antiqua*, Vol. XV, Leiden, 1980, pp. 299-314.

47. Ph. Gignoux & R. Gyselen, "Sceaux de femmes a l'epoque Sasanides", *Archaeologia Iranica et orientalis*, Miscellanea in Honorem Louis Vanden Berghe, eds, L. de Meyer & E. Haerinck, Vol. II, Peeters, 1989, pp. 877-896.

۴۸. برای دیدن کتابشناسی کامل، نگاه کنید به:

Ph. Gignoux and R Gyselen, *Sceaux sasanides de diverses collections privees*, Editions Peters, Leuven, 1982; *Bulles et Sceaux sasanides de diverses collections*, *Studia Iranica, Cahier 4*, association pour l'avancement des etudes Iraniennes, Paris, 1987.

49. R. N. Frye, "Sasanian numbers and silver weights", *Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain & Ireland*, No. ½, 1973, p. 11; J. Harmatta, "Remarques sur les inscriptions des vaisselles sasanides", *Memorial Jean de Menasce*, eds. Ph. Gignoux and A Tafazzoli, Imprimerie orientaliste, Louvain, 1974, pp. 189-198.

50. R. N. Frye, "Historical Notes on Sasanian and Byzantine Silver", *Bulletin of the Asia Institute of Pahlavi University*, Shiraz, 1969, p. 37.

52. Ph. Gignoux, "Elements de Prosopographie, II les possesseurs de coupes sasanides", *Studia Iranica*, Tome 13, 1984, pp. 19-40.

53. Humphreys, *op. cit.*, p. 55.

54. J. Sourdel - Thomine, "Kitabat", *The Encyclopaedia of Islam*, Second Edition, Vol. V. E. J. Brill, Leiden, p 210.

57. Ph. Gignoux & L. Klaus, "Les formulas des secaux sasanides et islamiques continuite ou mutation?", *Studia Iranica*, Tome 11, 1982, pp. 122-123.

58. Gobl, *Sasanian Numismatics*, Klinkhardt & Biermann, Braunschweig, 1971.

59. M. Bates. "Arab - Sasanian Numismatics", *Encyclopaedia Iranica*, Vol.II, ed. Ehsan Yarshater, Mazda Publishers, New York, 1984, pp. 225-259.

60. R. Curiel, "Monnaies arabo - sasanides, I II III" *Revue Numismatique*, Vle serie - tome LX. 1967, pp 321-328: pp 61-69; pp 103-116.

61. H. Gaube, *Arabosasanidische Numismatik*, Handbucher der mittelastischen Numismatik II, Braunschweig, 1973.

62. Stanley Lane-Poole, *Catalogue of the Oriental Coins in the British Museum*, Vol. 10, London, 1875-1890; J. Walker, *A Catalogue of Muhammadan Coins in the British Musuem*, (Arab - Sasanian Coins), London, 1941.

برای آگاهی از علامت ضربخانه‌ها به بخش سکه‌ها که در کتاب آمده است، مراجعه کنید.

63. M. Bates, "History, Geography and Numismatics in the First Century of Islamic Coinage", *Revue Suisse de Numismatique*, Vol. 65, 1986, p. 235.

64. M. Bates, "Islamic Numismatics", *Middle East Studies Association Bulletin*, xii, no. 2 May 1978, pp. 1-16; xii, no. 3 Dec. 1978, pp. 2-18, xiii, no. 1, July 1979, pp. 3-12; xiii, no 2, Dec. 1979, pp. 1-9.

۶۵. مایکل بیتس قسمتی از کارهای در دست تهیه خود و نیز آلبوم استیون را در اختیارم قرار داد، شامل:

The Coinage of Fars Province, Iran, 650-705 CE, Unpublished manuscript, "1995, The Coinage of the First Islamic Century", S. Album, *The Coinage of Iran under Early Arab Rule Based on "Basran and Kufan Affiliations Reflected by the early Arab Sasanian Silver Coinage"*, Paper Delivered at Tübingen, September 1993.

۶۶. برای کتابشناسی حفاری‌ها، نگاه کنید به:

L. Vanden Berghe, *Bibliographie analytique de L'archeologie de l'Iran ancien*, E. J. Brill, Leiden, 1979; and Supplement 2: 1981-1985; also *The Archaeology of Western Iran, Settlement and Society from Prehistory to the Islamic Conquest*, *Ibid.*, "Archeology IV. Sasanian", *Encyclopaedia Iranica*, 1989, pp. 329-334.

67. R. J. Wenke, "Western Iran in the Partho-Sasanian Period, the Imperial Transformation", in ed. Hole, p 253; M. Morony, "Land Use and Settlement, Patterns in Late Sasanian Early Islamic Iraq", *The Byzantine and Early Islamic Near East II*, eds G. R. D. King and A. Cameron, The Darwin Press, Inc., Princeton, New Jersey, 1995, pp. 221-239.

۶۸. مطالعات بسیاری در مورد آثار مربوط به مراسم تدفین ساسانیان وجود دارد:

E. Haerinck, "Quelques monument funeraires de L'isle de kharg dans le golfe persique", *Iranica Antiqua*, Vol. XI, E.J. Brill, Leiden, 1975, pp. 134-167; D. Huff, "Zum Problem Zoroastrischer Grabanlagen in Fars Graber", *Archaeologische Mitteilungen aus Iran*. Verlag von Dietrich Reimer in Berlin, Band 21, 1988, pp. 145-176; *Ibid.*, "Ein christliches Felsgrab bei Istakhr", *Archaeologia Iranica et orientalis* Miscellanea in Honorem Louis Vanden Berghe, eds, L de Meyer & E. Haerinck, Vol. II, Peeters, Leuven, 1989, pp. 713-730; *Ibid.*, "Zum Problem

Zoroastrischer Grabanlagen in Fars II. Das Säulenmonument von peng'an", *Archaeologische Mittheilungen aus Iran, Verlag von Dietrich Reimer in Berlin, Band 25, 1992, pp 207-217.*

۶۹. مکان‌هایی که در فارس حفاری شده‌اند زیادند، از جمله:

L. Vanden Berghe, eds, L de Meryer & E. Haerinck, Vol. II, Peeters, Leuven, 1989; R. Ghirshman, *Bichapour*, Paris, 1959, 2 Vols., M. Azarnoush, "Excavations at Hajiabad", 1977 First Preliminary Report", *Iranica Antiqua*, XVIII, E. J. Brill, Leiden, pp. 159-176, 1983; *Ibid.*, "A New Sasanian Temple in Eastern Fars", *Iranica Antiqua*, Vol XIX, E. J. Brill, Leiden, 1983, pp. 167-200, for the Chahar Tag see Klaus Schippmann, *Die Iranischen Feuerheiligtümer*, Walter de Gruyter, Berlin, New York, 1971; Louis Vanden Berghe, "Le chahar taq de qanat -1 bagh (Fars) et L'inventaire des chahar taqs en Iran", *Iranica Antiqua*, XIX, 1984, Leiden, pp. 201-220, M. Azarnoush, "Mil-e Naqarah Hanah, a Comolex of two Chahar - Taqs in eastern Fars", *Archaeologia Iranica et orientalis, Miscellanea in Honorem Louis Vanden*, pp. 65-662, Dietrich Huff, "Beobachtungen Zum Cahartaq und zur Topographie von Girre", *Iranica Antiqua*, Vol. XXX, Leiden, 1995, pp 71-92. For the city of Darab see Dietrich Huff, "Darab ii", *Encyclaeopaedia Iranica*, pp. 5-7. For the rock reliefs see Georgina Herrmann, "Darab iii", *Encyclaeopaedia Iranica*, p. 7; for Dastgird see Klaus Schippmann, "Dastagird", *Bulletin of the Asia Institute of Pahlavi University*, Shiraz, 1969, pp. 43-47; for monument in Fars see *Fihrist e Banaha-ye Tavikh-e wa Amakeken-eye Iran*. Sazeman-e Hifazat-Eathar-e Athar-Bastani, Tehran, 1966, pp. 87-107.

70. D. Huff, "Das Imamzadeh Sayyid Husain und E. Herzfelds Theorie uber den sasanidischen Feuerempel", *Studia Iranica*, Tome II, 1982, pp. 1997-212, M. Shokoohy, "Two Fire Temples converted to Mosques in Central Iran", *Acta Iranica 25, Papers in Honour of Professor Mary Boyce*, 1985, pp 545-572.

71. J. Kroger, *Sasanidischer Stuckdekor Ein Beitrag Zum Rehefdekor aus Stuck in Sasanidischer und fruhislamischer Zeit nach den Ausgrabungen von 1928/ 9und 1931/ 2in der sasanidischen Metropole Kiesiphon (Iraq) und unter besonderer Berucksichtigung der Stuckfunde vom That-isulaiman (Iran) aus Nizamabad (Iran) sowie zahleicher anderer Fundorte* (Baghdader Forschungen, Bd 5), Mainz, 1982, Ibid., "Werkstattfragen iranisch mesopotamischen Baudekors in sasanidisch-fruhislamischer Zeit", *Kunstier und Werkstatt in den Orientalischen Gesellschaften*, Graz, 1982, pp 17-29.

72. Louis Vanden Berghe, "Puskan (Fars) La decouverte d'un chateau-fort du debut de l'epoque islamique. Survivance d'elements architecturaux sasanides", *Proceedings of the First European Conference of Iranian Studies*, part 1, Gnoli and Antonio Panaino, Istituto Italiano per il medio ed Estremo Oriente, Rome, 1990. pp. 297-304.

73. H. Gaube, *Iranian Cities* New York University press, New York 1979.

74. Roman Ghirshman, *Bichapour*, Vol. I&II Librairie orientaliste Paul Geuthner, Paris, 1971, E. J. Keal, "Bisapur", in *Encyclopaedia Iranica*, Routledge & Kegan Paul, London and New York, 1990, p. 28,

75. D. Whitcomb, "The City of Istakhr and The Marvdasht Plain", *Akten des VII International en Kongresses fur Iranische Kunst und Archaologie*, München, 1979, pp. 363-370, *Ibid.*, "Early Islamic Cities: Evidence from the Aqaba and Istakhr excavation", (manuscript copy), pp. 1-7.

76. D. Whitehouse, "Excavations at Siraf" *Iran*, 1967-1971; V.F. Piacentini, *Merchants-Merchandise and Military and Military power in the Persian Gulf (suriayan Shahriyaj Siraf)*, Atti della Accademia Nazionale dei Lincei, Roma, 1992.

77. D. S. Whitcomb, *Before The Roses and Nightingales, Excavation at Qasr-i Abu Nasr, Old Shiraz*, The Metropolitan Museum of Art, New

York, 1985.

78. P. Oliver Harper, *The Royal Hunter, Art of the Sasanian Empire*, The Asia Society, New York, 1978, p. 16.

برای مطالعه فهرست صنایع دستی در متون پهلوی، نگاه کنید به:

A Tafazzoli, "A list of Trads and Crafts in the Sassanian Period", *Archaeologische Mitteilungen aus Iran*, Vol 7, 1974, pp. 191-196.

79. G. Herrmann, *The Iranian Revival*, Phaidon Press Ltd, Oxford, 1977, p. 90.

80. Back, *op. cit.*, p 281.

۸۱. همان، ص ۲۸۲.

82. Harper, *op. cit.*, p 25.

83. K. V. Trever, "Novoye sasanishoye' biludtse Ermitazha", *Istoria Kultury narodov Sredney Azn, Moscow/ Leningrad, Academia Nauk USSR*, p 260, Harper, *op. cit.*, p 27.

84. M. Boyce, "Middle Persian Literature", *Handbuch der Orientalistik*, Iranistik, Literatur, E. J. Brill, Leiden-Köln, 1968, p. 62; A. Perikhanian, *The Book of a Tousand Judgements*, Mazda Publishers, Costa Mesa, 1997.

85. Jean de Menasce, "Les donnees geographiques dans le matigan Ī hazar datistan", *Indo-Iranica: Melanges presentes a George Morgenstierne a l' occasion de son soixante-dixieme anniversaire*, Otto Harrassowitz, Wiesbaden, 1964, pp 149-154.

86. Boyce, *op. cit.*, p 63, I. M. Nazeri, *Hormoz Mah-e Farwardin, Mah-e Farwardin, Roz-Xordad*, Tarane Publishers, Mashhad, 1373.

87. Ibid., p 63, C. J. Brunner, "The Middle Persian Explanation of Chess and Invention of Backgammon", *The Journal of the Ancient Near Eastern Society of Cohumbia University*, Vol. 10. Morgenstierne, Vol. II, *Acta Iranica* 22, Leiden, 1982, pp47-91.

۸۸. انواع متعددی از این اندرنامه‌ها به عربی موجودند که در بخش عربی - اسلامی

به آنها خواهیم پرداخت.

89. *Pahlavi Texts*, ed. Jamasp-ji Dastur Minocherji Jamasp-Asasa, Bombay, National Library of Iran, Tehran, reprint, 1992, Sh. Shaked, "Andarz and Andarz Literature in Pre-Islamic Iran", *Encyclopaedia Iranica*, Vol. II, London and New York, pp. 11-16.

90. G. Widengren, "Recherches sur le feodlisme Iranien", *Orientalia Suecana*, Vol. V, 1956, Uppsala, 1957, pp. 79-182.

۹۱. به عنوان مثال، نگاه کنید به مجموعهٔ بیش از صد متن که در متون پازند جمع‌آوری شده است:

Pāzand Texts, Ervad Edalji Kersaspji Antia, Dufttur Ashkara Press, Bombay, 1909.

92. E. West, *op. cit.*, p 81-90.

93. Shaked, "Administrative Function of the priests in the Sasanian Period", *Proceedings of the First European Conference of Iranian Studies*, Vol. I, Rome, 1990, p. 260.

۹۴. برای تحلیل نوشته‌های فارسی میانه، رجوع کنید:

E. West, "Pahlavi Literature", *Grundriss der Iranischen Philologie*, eds. Wilhelm Geiger und Ernst Kuhn, Zweiter Band, Verlag von Karl J. Trubner, 1896-1904, pp. 75-129; also J. Tavadia, *Die mittelpersische Sprache und Literatur der Zarathustrier*, Leipzig, 1956; J. Amuzegar and A. Tafazzoli, *op. cit.*, pp. 17-30.

95. *The History of Lazar P'arpec*, Translated by Robert W. Thomson, Schorlars Press, Atlanta, Georgia, 1991, p. 298.

96. Elishe, *History of Vardan and the Armenian War*, Translation and Commentary By Robert W. Thomson. Harvard University Press, Cambridge, Massachusetts, London, 1982, p. 64.

97. M. Shaki, "Class System III in the Parthian and Sasanian Periods", *Encyclopaedia Iranica*, ed E. Yarshater, Vol. V, Fascicle 6, Mazda publishers, Costa Mesa California, p. 655.

۹۸. نوشتهٔ نسبتاً قدیمی و ارزشمند در مورد القاب و مناصب ارمنستان در این دوره، کتاب زیر است:

N. Adontz, *Armenia in the Period of Justinian, The Political Conditions Based on the Naxarar System*, Translated with Partial Revisions, A Bibliographical Note and Appendices by Nina Garsoian, Calouste Gulbenkian Foundation, Lisbon, 1970.

99. R. W. Thomson, "Armenian Literature Through the Eleventh Century", ed. Richard Hovanissian, *History of Armenia*, unpublished manuscript, forthcoming, 1997, p. 18.

100. R. Thomson, *The History of Lazar*, p. 5, *Ibid.*, "Armenian Literature", pp. 22-24.

101. Sebeos, *History*, Translated by Robert Bedrosian, Sources of the Armenian Tradition, New York, 1985.

102. *History of Lewond the Eminent Vardapet of Armenians*, Translation, Introduction and Commentary by Zaven Arzoumanian, Wynnewood, Pennsylvania, 1982.

103. J. Marqurt, *Eransahr nach der Geographie des ps-Moses Xorenac'i*, Abhandlungen der Akademie der Wissenschaften Zu Gottingen, Phil-Hist Klasse, Berlin, 1901, reprint, 1970. R. Thomson, *Moses Khorenats'i, History of the Armenians*, Cambridge. Cambridge, Massachusetts, 1978.

104. Thomson, *Armenian Literature*, p. 25.

وی در قرن هفتم میلادی می زیسته است.

105. Thomson, *Armenian Literature*, p. 44-47.

106. *Auszuge aus Syrischen Akten Persischer Martyrer*, Translate by G. Hoffmann, Leipzig, 1880.

107. Widengren, *op. cit.*, p 1277; *Ecclesiastical History*; Translated by R. Payne Smith, Oxford, 1860.

108. Brock, "Syriac Sources for Seventh - Century History", *Byzantine and Modern Greek Studies*, Vol. 2, 1976, pp. 23-24; for the translation of the text see T. Noldeke, *Die von Guidi Herausgegebene Syrische Chronik ubersetzt und commentiert*, Sitzungsberichte der Akad der Wiss., phil-hist,

Cl., Vienna, 1893.

109. G. Widengren, "Sources of Parthian and Sasanian History", *The Cambridge History of Iran*, Vol 3 (2), ed Ehsan Yarshater, Cambridge, Massachussets, 1995, p. 1277.

A. I. Kolisnikov, *Iran at the Dawn of Arab Conquest*,
این کتاب، به وسیله یحیایی و با عنوان ایران در آستانه یورش تازیان به فارسی
ترجمه شده است: تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۵۴، صص ۵۹-۶۲ و نیز:
Noldeke, *Die von Guidi Herausgegebene syrische Chronik*, Vienna,
1893.

110. Brock, *op. cit.*, pp. 17-36.

111. *The Seventh Century in the West-Syrian Chronicles*, Andrew Palmer, Liverpool University Press, 1993.

112. *Syrische Rechtsbucher III*, ed. Sachau, Berlin, 1914; Jean de Menasce, "Some Pahlavi Words in the Original and Syriac Translation of Ishoboxt's Corpus Juris", *Dr. J. M. Unvala Memorial Volume*, Bombay, 1964, pp. 6-11.

113. Widengren, *op. cit.*, p. 1279.

114. Widengren, *op. cit.*, p. 1277.

115. "Evagrius Scholastikos", *The Oxford Dictionary of Byzantium*, Vol. 2, Oxford University Press, New York, Oxford, 1991, p. 761.

116. Agathias, *The Histories*, Translated by J. D. Frendo, Berlin, 1973.

117. "Malalas, John", *The Oxford Dictionary of Byzantium*, Vol. 2, Oxford University Press, New York, Oxford, 1991, p. 1275.

118. "Menander Protector", *The Oxford Dictionary of Byzantium*, Vol. 2 Oxford University Press, New York, Oxford, 1991, p. 1338.

119. *The History of Theophylact Simocatta*, An English Translation with Introduction and Notes, Translated by Michael Whitby and Mary Whitby, Oxford, 1986.

120. *Chromcon Paschale 284-628 AD*, Translated by Michael Whitby and Mary Whitby, Liverpool University Press, 1989.

121. "Account of the Sack of Jerusalem", ed Deno John Geanakoplos, Byzantium, church, Society, and Civilization Seen Through Contemporary Eyes, University of Chicago Press, Chicago, London, 1984, p. 334.

در مورد تاریخ قرن ششم میلادی، نگاه کنید به:

Karl Krumbacher, *Geschichte der Byzantinischen Litteratur von Justinian bis zum Ende des Ostromischen Reiches (527-1453)*, 1897, Burt Franklin, New York, New York reprint 1970, pp. 226-251.

122. "Theophanes", *The Oxford Dictionary of Byzantium*, Vol. 2, Oxford University Press, New York, Oxford, 1991, Vol. 3, p. 2062, Widengren, *op. cit.*, p. 1274.

123. *Babylonian Talmud*, Translated and edited by I Epstein, 35 Vols. London, 1935-1948.

۱۲۴. فقط مهم‌ترین متون عربی ذکر شد.

125. F. M. Donner, *The Early Islamic Conquests*, Princeton University Press, Princeton, New Jersey, 1981; M. G. Morony, *Iraq After the Muslim Conquest*, Princeton University Press, Princeton, New Jersey, 1984; F. Gabrieli, *Muhammad and the Conquests of Islam*, New York, 1968.

در مورد ایران شرقی، نگاه کنید به:

E. Bosworth, *Sistan under the Arabs from the Islamic Conquest to the Rise of the Saffarids (30-250 651-864)*, ISMEO, Centro Studi e Scavi Archeologici in Asia, Reports and memoirs XI, Rome, 1968; Hinds, "The First Arab Conquest of Fars", in *Iran*, 22, 1984, pp. 39-53.

126. A. Noth, *The Early Arabic Historical Tradition, A Source - Critical Study*, The Darwin Press, New Jersey, 1994, p. 32.

127. *Ibid.*, Passim.

128. Th. Nöldeke, *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden. Aus der arabischen chronischen chronik des Tabari*, Leiden, 1879.

۱۲۹. عیون/الاخبار، قاهره، دارالکتب مصر، ۱۳۴۰ق.

۱۳۰. اخبار الطوال، لیدن، ۱۸۸۸م.

۱۳۱. مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، ۱۳۶۰.
۱۳۲. التنبيه والاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳.
۱۳۳. تاریخ سنی ملوک الارض و الانبياء، ترجمه جعفر شعار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷.
۱۳۴. آثارالباقیه، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۱۳۵. غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، ترجمه محمد فضائلی، تهران، نشر نقره، ۱۳۶۸.
۱۳۶. صورة الارض، لیدن، ۱۹۳۸-۱۹۳۹م.
۱۳۷. ابن واضح یعقوبی، البلدان، لیدن، ۱۸۶۱م.
۱۳۸. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران، ۱۳۶۱.
139. J. Unvala, JKRCO, II, 1928, pp. 76-110; G. Clauson, "Al-Xwarazmi on the People of Central Asia", JRAS, 1965, pp. 1-12.
- همچنین:
- R. N. Frye, *The History of Ancient Iran*, München, 1983, pp. 289-290.
140. M. Grignaschi, "Quelques specimens de la litterature Sassanide", *Journal Asiatique*, fasc, I, Paris, 1966, pp. 1-142.
۱۴۱. همان، ص ۹.
۱۴۲. همان، ص ۵.
۱۴۳. عهد اردشیر، تحقیق، احسان عباس، بیروت، ۱۹۶۶م.
144. M. Hamidullah, "Original de la lettre du prophete a kistra", *Rivista degli Studi Orientali*, Vol. XL, fasc, I, Roma, 1965, pp. 57-69.
۱۴۵. محمد بن عبدالکریم بن احمد شهرستانی، الملل و النحل، ترجمه سیدمحمد رضا جلالی نائینی، تهران، ج ۲، ۱۳۵۷.
۱۴۶. ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر قباوی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۳.
۱۴۷. حسن بن محمد بن حسن قمی، تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی بن حسن عبدالملک قمی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۱.
148. *History of Tabaristan*, translated by Edvard G. Browne, E. J. Brill, Leiden, 1905.

۱۴۹. تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران، انتشارات زوار.
۱۵۰. ابن بلخی، فارس‌نامه، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
۱۵۱. بلعمی، تاریخ بلعمی، تصحیح محمدتقی بهار، تهران، ۱۳۵۱.
۱۵۲. حدود العالم من المشرق الى المغرب، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۶۲.
۱۵۳. اصطخری، مسالك و ممالك، به اهتمام ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۸.
154. Sh. Shaked, *The Wisdom of the Sasanian Sages (Denkard VI)*, Westview Press, Boulder, Colorado, Persian Heritage Series.
۱۵۵. نظام‌الملک، سیاست‌نامه (سیرالملوک)، تصحیح تدین، تهران، ۱۳۷۳.
156. Kay Kawus b Iskander B. Qabus b. Washmgir, *Qabus-Name*, ed. Ruben Levy, Luzac & Co., Ltd., London, 1951.
157. *The Tales of the Marzuban*, Translated by Reuben Levy, Thames and Hudson, London, 1959.
۱۵۸. نامه تنسر، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۱۱.
۱۵۹. شاهنامه، تهران، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۴.
۱۶۰. همه این متون در مجموعه‌ای توسط ذبیح‌الله صفا گرد آمده است: حماسه‌سرایی در ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹، صص ۲۸۳-۳۴۰.
۱۶۱. دو کتاب در اینجا ذکر می‌شود:
- بیات، شناسائی منابع و مآخذ تاریخ ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، ج ۱، ۱۳۶۳ و نیز:
- Stephen Humphreys, *Islamic History, A Framework for Inquiry*, Princeton University Press. Princeton, New Jersey, 1991.
162. *Saddar Nasr and Saddar Bundelesh*, ed. B. N. Dhabhar, The Trustees of the Parsee Punchayet Funds and Properties, Bombay, 1909.
۱۶۳. ژاله آموزگار، «ادبیات زردشتی به زبان فارسی»، مجله دانشکده ادبیات، تهران، شماره ۱ و ۲، ۱۳۴۸، صص ۱۷۲-۱۷۹.

یادداشت‌های فصل دوم

164. M. Back, *Die Sassanidischen Staatsinschriften, Studien Zur Orthographie un phologie des Mittelpersischen der inschriften Zusammen*

mit einem etymologischen Index des mittelpersischen der inschriften
Zusammen mit einem etymologischen Index des mittelpersischen Wortgutes
und einem Textcorpus der behandelten Inschriften, *Acta Iranica*, Vol. VIII,
E. J. Brill, Leiden, 1978, p. 285; Only the Greek version of this passage
has survived, IIEPCIAA.

165. Ph. Gignoux, *Les Quatre inscriptions du mage Kirdir*, Textes et
concordances, *Studia Iranica*, Cahier 9, Association pour l'avancement
des etudes d'Iran, Paris, 1991, p. 61.

۱۶۶. اصطخری، مسالک و ممالک، ترجمه فارسی قرن پنجم / ششم هجری، به
اهتمام ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۸، ص ۹۷.

167. Marco Polo, *The Travels*, Penguin Classics, New York, 1968, pp.
58-60.

168. M. Morony, "Continuity and Change in the Administrative
Geography of Late Sasanian and Early Islamic al-Iraq", *Iran*, Journal of
the British Institute of Persian Studies, vol. XX, 1982, p. 1.

169. R. Gyselen, "Les donnees de geographie administrative dans le
Šahrestaniha-i Eran", *Studia Iranica*, tome 17, fasc. 2, 1988, p. 206.

170. Ph. Gignoux, "Les quatre regions administrative de l'Iran sassanide et
la symboliques des nombres trois et quatre", *AlON*, 44, 1984, pp.
555-572.

171. J. Marquart, *Eranshahr nach der Geographie des ps. Moses
Xorenac'i*, Weidmannsche Buchhandlung, Berlin, 1901, p. 16.

172. Abu Mansur Abd al-Malik ibn Muhammad ibn Isma'il
al-Tha'abli, *Ghorar Axbar al-muluk al-Fars wa Sayrhum*, ed H.
Zotenberg, Paris, 1990, p. 393.

173. Ph. Gignoux basically disagrees with this division, "Le Spahbed
des Sassanides", *Jerusalem Studies in Arabic and Islam*, Vol. 13, 1990, pp.
1-14.

174. G. Kreyenbroek, "The Zoroastrian Priesthood", *Transition
Periods in Iranian History*, Ates du symposium de Fribourg-en Brisgau

(22-24 Mai 1985), Istituto Italiano per il Medio ed Estremo Oriente, p. 152.

175. F. Gurnet, "Deux notes a propos du monnayage de Xusro II", *Revue belge de Numismatique*, Tome CXL, 1994, pp. 36-37.

۱۷۶. مطمئناً KR اشاره به کرمان است، جایی که در سکه‌ها به صورت GNCKR آمده است که به نظر می‌آید اشاره به گنج کرمان، به معنی «خزانه کرمان» است. نگاه کنید به:

M. I. Mochiri, "Early Islamic Mint in Kirman Province", *Numismatic Chronicle*, 145, 1985, pp. 109-122.

177. Gurnet, *op. cit.*, p. 37.

178. G. Ostrogorsky, *History of the Byzantine State*, Rutgers University Press, Revised Edition, New Brunswick, New Jersey, 1906, p. 97-98, J. F. Haldon, *Byzantium in the Seventh Century*, Cambridge, 1990, p. 35.

179. V. Lukonin, "Administrative division of Parthian and Sasanian Period", *The Cambridge History of Iran*, ed. E. Yarshater, Cambridge University Press, Cambridge, 1995, p. 701.

۱۸۰. مادیگان هزار دادستان (بخش ۱۰۰، بندهای ۴-۵):

181. M. Morony, *Iraq After the Muslim Conquest*, Princeton University Press, Princeton, New Jersey, 1984, p. 129.

182. Schwartz, *op. cit.*, p. 38.

183. Schwartz, *op. cit.*, p. 38.

۱۸۴. «در دیوان‌ها از شیراز به عنوان قسمتی از استخر ذکری به میان آمده، اما من آن را یک کوره می‌نامم». نگاه کنید به:

Al-Moqaddasi, *Ahsan al-taqasim fimarifat al-aqalim*, Bibliotheca Geographorum Arabicorum, ed. M. J. De Goeje, Pars Tertia, E. J. Brill, 196, Translated by A. N. Manzavi, Kavivan Publishers, Tehran, 1361, vol. II, p. 632.

185. Ibn Balxi, *Fars-name*, eds. G. Le Strange and R. A. Nicholson, Cambridge, Cambridge University Press, 1921, p. 115.

186. R. Gyselen, *La Geographie administrative de l'empire sasanide*,

Res Orientales I, Paris, 1989, p. 71.

۱۸۷. تنها راه برای قبول امکان ناحیه بودن نیو داراب به تنهایی، این است که در اواخر دوره ساسانیان ایجاد شده، و دوباره در اواخر دوره ساسانی یا اوایل دوره اسلامی با دارابگرد یکی شده باشد. اگر نیو داراب در مکان امروزی فسا قرار داشته، و به عنوان یک کوره شناخته شده باشد، نظر گیزلن تأیید می‌شود. اگر ضرابخانه PA ساسانی اشاره به شهر فسا (شهر عرب - ساسانی فسا) باشد، این عقیده تأیید می‌شود، نگاه کنید به:

Marquart, *Eranshahr*, p. 27.

188. R. Gyselen, "ateliers monetaires et cachets sasanides", *Studia Iranica*, Tome 8, fasc. 2, 1979, p. 210.

۱۸۹. مکان این ضرابخانه نامعلوم است و حدس‌های متعددی وجود دارد. میچیز ضرابخانه NIHC را به تیسفون در ایالت آسورستان نسبت داده است. نگاه کنید به:

S. Tyler-Smith, "Mint Organization in the Sassanian Empire", *The Numismatic Circular*, Vol. LXXXVI, No. 9, September (1978), Spink & Son LTD, London, p. 473, see also S. Tyler-Smith, "Sassanian Mint Abbreviations", *The Numismatic Chronicle*, Vol. 143, London, 1983, pp. 244-245.

190. M. I. Mochiri, "VSP for Visp-sad-Xosrow in Media", *Etudes de numismatique iranienne sous les Sassanides et Arabe-Sassanides*, Vol. II, Tehran, revised edition, Leiden, 1982, p. 454.

191. D. Sellwood, *An Introduction to Sassanian Coins*, Spink & Son Ltd., London, 1985, p. 49.

192. Gyselen, *La geographie administrative de l'empire Sassanide*, Res Orientales, Peeters, Leuven, 1993, for the discussion see p. 62, for the seal, see p. 112.

193. Gyselen, *op. cit.*, p. 210.

۱۹۴. مایکل بیتس در مرکز مطالعات سکه‌شناسی آمریکا، سکه‌های وه - از - آمد - کواد و سکه‌های عرب - ساسانی ازجان و سکه‌های سایر ضرابخانه‌های فارس را به من نشان داد.

۱۹۵. حدود العالم من المشرق الى المغرب، به کوشش ستوده، تهران، طهوری،

۱۳۶۲، صص ۱۳۰-۱۳۶.

۱۹۶. ابن بلخی، ص ۱۲۱.
۱۹۷. اصطخری، مسالک و ممالک، به اهتمام افشار، تهران، ۱۳۴۸، ص ۱۰۲.
198. H. M. Malek, "A survey of Research on Sasanian Numismatics", *In the Numismatic*, London, (1993), p. 90.
199. Schwartz, *op. cit.*, p. 150.
۲۰۰. فارس نامه، ص ۸۴؛ نیز تاریخ بلعمی، به تصحیح م. بهار، ج ۲، تهران ۱۳۵۳، ص ۹۶۵.
۲۰۱. لوکونین اعتقاد دارد که روستاگ یک ناحیه روستایی بود که تعدادی ده در آن جای داشت، ص ۷۲۷؛ پیاجنتینی اظهار می دارد که رُستاق بیانگر ناحیه اداری کوچکتر با مشخصات روستایی بیشتر است، نگاه کنید به:
- F. Piacentini, "Madina/ Shahr, Qarya? Deh, Nahiya/ Rustaq: The City as political Administrative Institution the Continuity of a Sasaian Model", *Jerusalem Studies in Arabic and Islam*, Vol. 17, 1994, p. 92.
202. F. de Blois, "The Middle - Persian Inscription From Constantinople: Sasanian or Post-Sasanian", *Studia Iranica*, Tome 19, 1990, Fasc. 2, pp. 209-218.
203. Piacentini, *op. cit.*, p. 96.
204. Dinawari, *Axbar at tiwal*, p. 228, Morony, 1984, *op. cit.*, p. 129.
- بعضی معتقدند که طسوج به چند رستاق تقسیم می شد، نگاه کنید به:
- Lokkegaard, *Islamic Taxation*, pp. 165-166.
- و بعضی دیگر معتقدند که رستاق به چند طسوج تقسیم می شد، نگاه کنید به:
- Tassuj, R. N. Frye, *The Goden Age of Persia*, p. 10.
۲۰۵. تاریخ بلعمی، صص ۸۷۴-۸۷۵.
۲۰۶. بلعمی از نامه ای سخن به میان می آورد که اردوان، آخرین پادشاه اشکانی به اردشیر نوشته است و در آن می گوید: «تو یکی از روستای اصطخر، پدرت بابک مردی روستایی بود. مقدارش چندان نبود که به شهر آمدی» (ص ۸۸۰)؛ طبری (جلد اول، ص ۸۱۴) اظهار می دارد که اردشیر از قریه طیروده، متعلق به رستاق خیر، در کوره استخر، از بلاد فارس بود.
۲۰۷. تاریخ قم، تصحیح جلال الدین تهرانی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۱، ص ۲۳.
208. N. Adontz, *Armenia in the period of Justinian*, *The Political*

یادداشت‌ها ۱۲۳

Conditions, Based on the Naxarar System, Calouste Gulbenkian Foundation, Lisbon, 1970, p. 238.

209. Lukonin, *op. cit.*, p 727.

۲۱۰. مادِیگان هزاردادستان (بخش ۱۰۰، بندهای ۵-۷).

۲۱۱. همانجا.

212. M. Morony, *Iraq After the Muslim Conquest*, Princeton University Press, Princeton, New Jersey, 1984, p. 129.

۲۱۳. مادِیگان هزاردادستان (بخش ۱۱۰، بند ۱۴۸).

۲۱۴. برای فهرست کامل مسؤولیت‌ها، نگاه کنید به:

M. Shaki, "Dadwar, Dadwarih", *Encyclopaedia Iranica*, Vol. VI, 1984, p. 558.

215. S. N. C. Lieu, "Between Captives, Refugees and Exiles: A Study or Cross Frontier Civilian Movement and Contact Rome and Persia From Valerian to Jovian", *The Defense of the Roman and Byzantine East*, ed. p. Freeman and D. Kennedy, Part ii, British Institute of Archaeology at Ankara, Monograph No. 8, BAR International Series 297 (ii), 1986, p. 499.

216. E. Benveniste, *Indo European Language and Society*, Faber and Faber Limited London, 1973, p. 315; Babylonian ahsadara-Pannu, Lydian kassdrapan, M. Dandamaev & V. G. Lukonin, *The Culture and Social Intitutions of Ancient Iran*, Cambridge University Press, Cambridge, 1989, p. 100.

217. W. B. Henning, "A New Parthian Inscription", *Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain an Ireland*, Parts 3 & 4, 1953, p. 134.

218. R. N. Frye, "Notes on the early Sassanian State Church", *Estratto de Studi Orientalistici in onore di Giorgio Levi ella Vida*, Vol 1, Roma, Istituto per l'oriente, Viale D. Lubin, 2, 1956, p. 331 & 335.

۲۱۹. «کَدَگْ خُودای»، به معنی معمول «آقای خانه» نبوده است. آنها از خاندان‌های اشرافی بوده‌اند که طبقه اجتماعی آنها قبل از شهرب قرار داشته است. این نظریه، پیشنهاد

هانس پیتر اشمیت است.

220. H. Humbach & P. O. Shjaervø, *The Sassanian Inscription of Paikuli*, Dr. Ludwig Reichert Verlag, Wiesbaden, 1983, paragraph 32.

221. Beck, *op. cit.*, p. 483.

222. R. N. Frye, "The Persepolis Middle Persian Inscription from the Time of Shapur II", *Acta Orientalia*, Vol. XXX, 1966, p. 85.

223. Gyselen, *La Géographie*, 1989, p. 28.

224. R. N. Frye, *op. cit.*, 1966, p. 85.

225. Nikitin, "Middle persian Ostraca from South Turkmenistan", *East and West*, ISMEO, Vol. 42. No. 1, March 1992, pp. 105.

226. M. Shaki, "Dad", *Encyclopaedia Iranica*, Vol, VI, 1994, p. 544,

227. W. B. Henning, "Notes on the Inscription of Sapur", *Professor Jackson Memorial Volume*, P. 53: F. Grenet, "Observation sur les titers de Kirdir", *Studia Iranica*, tom 19, 1990, fasc. 1, p. 94.

228. R. Gyselen, "Note de glyptique sassanide les cachets personnels de l'ohrmazda-mogbed", *Etudes Irano-aryennes offertes a Gilbert Lazard*, ed. C.H. de Fouchecour and Ph. Gignoux, Association pour l'avancement des etudes iranienns, Paris, 1989, p. 136.

229. Humbach and Skjaervø, *op. cit.*, paragraph 32.

230. R. Gyselen, "Les sceaux des mages de l'Iran sassanide", *Au carrefour des religions Melanges offerts a Philippe Gignoux*, ed. R. Gyselen, Res Orientales, Vol. VII, Groupe Pour l'etude la civilisation du moyen-orient, Bures-sur-Yvette, 1995, p. 123.

231. M. Morony, "Mobadh", *Encyclopaedia of Islam*, Leiden 1987, p. 576.

232. Agathian, *The Histories*, II. 26. 5.

233. S. Shaked, "Administrative Functions of Priests in th Sasanian period", *Proceedings of the First European Conference of Iranian Studie*, Rome, 1990, p. 268.

234. N. Garsoian, *History of Ancient and Medieval Armenia*, Chapter III "The Marzpanate (428-652)", ed. R. Hovannisian, 1984, unpublished manuscript, p. 4.

235. Elishe, *History of Vardan and the Armenian War*, Harvard University press, Cambridge, Massachusetts, London, England, 1982, p. 60.

236. *Vichitakiha i Zadparam*, Bombay, 1964, XXXIII. 5, pp. 87; Ph. Gignoux and A. Tafazzoli, *Anthologi de Zadpram*, Association pour l'avancement des études Iraniennes, Paris, 1993, pp. 114-115.

237. M. Shaki, "Dadwar, Dadwarih", *Encyclopaedia Iranica*, Vol, VI, 1994, p. 557.

238. J. de Menasce, "Le protecteur des pauvres dans l'Iran sasanide", *Melanges Henri Masse*, Tehran 1963, p. 283.

239. *Pahlavi Rivayats*, 196; Sad-dar Nasr, XXII, 3.

240. *Arda Wiraz Namag*, XIX. 15.

241. J. de Menasce, *op. cit.*, pp. 282-287.

242. PH. Gignoux, "Problèmes d'interprétation historique et philologique des titres et noms propres sasanides", *Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae*, XXIV, Vol 1-4, 1976, p. 105.

243. Gyselen, *op. cit.*, 1989, p. 31.

۲۴۴. همان، ص ۵۹.

245. S. Shaked, "Some Legal and Administrative Terms", *Momumentum H. S. Nyberg II*, Acta Iranica, E. J. Brill, Leiden, 1975, p. 215.

۲۴۶. شاید اعتقاد دارد که این لقب افتخاری مخصوص موبدان فارس بود. همان، ص

۲۱۵-۲۱۶.

247. N. G. Garsoian, "Protecteur des Pauvres", *Revue des études arméniennes*, tome XV. 1981, p. 24; J. R. Russell, "Advocacy of the Poor The Maligned Sasanian Order", *Journal of the K. R. Cama Oriental Institute*, Bombay, 1986, p. 136.

248. For "driyoš" see W. Sundermann, "Commendatio pauperum", *Altorientalische Forschungen*, IV, Akademie-Verlag, Berlin, 1976, pp. 179-191, also M. Shaki, "An Appraisal of Encyclopaedia Iranica", vols II, and III", *Archiv Orientalni*, 59, 1991, p. 406.

249. S. Shaked, *The Wisdom of the Sasanian Sages*, Westview press, Boulder, Colorado, 1979, p. 57; see also passage 23, p. 13; passage 35, p. 15; passage 91, p. 37.

250. M. Macuch, "Sasanidische Institutionen in Fruh-Islamischer Zeit", *Transition Periods in Iranian History*, L'association pour l'avancement des etudes iraniennes, 1987, pp. 178-179.

251. Frye, *op. cit.*, 1973, pp. 84-85.

252. Gyselen, *La geographie administrative de l'empire sassanide*, p. 33.

253. *Pahlavi Texts*, ed. J. M. Jamasp-Asana, 1913, p. 157; J. C. Tavadia, "Sur Saxvan, A Dinner Speech in Middle persian", *Journal of Cama Oriental Institute*, vol. 29, 1935, 42f. and 63f.

۲۵۴. نامه تنسر، به تصحیح م. مینوی، تهران، ۱۳۱۱، صص ۵۷ و ۱۴۳.

255. M. L. Chaumont, "Andarzbad", *Encyclopaedia Iranica*, vol. II, 1987, p. 22.

256. Šabuhr I, *Ka, ba-ye Zardosht*, Line 33, Chaumont, *op. cit.*, p. 22.

257. *History of Lazar P' arpec'i*, Scholars Press, Atlanta Georgia, 1991, 88, 50 and 98.

۲۵۸. گزیده‌های زادسپرم، ص ۸۸.

259. A. Perikhanian, "Notes sur le lexique iranien et armenien", *Revue des Etudes Armeniennes*, Nouvelle serie, Tome V. Paris, 1968, p. 21.

260. Frye, *op. cit.*, 1973, pp. 84-85.

261. Gyselen, *La geographi administrative de l'empire sassanide*, p.112.

۲۶۲. همان، ص ۳۵-۳۶.

۲۶۳. مروج الذهب، ص ۲۴۰. شاید موبدان موبد همان وظائف قاضی القضاات را داشته است.

یادداشت‌های فصل سوم

۲۶۴. تاریخ بلعمی، ص ۱۱۵۲.

265. R. Göbl, "Sasanian Coins", *The Cambridge History of Iran*, Vol. 3(1) ed. E. Yarshater, Cambridge University Press, Cambridge, 1983, p. 332.

266. F. D. J. Paruck, lists some 253 mint marks, a higher number which is questionable, "Mint Marks on Sasanian and Arab-Sasanian Coins", *the Journal of the Numismatic Society of India*, Vol. V. part 1, June 1943, pp. 79-151; Göbl, states that there were about 100 mints, *op. cit.*, 332.

267. H. Malek, "The Coinage of the Sasanian King Kavad II, (AD628)", *The Numismatic Chronicle, the Royal Numismatic Society*, Vol. 155, 1995, pp. 119-129.

۲۶۸. ثعالبی، غرر اخبار ملوک الفرس، ترجمه فضائلی، تهران، انتشارات نقره، ۱۳۶۸، ص ۴۶۳.

۲۶۹. حمزه اصفهانی نام هجده برادر را ذکر کرده است: تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء، ترجمه شعار، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۸، ص ۵۸. سبنوس گزارش می‌دهد که ۱۴ فرزند خسرو دوم به تحریک اشراف و نجبا کشته شدند، ص ۱۰۹، نگاه کنید به: Malek, *op. cit.*, 1993, p. 120.

۲۷۰. گفته شده است طاعونی که در دوره او اتفاق افتاد، باعث مرگ بسیاری از نیروهای نظامی و نگهبانان شد: تاریخ بلعمی، تصحیح م. بهار، تهران، ۱۳۵۳، صص ۱۱۸۵-۱۱۸۶؛ و نیز فارس‌نامه ابن بلخی، چاپ زیر:

Ibn Balxi, *Farsname*, eds G. le Strang and R. A. Nicholson, Cambridge University Press, London, 1921, p. 108.

مسعودی گزارش می‌دهد که تنها در عراق نصف جمعیت تلف شدند: مروج الذهب و معادن الجواهر، ص ۲۷۴؛ طبری، تاریخ الرسل و الملوک، صص ۷۷۹-۷۸۰.

۲۷۱. تاریخ بلعمی، ص ۱۱۹۳.

۲۷۲. تاریخ بلعمی، ص ۱۱۹۵.

۲۷۳. تاریخ الرسل و الملوک، صص ۲۸۰-۲۸۱. فارس‌نامه، صص ۱۰۸-۱۰۹.

274. Sebeos, *History*, p. 113.

۲۷۵. بهرام چوبین نمونه مهمی است، نگاه کنید به:

T. Daryaee, "Religio-Political Propaganda on the Coinage of Xusrō II", *Journal of the American Numismatic Society*, Vol. 7, 1997, pp. 51-63.

۲۷۶. غرراخبار ملوک الفرس، ص ۴۶۵.

277. Hi. M. Malek, "A Survey of Research on Sasanian Numismatics", *The Numismatic Chronicle*, The Royal Numismatic Society, Vol. 153, 1993, pp. 229-25; for the different mints and Years of the succeeding rules see also M.I. Mochiri, *Etudes de numismatique sous les Sassanides et Arabe-Sassanides*, Vol. II, Tehran, revised edition, Leiden, 1983.

۲۷۸. در تابستان ۱۹۹۵م که من مشغول تحقیق در مرکز سکه‌شناسی آمریکا بودم، این سکه‌ها را آنجا دیدم.

۲۷۹. فارس‌نامه، ص ۱۰۹.

۲۸۰. برای اطلاع از نظر نویسندگان اروپایی در مورد شاه سرگردان، نگاه کنید به:

J. W. Bernhardt, *Itinerant Kingship and Royal Monasteries in Early Medieval Germany C. E. 930-1075*, Cambridge University Press, Cambridge, 1993.

و نیز نگاه کنید به:

H. C. Peyer, "Das Reisekönigtum des Mittelalters", in *Könige, Stadt und Kapital: Aufsätze zur Wirtschafts- und Sozialgeschichte des Mittelalters*, ed. L. Schmugge et al., Zurich, 1982, pp. 98-115.

۲۸۱. برای اطلاع از جذبه پادشاه سرگردان، نگاه کنید به:

C. Geertz, "Centers, Kings", and Edward Shils, ed. J. Ben-David and T. N. Clark, The University of Chicago Press, Chicago and London, 1977, pp. 150-177.

282. M. Hinds, "The First Arab Conquest in Fars", *Iran*, Vol. XXII, 1984, p. 39.

۲۸۳. ابوجعفر محمد بن جریر طبری، *تاریخ الرسل و الملوك*، ج ۴، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۶۳، ص ۲۵۴۵.

۲۸۴. بر طبق نظر هاینز وی در سال ۶۲۹-۶۳۰م / ۸ ه ق توسط پیامبر(ص) به

سمت حاکم بحرین منصوب شد.

۲۸۵. همان، ص ۴۱.

۲۸۶. طبری، همان، ص ۲۵۴۶.

۲۸۷. همان، ص ۲۵۴۷.

۲۸۸. همان، ص ۲۵۴۸.

۲۸۹. ابن بلخی گزارش آغاز فتوحات را کاملاً متفاوت ذکر کرده است. وی اظهار می‌دارد که علاء بن حضرمی، هرثمة بن جعفر البارقی را به فتح جزیره‌ای نزدیک فارس فرستاد. عمر بعد از شنیدن این خبر «خزم گشت و گفت این آغاز فتح پارس است» (فارس‌نامه، ص ۱۱۳). به هر حال، ممکن است این گزارش زیاد قابل اعتماد نباشد، زیرا زمان آن متأخر است.

۲۹۰. طبری، همان، ص ۲۸۲۷.

۲۹۱. همان، ص ۲۸۳۰.

۲۹۲. همان، صص ۲۸۳۰-۲۸۳۱.

۲۹۳. همان، ص ۲۸۳۱.

۲۹۴. همان، ص ۲۸۳۳.

۲۹۵. همان، ص ۲۸۶۳.

296. Baladhuri, *Futuh al-Buldan*, ed by M. J. de Goeje, Leiden, 1866.

این کتاب توسط آذرتاش آذرنوش به فارسی ترجمه شده است: فتوح البلدان، چاپ دوم، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۶۲، ص ۱۴۲.

۲۹۷. همان، ص ۱۴۴.

۲۹۸. همانجا.

۲۹۹. همان، ص ۱۴۵.

۳۰۰. همانجا.

۳۰۱. همان، ص ۱۵۶.

۳۰۲. همان، ص ۱۴۷.

۳۰۳. این عقیده که در منابع اسلامی آمده است و بر طبق آن ۴ مرزبان وجود داشته، هنوز هم مورد بحث است. نگاه کنید به:

Ph. Grignoux, "L'organisation administrative sassanide le cas du marzban", *Jerusalem Studies in Arabic and Islam* 4, 1984, pp. 1-29.

۳۰۴. ابن بلخی، فارس‌نامه، ص ۱۱۴.

۱۳۰ سقوط ساسانیان

۳۰۵. همانجا.

۳۰۶. همان، ص ۱۱۵.

۳۰۷. همان، ص ۱۱۶.

۳۰۸. همان، ص ۱۱۶.

۳۰۹. همانجا.

۳۱۰. همان، ص ۱۱۷.

۳۱۱. همانجا.

۳۱۲. ST, ART, D, BYŠ بدون شک شناسایی شده‌اند:

R. Gyselen, "Ateliers monetaires et cachet sasanides", *Studia Iranica*, Tome 8, fasc. 2, 1979, p. 210.

۳۱۳. محل این ضربخانه مورد اختلاف است و به مکان‌های متعددی نسبت داده شده، و میچنر معتقد است ضربخانه NIHC در تیسفون در ایالت آسورستان قرار داشته است. نگاه کنید به:

"Mint Organization in the Sassanian Empire", *The Numismatic Circular*, Vol. LXXXVI, No. 9, September 1978, Sink & Son LTD, London, p. 473.

گیزلن آن را با نام وه - از امید - کواد که در دوره اسلامی به ارجان مشهور شده، شناسایی کرده است. نگاه کنید به:

"Ateliers Monetaires", p. 210.

نتیجه‌گیری وی بر اساس نوشته مهری بوده که نام سه شهر استخر، بیشاپور، و وه - از - امید - کواد که در فارس واقع‌اند، در آن حک شده است. نگاه کنید به:

Gyselen, *La geographie administrative de l'empire Sassanide*, Res orientales, Peeters, Leuven, 1993.

برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به همان کتاب، ص ۶۲ و برای مهرها به همان کتاب، ص ۱۱۲. مشیری VSP را برای علامت شهر وِسپ شاذ خسرو در ماد دانسته است. نگاه کنید به:

Etudes de numismatique iranienne sous les Sassanides et Arabe-Sassanides, Vol. II, Tehran, Leiden, 1982, p. 545.

مورتمان وسلوود عقیده دارند که نیوشاپور در خراسان واقع شده است. نگاه کنید به:

D. Sellwood, *An Introduction to Sasanian Coins*, Spink & Son Ltd,

London, 1985, p. 49.

نظر می‌چیز کاملاً غیرقابل قبول است. نظر مشیری نیز بی‌درنگ باید رد شود، چون در کوتاه نوشت نام ضربخانه، آخرین حرف P نیست. مَلِک شک دارد که وه‌ازا-مِد-کواد (اَزْجان) آنچنان شهر مهمی در دوره ساسانیان بوده باشد که به ضرب فراوان سکه‌ها بپردازد. نگاه کنید به:

H. M. Malek, "Sasanian Numismatics", *The Numismatic Chronicle*, London, 1993, p. 90.

من شخصاً شباهت‌هایی بین سکه‌های عرب - ساسانی ضربخانه وه - از - اَمِد - کواد با سایر ضربخانه‌های فارس را که توسط مایکل بیتس مشخص شده، دیده‌ام که نشان می‌دهد نظر گیزلن درست است. نیوشاپور کمتر مورد قبول به نظر می‌رسد. نگاه کنید به:

S. Tyler-Smith, "Sasanian Mint Abbreviations", *The Numismatic Chronicle*, Vol. 143, London, 1983, pp. 244-245.

314. #578, #584, #585 for SK; #582 for BN, Joel L. Malter & Company, INC. Classical Numismatics, *Auction 55, Ancient Greek Coins, Including Parthian, Sasanian, Elam and Persis*, November 7, 1993.

مجموعه ANS برای BBS، BN و SK تواریخ متعددی دارد.

315. F. D. J. Paruck, "Sasanian and Arab-Sasanian Mint-Marks", *Journal of the Numismatic Society of India*, Bombay, Vol. V. Part I, 1943, Pl. XXXI, 3, p. 495,

۳۱۶. همان، ص ۹۷.

۳۱۷. همان، ص ۱۰۳.

۳۱۸. همانجا.

۳۱۹. همان، ص ۱۲۳.

۳۲۰. همان، ص ۱۱۶.

۳۲۱. همانجا.

۳۲۲. همانجا.

323. S. Tyler-Smith, "Coinage in the Name of Yazdgerd III (632-651) and the Arab Conquest of Iran", *paper Delivered at Tubingen*, September 1993.

زمانی که در تابستان ۱۹۹۵م در نیویورک بودم، به لطف دکتر بیتس توانستم اوراق

موسسه سکه‌شناسی آمریکا را مشاهده کنم.

۳۲۴. بیتس رونوشتی از این نسخ خطی را در اختیارم قرار داد:

The Coinage of Fars Province, Iran, 650-705 CE, August 3, 1995; S. Album and M. Bates "Coins and Coinage", *Encyclopaedia Iranica*, Vol. VI, 1995, p. 17.

325. With the exception of 26/37 Hijra; year 30/41 Hijra with lillah; 31/42 hijra has also Abd Allah for the first time.

326. Michael Morony, "Arab Conquest of Iran", *Encyclopaedia Iranica*, Vol. II, ed. Ehsan Yarshater, Routledge & Kegan Paul, London and New York, 1987, pp. 203-204,

327. Martin Hinds, "The First Arab Con quest in Fars", *Iran*, Uournal of the British Institute of Persian Studies, Vol. XXII, 1984, p. 49.

۳۲۸. در صورتی که تاریخ ذکر شده در بلاذری را در مورد فتح اردشیر خورّه (۱۹هـ. ق) به حساب بیاوریم، این مطلب درست به نظر می‌رسد.

329. S. Tyler-Smith, *op. cit.*

330. Malek Iradj Mochiri, "Garmkirman: A Sasanian and Early Islamic Mint in Kirman Province", *Numismatic Chronicle*, 1985, pp. 109-122.

331. S. Tyler-Smith, *op. cit.*, part 3, p. 32.

332. H. M. Malek, "A Survery of Research on Sasanian Numismatics", *The Numismatic Chronicle*, Vol. 153, 1993, p. 240.

م. بیتس اعتقاد دارد سکه‌هایی که پس از مرگ یزدگرد سوم، به نام او ضرب شده، برای یادآوری حسرت‌بار گذشته ساخته شده‌اند. نگاه کنید به: "Coins and Coinage", p. 18.

333. Morony, "Arab Conquest", 1984, p. 207.

یادداشت‌های فصل چهارم

334. R. Curiel & R. Gyselen, Une collection the monnaies de cuivre Arab Sasanides, *Studia Iranica*, Cahier 2, Paris, 1984, p. 1.

335. I. Lapidus, *A history of Islamic Societeis*, Cambridge University

Press, Cambridge, 1985, p. 58.

۳۳۶. کوریل و گیزلن اعتقاد دارند که این، یک نوشته (شعار) است. نگاه کنید به: همان، ص ۴.

337. Curiel & Gyselen, *op. cit.*, p. 5. M.

بیتس اظهار می‌دارد که این تعبیر توسط سایر نویسندگان پذیرفته شده است.

۳۳۸. همان، ص ۳۳.

۳۳۹. همان، ص ۲۵.

340. H. Kennedy, *The Prophet and the Age of the Caliphate*, Longman, London and New York, 1986, p. 117.

341. M. I. Mochiri, *Arab-Sasanian Civil War Coinage*, Paris, 1987, p. 61.

۳۴۲. همان، ص ۵۹.

۳۴۳. همان، ص ۷۳.

۳۴۴. همان، ص ۷۰.

۳۴۵. همان، ص ۷۱.

346. Curiel and Gyselen, *op. cit.*, p. 68.

347. T. Olsson, "The Apocalyptic Activity. The Case of Jamasp Namag", *Apocalypticism in the Mediterranean World and the Near East*, ed. D. Hellholm, J. C. B. Mohr, Tubingen, 1983, p. 31.

348. Paul J. Alexander, "Medieval Apocalypses as Historical Sources", *The American Historical Review*, Vol. LXXIII, Number 4, April (1968), pp. 997-1018.

۳۴۹. همان، ص ۹۹.

۳۵۰. همان، ص ۱۰۰۲.

۳۵۱. برای مرور کلی دربارهٔ ادبیات مربوط به پایان جهان، رجوع کنید به نظر کوهن که طرفدار نظریهٔ خانم مری بویس دربارهٔ اصالت ادبیات آخرالزمانی زردشتی است. نگاه کنید به:

N. Cohn, *Cosmos, Chaos and the World to Come, The Ancient Roots of Apocalyptic Faith*, New Haven and London, 1993.

ژینیو این نظریه را مورد انتقاد قرار می‌دهد و معتقد به نظریهٔ کتاب مقدس است. وی

معتقد است که این نظریه در متون پهلوی، از سنت‌های یهودی - عیسوی پیروی کرده است. نگاه کنید به:

Ph. Gignoux, "L'apocalyptique iranienne est-elle vraiment la sources d'autres apocalypses? *Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae*, Vol. 31, 1988, p. 76.

ویدنگرن نظریه ژینیو را رد کرده است. وی معتقد به اصالت ادبیات مربوط به پایان جهان زردشتی است. نگاه کنید به:

G. Widengren, "Les quatre ages du monde", *Apocalyptique iranienne et dualism qoumranien*, Paris, 1995, pp. 52-53.

۳۵۲. برای ارزیابی متون و تردید در مورد اصالت آنها، نگاه کنید به:
M. Boyce, "On the Antiquity of Zoroastrian apocalyptic", *Bulletin of School of Oriental and African Studies*, Vol, XLVII, part i, 1984, pp. 57-76.

۳۵۳. این ترجمه بر اساس دو نسخه زند بهمن یسن است. نگاه کنید به: DH and

TD2

همچنین، نگاه کنید به:

B. T. Anklesaria, *Zand-i Vohuman Yasn and Two Pahlavi Fragments*, Bombay, 1957, pp. 17-18.

آخرین و بهترین ترجمه این کتاب:

Carlo G. Cereti, *The Zand i Wahman Yasn, A Zoroastrian Apocalypse*, Istituto Italiano per il Medio ed Estremo Oriente, Rome, 1995, Chapter 4. 2, p. 153.

354. M. Sharon, "Khidaš", *Encyclopaedia of Islam*, Second Edition, Leiden, 1986, pp. 1-3.

355. J. David-Weill, "Alam", *The Encyclopaedia of Islam*, Second Edition, Leiden, 1960, p. 349.

356. G. H. Yusofi, "Abu Moslem' Abd-al-Rahman b. Moslem Korasani", *Encyclopaedia Iranica*, London, 1985, p. 341; Amoreti, "Sects and Heresies", *The Cambridge History of Iran*, Vol. 4, ed. R. N. Frye, Cambridge University Press, Massachusetts, 1975, p. 513.

357. Ph. Gignoux, "Nouveaux regards sur l'apocaly- ptique Iranienne", *Academie des inscriptions & belles-lettres*, Paris, Avril-Juin 1986, pp. 339-340; *idem.*, "Sur l'inexistence d'un Bahman Yasht avestique", *Journal of Asian and African Studies*, No. 21, Tokyo, 1986, p. 59; *idem.*, "Apocalypses et voyages extra-terrestres dans l'iran mazdeen", *Apocalypses et voyages dans l'au-dela*, ed. C. Kappler, Paris, 1987, p. 359.

358. I. Mélikoff, *Abu Muslim le Porte Hache du khorassan dans la tradition epique Turco-Iranienne*, Librairie d'amerique et d'orient, Paris, 1962.

359. H. Ringgren, "Some Religious Aspects of the Caliphate", *The Sacral Kingship Contributions to the Central Theme of the VIIIth International Congress for the History of Religions*, (Rome, April 1955), Leiden, 1959, p. 734.

360. *Zand i Wahman Yasht*, Chapter 4. 5-8, p. 153.

361. H. W. Bailey, "To The Zamasp-Namak, II", *Bulletin of the School of the Oriental and African Studies*, Vol. VI, 1930, p. 581; Messina, *op. cit.*, p. 70.

362. Ringgren, *op. cit.*, pp. 743-744.

۳۶۳. همان، ص ۷۴۴.

364. G. Dumezil, *L'ideologie tripartie des Indo-Europeens*, Bruxelles, 1958, p. 26; L. Gerschel, "Couleur et teinture chez divers peuples indo-europeens", *Annales*, Mai-Juin, Paris, 1966, p. 631.

365. Yusofi, *op. cit.*, p. 343.

366. W. Madelung. *Religious Trends in Early Islamic Iran*, ed. E. Yarshater, No. 4, Mazda Publishers, Costa Mesa, 1988, p. 2.

367. B. Spuler, *The Age of the Caliphs*, Princeton University Press, New Jersey, 1995, p. 55.

۳۶۸. فرضیهٔ شیدر هنوز هم بهترین توضیح در بارهٔ اصل این واژه است. بر طبق نظر او «تازیگ» در فارسی میانه از نام «طی»، یکی از قبایل عرب گرفته شده است. نگاه کنید به:

"Turkische Namen der Iranier", *Die Welt des Islam*, Berlin, 1941, pp.

1-32: J. Tavadia's review of P. B. Vachh: Firdousi and the Shahnama, A Study of the Great Persian Epic of the Homer of the East, *Zeitschrift der Deutschen Morgenlandischen Gesellschaft*, Band 102, Heft 2, 1952, p. 384.

برای بررسی فرضیه‌های مختلف درباره «تازیگ»، نگاه کنید به:

W. Sundermann, "An Early Attestation of the Name of the Tajiks", *Medioiranica, Proceedings of the International Colloquium Organized by the Katholieke Universiteit Leuven from the 21th to the 23 of May 1990*, eds. W. Skalmowski & A. Van Tonderloo, Uitgeverij Peeters, Leuven, 1993, pp. 163-172.

369. Ph. Gignoux, "Nouveaux regards sur l'apocalyptique iranienne", p. 340; idem., "Sur l'inexistence d'un Bahman Yasht avestique", p. 61; idem., "Apocalypses et voyages extra-terrestres dans l'Iran mazdeen", pp. 359-360.

370. Anklesaria, *op. cit.*, pp. 45-47; Cereti, *op. cit.*, pp. 160.

۳۷۱. چرتی، همان، ص ۱۹۹.

372. Ph. Gignoux, "Sur l'inexistence", p. 61; idem., "Nouveau regards", p. 340.

373. G. H. Sadighi, *Les Mouvements religieux Iraniens au II^{eme} et au III^{eme} siecles de l'hegire*, Paris, 1938, p. 108; p. B. Scarcia Amoretti, "Sects and Heresies", *The Cambridge History of Iran*, vol. IV, ed. R. N. Frye, Cambridge, 1975, p. 514.

۳۷۴. طبری، تاریخ الرسل والملوک، حوادث سال ۲۲۳ هـ ق، نیویورک، ۱۹۹۱ م، ص

۹۵.

۳۷۵. همان، حوادث سال ۲۱۸ هـ ق، ص ۳.

۳۷۶. مسعودی، التنبيه و الاشراف، تهران، ۱۳۶۵، صص ۱۵۲-۱۵۳.

377. Le Strange, *The Lands of the Eastern Caliphate*, Tehran, 1985, pp. 128-129.

378. Madelung, *op. cit.*, p. 2.

379. *The Persian Rivayats of Hormazyar Faramarz and Others*, ed. B.

یادداشت‌ها ۱۳۷

N. Dhabhar, Bombay, 1932, p. 479.

۳۸۰. همان، ص ۴۷۹.

۳۸۱. طبری، ص ۹۳.

۳۸۲. همان، ص ۹۵.

یادداشت نتیجه

383. C. E. Bosworth, "The Heritage of Rulership in Early Islamic Iran and the Search for Dynastic Connections with the past", *Iranian Studies*, Vol. XI, 1983, pp. 7-34.

تبرستان
www.tabarestan.info

کتابنامه

الف) فارسی و عربی

آموزگار، ژاله، «ادبیات زردشتی به زبان فارسی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، سال ۱۷، شماره ۲، دی - اسفند ۱۳۴۸.

_____ و احمد تفضلی، زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن، تهران: معین، ۱۳۷۳.

ابن بلخی، فارس نامه، تصحیح گای لسترنج و رینولد آلن نیکلسون، کیمبریج، ۱۹۲۱ م.

ابن حوقل، ابوالقاسم محمد، صورة الأرض، تحقیق کرامرس، ۲ ج، لیدن، ۱۹۳۸-۱۹۳۹ م.

ابن قتیبه دینوری، ابو محمد عبدالله، عیون الأخبار، قاره، [بی تا].

اصطخری، ابواسحق ابراهیم، مسالك و ممالك، ترجمه فارسی قرن پنجم / ششم

هجری، به اهتمام ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.

بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، تهران:

سروش، ۱۳۶۴.

بلعمی، ابوعلی محمد، تاریخ بلعمی، تصحیح محمدتقی بهار (ملک الشعرا)، به

کوشش محمد پروین گنابادی، تهران، ۱۳۵۱.

- بیات، عزیزالله، شناسائی منابع و مآخذ تاریخ ایران، ج ۱، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- بیرونی، ابوریحان، آثارالباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- تاریخ سیستان، تصحیح محمدتقی بهار (ملک الشعرا)، تهران، ۱۳۱۴.
- ثعالبی مرغنی، حسین، غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، تحقیق زُتنبُگ، پاریس، ۱۹۰۰م.
- حدودالعالم من المشرق الى المغرب، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: طهوری، ۱۳۶۲.
- حمزه اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهان (تاریخ سنی ملوک الأرض و الأنبیاء)، ترجمه جعفر شعار، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- دینوری، ابوحنیفه، الأخبار الطوال، لیدن، ۱۸۸۸م.
- زرین کوب، عبدالحسین، دو قرن سکوت، تهران، ۱۳۷۵.
- صد در نثر و صد در بندش، به کوشش ب. ن. دها بهار، بمبئی، ۱۹۰۹م.
- صفا، ذبیح الله، حماسه سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۹.
- طبری، ابوجعفر محمد، تاریخ الرسل و الملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۳۸۷ق/ ۱۹۶۷م.
- عهد اردشیر، تحقیق احسان عباس، بیروت، ۱۹۶۶م.
- فردوسی، شاهنامه (متن انتقادی)، ۹ج، تصحیح زیر نظر ی. ا. برتلس، ع. نوشین و ع. آذر، مسکو، ۱۹۶۳-۱۹۷۱م.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، توضیح الملل (ترجمه الملل و النحل)، ۲ج، تحریر مصطفی بن خالقداد هاشمی عباسی، تصحیح سید محمدرضا جلالی نائینی، تهران: اقبال، ۱۳۵۸.
- قمی، حسن بن محمد بن حسن، تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، تصحیح سیدجلال الدین طهرانی، تهران: توس، ۱۳۶۱.
- کولسنیکف، آ. ای، ایران در آستانه یورش تازیان، ترجمه م. ر. یحیایی، تهران: آگاه، ۱۳۵۵.
- لسترینج، گای، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
- مسعودی، ابوالحسن علی، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- _____، مروج الذهب و معادن الجواهر، ۲ج، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران:

- بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
- مشکوتی، نصرت‌الله، فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران، تهران: سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران، تهران، ۱۳۴۵.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ۲ ج، ترجمه علینقی منزوی، تهران، ۱۳۶۱.
- نامه تنسر، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۱۱.
- نرشخی، ابوبکر محمد، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد قباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح مدرس رضوی، تهران: توس، ۱۳۶۳.
- یعقوبی، ابن واضح، البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.

ب) لاتینی و فارسی میانه

منابع اصلی:

- Agthias, *The Histories*, translation and introduction by J. D. Frendo, Berlin, 1973.
- B. T. Anklesaria, *Zand-i Vohuman Yasn and Two Pahlavi Fragments*, Bombay, 1957.
- _____, *Vichitakiha-i Zadspram*, Bombay, 1964.
- Babylonian Talmud*, translated and edited by I. Epstein, 35 Vols. London, 1935-1948.
- E. A. W. Budge, *The Book of Governors*, 2 Vols., London, 1932.
- C. G. Cereti, *The Zand i Wahman Yasn. A Zoroastrian Apocalypse*, Istituto Italiano per il Medio ed Estremo Oriente, Rome, 1995.
- Chronicon Paschale 284-628 AD*, translated by Michael Whitby and Mary Withby, Liverpool University Press, 1989.
- Elishe, *History of Vardan and The Armenian War*, Harvard University Press, Cambridge, Massachusetts, London, England, 1982.
- Eusebius, *Ecclesiastical History*, translated by R. Payne Smith, Oxford, 1860.
- Ph. Gignoux A. Tafazzoli, *Anthologie de Zadspram*, Association pour

l'avancement des etudes Iraniennes, Paris, 1993.

O. Hansen, *Die mittelpersischen papyri der Papyrussammlung der staatlichen Museen zu Berlin*, Verlag der Akademie der Wissenschaften in kommission bei Walter de Gruyter U. Co., Abhandlungen der perussischen Akademie der Wissenschaften, Jahrgang 1937, philosophisch-historische Klasse, Nr. 9.

G. Hoffmann, *Auszuge aus syrischen Akten persischer Martyrer*, Leipzig, 1880.

H. Humbach and P. O. Skjaervø, *The Sassanian Inscription of Paikuli*, Dr. Ludwig Reichert Verlag, Wiesbaden, 1983.

History of Lazar P'arpec'i, edited and translated by R. Thomson, Scholars Press, Atland Georgia, 1991.

J. Markwart, *Eranshahr nach der Geographie des Ps. Moses Xorenac'i*, Weidmannsche Buchhandlung, Berlin, 1901.

———, *A Catalogue of the Provincial Captials of Eranshahr*, ed G. Messina, Pontifico Istituto Biblico, Roma, 1931.

Moses Khorenats'i, History of the Armenians, Cambridge, Cambridge Massechussets, 1978.

T. Nöldeke, *Die von Guidi Herausgegebene syrische Chronik ubersetzt und commentiert*, Sitzungsberichte der Akad. Der Wiss., phil. Cl., Vienna, 1893.

Pahlavi Texts, ed. Jamasp ji Dastur Minocher ji Jamasp-Asana, Bombay, National Librery of Iran, Tehran, reprint, 1992.

Pazand Texts, Collected and collated by Ervad Edalji Kersaspji Antia, Duftur Ashkara Press, Bombay, 1909.

The Persian Rivayats of Hormazyar Faramarz and Others, ed. B. N. Dhabhar, Bombay, 1932.

M. Polo, *The Travels*, penguin Classics, New York, 1958.

Sebeos' History, translated by Robert Bedrosian, Sources of the Armenian Tradition, New York, 1985.

The Seventh Century in the West-Syrian Chronicles, introduced, translated and annotated by Andrew Palmer, Liverpool University Press, 1993.

S. Shaked, *The Wisdom of the Sasanian Sages*, Westview Press, Boulder, Colorado, 1979.

The History of Theophylact Simocatta, An English Translation with Introduction and Notes, translated by Michael Whitby and Mary Whitby, Oxford, 1986.

D. Weber, «Pahlavi und Ostraca, (Stand der Forschung)», *Middle Iranian Studies, Proceedings of the International Symposium Organized by the Katholieke Universiteit Leuven from the 17th to the 20th of May 1982*, eds. W. Skalmowski and A. Van Tongerloo, Uigeverij Peeters, Leuven, 1984, pp. 25-43.

—————, *Ostraca Papyri und Pergament*, Corpus Inscriptionum Iranicarum, Part III Pahlavi Inscriptions, Vol. IV Ostraca and Vol. Papyri, School of Oriental and African Studies, London, 1992.

E. W. West, «The Pahlavi Inscriptions at Kanheri», *Indian Antiquary*, Nov. 1880, pp. 265-268.

منابع سکه‌شناسی

S. Album, "The Coinage of Iran under Early Arab Rule Based on «Basran and Kufan Affiliations Reflected by the Early Arab Sasanian Silver Coinage»", *Paper delivered at Tubingen*, September 1993, with historical and other notes by Michael L. Bates.

————— & M. Bates, *The Coinage of fars Province, Iran, 650-705 CE*, unpublished manuscript, The American Numismatic Society, New York, 1995.

M. Bates, «Islamic Numismatics» *Middle East Studies Association Bulletin*, xii no. 2, May 1978, pp. 1-16; xii, no. 3, Des. 1978, pp. 2-18; xiii, no. 1, July 1979, pp. 3-12; xiii, no. 2, Dec. 1979, pp. 1-9.

————— , «Arab-Sasanian Numismatics», *Encyclopaedia Iranica*, Vol. II, ed. Ehsan Yarshatèr, Mazda Publishers, New York, 1984, pp. 225-259.

————— , «History, Geography and Numismatics in the First Century of Islamic Coinage», *Revue Suisse de Numismatique*, Vol. 65, 1986, pp. 231-262.

————— , «The Coinage of Iran under Early Arab Rule, Based on Basran and Kufan Affiliations Reflected by the Early Arab Sasanian Silver Coinage», Comments on the paper Delivered by Stephen Album at Tubingen, September 1993.

————— , *The Coinage of Fars Province, Iran, 650-705 CE*, Unpublished Manuscript, 1995.

J. L. Malter, *Classical Numismatics, Auction 55, Ancient Greek Coins, Including Parthian, Sasanian, Elam and persis, November 7, 1993*.

T. Daryaei, "Religio-political propaganda on the Coinage of Xusro II", *Journal of the American Numismatic Society*, Vol. 7. 1997, pp. 51-63.

R. Gobl, "Sasanian Coins" *The Cambridge History of Iran*, Vol. 3(1), ed. E. Yarshater, Cambridge University Press, Cambridge, 1983, pp 322-342. .

F. Gurent, "Deux notes a propos du monnayage de Xusro II", *Revue de Numismatique*, tome CXL, 1994.

R. Gyselen, "Ateliers monétaires et cachets sasanides", *Studia Iranica*, tome 8, fasc. 2, 1979, pp. 189-209.

H. Gaube, *Arabosasanidische Numismatic*, Handbucher der mittelasiatischen Numismatik II, Bruaswich, 1973.

S. Lane-Poole, *Catalogue of the oriental Coins in the British Museum*, 10 Vols., London, 1875,-1890.

N. M. Lowick, *The Coins and Monumental Inscriptions*, The British Institute of Persian Studies, Siraf XV, 1985.

H. M. Malek, "A Survey of Research on Sasanian Numismatics", *The*

Numismatic Chronicle, Vol. 153, London, 1993, pp. 227-269.

—————, "The Coinage of the Sasanian King Kavad II (AD628)", *The Numismatic Chronicle*, The Royal Numismatic Society, Vol. 155, 1995, pp. 119-129.

J. Mitchner, "Mint Organization in the Sasanian Empire", *The Numismatic Circular*, Vol. LXXXVI, No. 9, September (1978), Spink & Son LTD, London, p. 473-475.

M. I. Mochiri, *Arab-Sasanian Civil War Coinage*, Paris, 1987.

—————, "Garmikirman: A Sasanian and Early Islamic Mint in Kirman Province", *Numismatic Chronicle*, Vol. 145, 1985, pp. 109-122.

A. B. Nikitin, "Middle Persian Ostraca from South Turkmenistan", *East and West*, ISMEO, Vol. 42, No. 1, March, 1992, pp. 101-126.

F. D. J. Paruck, "Mint-Marks on Sasanian and Arab-Sasanian Coins", *The Journal of the Numismatic Society of India*, Vol. V, part I, June 1943, pp. 79-151.

D. Sellwood, *An Introduction to Sasanian Coins*, Spink & Sons Ltd., London, 1985.

S. Tyler-Smith, "Sasanian Mint Abbreviations", *The Numismatic Chronicle*, Vol 143, London, 1983, pp. 240-247.

—————, "Coinage in the Name of Yazdgerd III (632-651AD) and the Arab Conquest of Iran", *Paper Delivered at Tubmgen*, September 1993, unpublished manuscript, pp. 1-46.

J. Walke, *A Catalogue of Muhammadan Coins in the British Museum*, (Arab Sasanian Coins), London, 1941.

منابع دست دوم

N. Adonts, *Armenia in the Period of Justinian, The Political Conditions Based on the Naxarar System*, Calouste Gulbenkian Foundation, Lisbon, 1970.

P. J. Alexander, "Medieval Apocalypses as Historical Sources", *The*

American Historical Review, Vol. LXXIII, Number 4, April, 1968, pp. 997-1018.

G. Amoreti, "Sect and heresies", *The Cambridge History of Iran*, Vol. 4, ed. R. N. Frye, Cambridge University Press, Massachusetts, 1975, pp. 481-519.

M. Azarnoush, "Excavations at Hajiabad, 1977 First Preliminary Report", *Iranica Antiqua*, XVIII, E. J. Brill, Leiden, 1983, pp. 159-176.

_____, "A New Sassanian Temple in Eastern Fars", *Iranica Antiqua*, Vol. XIX, E. J. Brill, Leiden, 1984, pp. 167-200.

_____, "Mil-e Naqarah Hanah, a Complex of two Cahar-Taqs in eastern Fars", *Archaeologia Iranica et Orientalis, Miscellanea in Honorem Louis Vanden Berghe*, eds. L. de Meyer & E. Haerinck, Vol II, Peeters, Leuven, 1989, pp. 650-662.

M. Azizi, *La domination arabe et l'épanouissement du sentiment national en Iran*, Paris, 1938.

J. W. Bernhardt, *Itinerant Kingship and Royal Monasteries in Early Medieval Germany. c. 936-1075*, Cambridge University Press Cambridge, 1993.

M. Back, *Die Sassanidischen Staatsinschriften, Studien zur Orthographie und Phonologie des Mittelpersischen der Inschriften Zusammen mit einem etymologischen Index des mittelpersischen Wortgutes und einem Textcorpus der Behandelten Inschriften*, Acta Iranica 18, E. J. Brill, Leiden, 1978.

E. Benveniste, *Indo-European Language and Society*, Faber and Faber Limited, London, 1973.

F. de Blois, "Middle-Persian Funerary Inscriptions from South-Western Iran", *Medioiranica. Proceedings of the International colloquium organized by the Katholieke Universiteit Leuven from the 21th to the 23 of May 1990*, Uitgeverij Peeters en Department Orientalistik, Leuven, 1993, pp. 29-43.

_____, "The Middle-Persian inscription from Constantinople",

Studia Iranica, 19, 1990, pp. 209-218.

C. E. Bosworth, "The Heritage of Rulership in Early Islamic Iran and the Search Dynastic Connections with the past", *Iranian Studies*, vol. XI, 1983, pp. 7-34.

—————, *Sistan under the Arabs from the Islamic Conquest to the Rise of the Saffarids (30-250 651-864)*, ISMEO, Centro di Studi e Scavi Archeologici in Asia, Reports and memoirs XI, Rome, 1968.

M. Boyce, "Middle Persian Literature", *Handbuch der Orientalistik, Iranistik*, Literatur, E. J. Brill, Leiden-Koln, 1968, pp. 32-65.

—————, "On the Antiquity of Zoroastrian Apocalyptic", *Bulletin of School of Oriental and African Studies*, Vol. XL, VII Part, 1984, pp. 57-76.

J. A. Brinkaman, *A Political History of post-(Cassite Babylonia)*, (1158-722 B. C.), Rome, 1968.

S. Brock, "Syrian Sources for Seventh-Century History", *Byzantine and Modern Greek Studies*, Vol. 2, 1979, pp. 17-36.

A. Christensen, *L'Iran sous les Sasanides*, Ejnar Munksgaard, Copenhagen, 1944.

G. Clauson, "Al-Xwarazmi on the people of Central Asia", *JRAS*, 1965, pp. 1-12.

N. Cohen, *Cosmos, Chaos and the World to Come, The Ancient Roots of Apocalyptic Faith* New Haven and London, 1993.

R. Curiel, "Monnaies arabo-sasanides, I II III", *Revue Numismatique*, Vie serie tome IX, 1967, pp. 321-328; pp. 61-69.

————— & R. Gyselen, *Une Collection de monnaies de cuivre Arab-Sasanides*, *Studia Iranica*, Cahier 2, Paris, 1984.

M. Dandamaev & V. G. Lukonin, *The Culture and Social Institutions of Ancient Iran*, Cambridge University Press, Cambridge, 1989.

E. C. Davar, "A Glimpse into Iran after the Arab Conquest", in *A. V. W. Jackson Memorial Volume*, Bombay, 1954, pp. 149-161.

F. M. Donner, *The Early Islamic Conquests*, Princeton University Press, Princeton, New Jersey, 1981.

G. Dumezil, *L'ideologie tripartite Indo-Europeens*, Bruxelles, 1958,

B. Faravashi, "Les causes de la chute des Sassnides", in *La Persia nel medioevo*, Rome 1971, pp. 477-484.

R. N. Frye, "Notes on the Early Sassanian State and Church", *Estratto di Studi Orientalistici in Onore di Giorgio Levi della Vida*, Vol. 1, Roma, Istituto per l' Oriente Viale D Lubin, 2. 1956, pp. 413-335.

———, *The Heritage of Persia*, World Publishing Company, Cleveland and New York, 1963.

———, "The Persepolish Middle Persian Inscription from the Time of Shapur II", *Acta Orientalia*, Vol. XXX, 1966, pp. 83-94.

———, "Funerary Inscriptions in Pahlavi from Fars", *W. B. Henning Memorial Volume*, Asia Major Library, Lund Humphries, London, 1970, pp. 152-156,

———, *Sasanian Remains from Qasr-Ī Abu Nasr*, ed. R. N. Frye, Harvard University Press, Combridge, Massachusetts, 1973.

———, "Sasanian Numbers and Silver Weighs", *Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain & Ireland*, 1973, no. 1, pp. 2-11.

———, *The Golden Age of Persia*, The Arabs in the East, Weidenfeld, 1973.

———, "Methodology in Iranian History", *Neue Methodologie in der Iranistik*, ed. R. N. Frye, Otto Harrassowitz, Wiesbaden, 1974, pp. 57-69.

———, *The History of Ancient Iran*, C. H. Beck'sche Verlagsbuchhandlung, Munchen, 1984.

F. Gabrieli, *Muhammad and the Conquests of Islam*, Braunschweig, New York, 1968.

N. G. Garsoian, "Protecteur des Pauvres", *Revue des etudes armenienne*, tome XV, 1981, pp. 21-32.

_____, *History of Ancient and Medieval Armenia*, Chapter III, "The Marzpanate (428-652)", ed. R. Hovannisian, 1984, unpublished manuscript.

H. Gaube, *Iranian Cities*, New York University press, New York, 1979.

D. J. Geanakoplos, *Byzantium, Church, Society, and Civilization seen through Contemporary Eyes*, University of Chicago Press, Chicago, London, 1984.

C. Geertz, "Centers, Kings, and Charisma Reflections on the Symbolics of Power", eds. J. Ben-Davi and T. N. Clark, *Culture and its Creators in Honor of Edward Shils*, The University of Chicago Press, Chicago and London, 1977, pp. 150-171.

R. Ghirshman, *Bichapour*, Vol. I, Librairie orientaliste Paul Geuthner, Paris, 1971.

_____, *Bichapour*, Vol. II, Librairie orientaliste Paul Geuthner, Paris, 1971.

Ph. Gignoux, "Nouveaux toponymes sassanides", *Journal Asiatique*, 1974, fascicles 3 & 4, 1974, pp. 299-304.

_____, "Problemes d'interpretation historique et philologique des titres et noms propres Sasanides", *Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae*, XXIV, Vol. 1-4, 1976, pp. 107-112.

_____, "Problemes de distinction et de priorite des sources", *Prolegomena to The Sources on the History of pre-Islamic Central Asia*, ed. J. Harmatta, Budapest, 1979, pp. 137-141.

_____, "Sceaux chretiens d'epoque sasanide", *Iranica Antiqua*, Vol. XV, E. J. Brill, Leiden, 1980, pp. 299-314.

_____ & L. Klaus, "Les formulas des sceaux sasanides et islamiques continuite ou mutation?", *Studia Iranica*, Tom II, 1982, pp. 122-153.

_____ & Gyselen, *Sceaux sasanides de diverses collections privees*,

Editions peeters, Leuven, 1982.

—————, "Les quatre regions administratives de l' Iran sasanide et la symboliques des nombres trois et quatre", *AION*, 44, pp. 555-572.

—————, "Pour une nouvelle histoire de l'Iran sasanide", *Middle Iranian Studies, Proceedings of the International Symposium Organized by the Katholieke Universiteit Leuven from 17th to the 20th of May 1982*, eds, W. Skalmowski and A. Vam Tongerloo, Uitgeverij Peeters, Leuven, 1984, pp. 253-262.

—————, "Elements de Prosopographie II Les possesseurs de coupes Sasanides", *Studia Iranica*, 1984, pp. 19-40.

—————, "L'organisation administrative sasanide; le cas du marzban", *Jerusalem Studies in Arabic and Islam*, Vol. 4, 1984, pp. 1-29.

—————, "Nouveaux regards sur l'apocalyptique iranienne", *Academie de Inscriptions & Belles-Lettres*, Paris, Avril-Juin 1986, pp. 334-346.

—————, "Sur l'inexistence d'un Bahman yasht avestique", *Journal of Asian and African Studies*, no 21. Tokyo, 1986, 53-64.

————— & Gyselen, "Bulles et sceaux sassanides de diverses collections", *Studia Iranica- Cahier 4*, Association pour l'avancement des etudes Iraniennes, Paris, 1987.

—————, "Apocalypses et voyages extra-terrestres dans l'Iran mazdeen", *Apocalypses et voyages dans l'au-dela*, ed. C. Kappler, Paris, 1987, pp. 351-374.

—————, "L'apocalyptique iranienne est-elle vraiment la source d'autres apocalypses?", *Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae*, Vol. 31, 1998, pp. 67-78.

————— & R. Gyselen, "Sceaux de femmes a l'epoque sassanides", *Archaeologia Iranica et Orientalis Miscellanea in Honorem Louis Vanden Berghe*, eds. L. de Meyer & E. Haerinck, Vol. II, Peeters, Leuven, 1989, pp. 877-896.

—————, *Les quatre inscriptions du mage Kirdir, texts et concordance*, *Studia Iranica*, Cahier 9, Association pour l'avancement des etudes Iran, paris, 1991.

G. Gnoli, "The Quadripartition of the Sassanian Empire", *East and West*, IsMEO, Vol. 35, No. 1-3, Sept. 1985, pp. 1-15.

Göbl, *Der Sasanidische Siegelkanon*, Braunschweig, 1973.

M. Grignaschi, "Quelques specimens de la literature Sassanide", *Journal Asiatique*, fasc. I, Paris, 1966, pp. 1-142.

A. Grohmann, *Arabische Palaographie, II*, Die Lapidarschrift, 1971.

G. Gropp, "Einige neuentdeckte Inschriften aus sasanidischer Zeit", W. Hinz, *Altiranische Funde und Forschungen*, Walter de Gruyter & Co., Berlin, 1969.

R. Gyselen "Les donnees de geographie administrative dans le shahrestaniha-i Eran", *Studia Iranica*, tome 17, fase. 2, 1988, pp. 191-206.

—————, *La geographie administrative de l'empire sassanide, les temoignages sigilloraphiques*, Centre national pour la Recherche Scientifique et de l'Association pour l'Avancement des Etudes Iraniennes, paris, 1989.

—————, "Note de glyptique sassanide les cachets personnels de l'ohrmazd mogbed", *Etudes irano-aryennes offertes a Gilbert Lazard*, ed. C-H de Fourhecour and Ph. Gignoux, Association pour l'avancement des etudes iraniennes, Paris, 1989, pp. 185-192.

E. Haerinck, "Quelques monuments funeraires de l'ile de kharg dans le golfe persique", *Iranica Antiqua*, Vol. XI, E. J. Brill, Leiden, 1975, pp. 134-167.

J. Harmatta, "The Middle Persian - Chinese Bilingual Inscription from Hsian and the Chineses-Sasanian Relation", *La Persia Nel Medioevo*, 1970, Roma, Accademia Nazionale dei Lincei, 1971, pp. 363-376.

—————, "Remarques sur les inscriptions des vaisselles sassanides", *Memorial Jean de Mesasce*, eds. Ph. Gignoux and A. Tafazzoli,

Imprimerie orientale, Louvain, 1974, pp. 189-198.

P. O. Harper, *The Royal Hunter, Art of the Sasanian Empire*, The Asia Society, New York, 1978.

G. Herrmann, *The Iranian Revival*, Phaidon Press Ltd, Oxford, 1977.

A. Hassuri, "Two Unpublished Inscriptions", *ZDNG*, 134, 1984, pp. 92-97.

W. B. Henning, "Mitteliranisch", under the subtitle, Die spätere Kursivschrift Papyri, Ostraka, Silberwaren, Inschriften aus Mazendaran und Indien, der äwestische Schrift, *Handbuch der Orientalistik, Linguistik*, E. J. Brill, Köln, 1958, pp. 49-52.

M. Hinds, "The First Arab Conquest in Fars", *Iran*, Vol. XXII, 1984, pp. 1-40.

F. Hole, ed. *The Archaeology of Western Iran, Settlement and Society from Prehistory to the Islamic Conquest*, Smithsonian Institution Press, Washington, D.C. London, 1987.

D. Huff, "Das Imamzadeh Sayyid Husain und E. Herzfelds Theorie über den sasanidischen Feuertempel", *Studia Iranica*, Tome II, 1982, pp. 197-212.

D. Huff, "Archaeology IV. Sasanians", *Encyclopaedia Iranica*, Routledge & Kegan Paul, London and New York, 1987, pp. 329-334.

———, "Zum Problem Zoroastrischer Grabanlagen in Fars Graber", *Archaeologische Mitteilungen aus Iran*, Verlag von Dietrich Reimer in Berlin, Band 21, 1988, pp. 145-176.

———, "Ein christliches Felsgrab bei Istakhr", *Archaeologia Iranica et Orientalis, Miscellanea in Honorem Louies Vanden Berghe*, eds. L. de Meyer & E. Haerinck, Vol. II, Peeters, Leuven, 1989, pp. 713-730.

———, "Zum Problem Zoroastrischer Grabanlagen in Fars II. Das Säulenmonument von Pengan", *archaeologische Mitteilungen aus Iran*, Verlag von Dietrich Reimer in Berlin, Band 25, 1992, pp. 207-217.

———, "Beobachtungen zum Cahartaq und zur Topographie von

Girre", *Iranica Antiqua*, vol. XXX. E. J. Brill, Leiden, 1995, pp. 71-92.

R. S. Humphreys, *Islamic History, A Framework for Inquiry*, Princeton University Press, Princeton, New Jersey, 1991.

M. S. Irani, "The Province of Khorasan After the Arab Conquest", in the *Proceedings of the Transaction of the 12 All-India Oriental Conference*, 13, 1946, pp. 530-537.

H. Kennedy, *The Prophet and the Age of the Caliphates*, Longman, London and New York, 1986.

J. Kroger, *sasanidischer Stuckdekor. Ein Beitrage zum Reliefdekor aus Stuck in sasanidischer und fruhislamischer Zeit nach den Ausgrabungen von 1928 9 und 1931 2 in der sasanidischen Metropole Ktesiphon (Iraq) und unter besonderer Berücksichtigung der Stuckfunde vom That-l Sulaiman (Iran) aus Nizamabad, (Iran) sowie zahlreicher anderer Frundorte* (Baghdader Forschungen, Bd. 5) Mainz, 1982.

———, "Werkstattfragen iranisch-mesopotamischen Baudekors in sasanidischfruhislamischer Zeit", *Kunstler und Werkstatt in den orientalischen Gesellschaften*, Graz, 1982, pp. 17-29.

K. Krumbacher, *Geschichte der Byzantinischen Litterature von Justinian bis zum Ende des Ostromischem Reiches (527-1453)*, 1897, Burt Franklin, New York, New York, reprint 1970.

I. Lapidus, "Arab Settlement and Economic Development of Iraq and Iran in the Age of the Umayyad and Early Abbaside Caliphs", ed. A. Udovitch, *The Islamic Middle East 700-1900*, Princeton, 1981, pp. 177-208.

———, *A History of Islamic Societies*, Cambridge University Press, Cambridge, 1985.

S. N. C. Lieu, "Captives, Refugees and Exiles: A Study of Cross-Frontier Civilian Movements and Contacts Between Rome and Persia From Valerian to Jovian", *The Defense of the Roman and Byzantine East*, ed. P. Freeman and D. Kennedy, Part ii, British institute

of Archaeology at Ankara, Monography No. 8, BAR International Series 297 (ii), 1986, pp. 711-736.

V. Lukonin, "Political, Social and Administrative Institutions: Taxes and Trade", *The Cambridge History of Iran*, ed. E. Yarshater, vol. 3 (2), Cambridge University Press, Cambridge, 1995, pp. 681-746.

W. madlung, *Religious Trends in Early Islamic Iran*, Persain Heritage Series, no 4, Costa Mesa, 1988.

M. Macuch, "Sasanidische Institutionen in Fruh-Islamischer Zeit", *Transition Periods in Iranian History*, L'association pour l'avancement des etudes iraneennes, 1987, pp. 176-184.

A Matheson, *Persia: An Archaeological Guide*, Faber and Faber Limited, London, 1972.

I. Melikoff, *Abu Muslim le Porte-Hache du khorassan dans la tradition epique Turco-Iranieene*, Librairie d'amerique et d'orient, paris, 1962.

J. de Menasce, "Recherches de papyrologie pehlevie", *Journal Asiatique*, Paris, 1953, pp. 185-196.

———, *Coupus Inscriptionum Iranicarum*, Part III: pahlavi Inscriptions, vol, IV, Ostraca, and vol, V. Papyri, London, 1957.

———, "Le Protecteur des pauvres dans l'Iran sasanide", *Melanges Henri Masse*, Tehran, 1963, pp. 280-287.

———, "Les donnees geographiques dans le matigan I hazar datistan", *IndoIranica Melanges presentes a George Morgentierne a l'occasion de son soixantedixieme anniversaire*, Otto Harrassowitz, Wiesbaden, 1964, pp. 149-154.

———, "Some pahlavi Words in the Original and Syriac translation of Isoboxts Corpus Juris", *Dr. J. M. Unvala Memorial Volume*, Bombay, 1964, pp. 6-11.

M. G. Morony, "Conquerors and Conquered: Iran", *Studies on the First Century of Islamic Society*, ed. G. H. A. Juynboli, Carbondale, S. Illinois University Press, 1982, pp. 73-88.

_____, "Continuity and Change in the Administrative Geography of Late Sasanian and Early Islamic al-Iraq", *Iran, Journal of the British Institute of Persian Studies*, vol. XX, 1982, pp. 1-50.

_____, *Iraq After the Muslim Conquest*, Princeton University Press, Princeton, New Jersey, 1984.

_____, "Mobadh", *Encyclopaedia of Islam*, VII, Leiden, 1991, pp. 213-216,

_____, "Arab Conquest of Iran", *Encyclopaedia Iranica*, vol. II, ed. E. Yarshater, Routledge & Kegan paul, London and New York, 1987, pp. 203-210.

_____, "Land Use and Settelement Patterns in Late Sasanian and Early Islamic Iraq", *The Byzantine and Early Islamic Near East II*, eds. G. R. D. King and Averil Cameron, The Darwin Press, INC., Princeton, New Jersey, 1995.

R. Naumann, "Sasanidische Feueraltare", *Iranica Antiqua*, E. J. Brill, Leiden, 1967, pp. 70-76.

A. Noth, *The Early Arabic Historical Tradition, A Source-Critical Study*, The Darwin Press, Princeton, New Jersey, 1997.

T. Olsson, "The Apocalyptic Activity The Case of Jamasp Namag", *Apocalypticism in the Mediteranean World and the Near East*, ed. D. Hellholm, J. C. B. Mohr, Tübingen, 1983.

G. Ostrogorsky, *History of the Byzantine State*, Rutgers University Press, Revised Edition, New Brunswick, New Jersey, 1969.

H. C. Peryer, "Das Reisekonigtum des Mittelalters", ed. L. Schmutge et al. *Konige, Stadi und Kapital: Aufsätze zur Wirtschafts-und Sozialgeschichte des Mitelalters*, Zurich, 1982, pp. 98-115.

F. Piacentini, "Madina/Shahr, Qarya? Deh, Nahiya/Rustaq The City as political Administrative Institution the Continuitv of a Sasanian Model", *Jerusalem studies in Arabic and Islam*, Vol. 17, 1994, pp. 85-107.

A. G. Perixanjan, "Pexlevijskie papirusy sobranija GMII imeni A. S.

Puskina", VDI, 1961/3, FASC, 77, pp. 78-93.

———, "Notes sur le lexique iranien et arménien", *Revue des Etudes Armeniennes*, Nouvelle serie, Tome V, Paris, 1968, pp. 311-329.

V. F. Piacentini, *Merchants-Merchandise and Military Power in the Persian Gulf (suriyan Shahriyaj-Siraf)*, Atti dell Accademia Nazionale dei Lincei, Roma, 1992.

J. R. Russell, "Advocacy of the poor: The Maligned Sasanian Order", *Journal of the K. R. Cama Oriental Institute*, Bombay, 1986, pp. 63-89.

G. H. Sadighi, *Les mouvement religieux iraniens, au IIeme et au IIIeme de l'hegire*, Paris, 1938.

H. H. Schaeder, "Turkische Namen der Iranier", *Die Welt des Islam*, Berlin, 1941, pp. 1-32.

K. Schippmann, *Die Iranischen Feuerheiligtümer*, Walter de Gruyter, Berlin, New York, 1971.

———, "Dastagird", *Bulletin of the Asia Institute of Pahlavi University, Shiraz*, 1969, pp. 43-47.

P. Schwartz, *Iran im Mittelalter nach den arabischen Geographen*, Leipzig, 1896-1936, Reprint Hildesheim-New York, 1969.

Sh. Shaked, "Some Legal and Administrative Terms", *Momimentum H. S. Nyberg II*, Acta Iranica, E. J. Brill, Leiden, 1975, pp. 39-53.

———, "Administrative Functions of Priests in the Sasanian Period", *proceedings of the First European Conference of Iraian Studies*, Rome, 1990.

M. Shaki, "An Appraisal of Encyclopaedia Iranica, vols II and III", *Archive Orientalni*, 59, 1991, pp. 406-409.

———, "Dadwar, Dadwarih", *Encyclopaedia Iranica*, ed. E. Yarshater, vol. VI, 1994, pp. 557-559.

M. Shokoohy, "Two fire temples Converted to mosques in Central Iran", *Acta Iranica* 25, Papers in Honour of Professor Mary Boyce, 1985, pp. 545-572.

B. Spuler, *The Age of the Caliphs*, Princeton, 1955.

W. Sundermann, "Commendatio Pauperum", *Altorientalische Forschungen*, IV, Akademie-Verlage, Berlin, 1979, pp. 179-191.

———, "An Early Attestation of the Name of the Tajikes", *Medioiranica, Proceedings of the International Colloquium organized by the Katholieke Universiteit Leuven from the 21th to the 23 of May 1990* eds. W. Skalmowski & A. Van Tonderloo, Uitgeverij peeters, Leuven, 1993, pp. 163-172.

A. Tafazzoli, "A List of Trades and Crafts in the Sassanian Period", *Archaeologische Mitteilungen aus Iran*, Vol. 7, 1974, 191-196.

———, "L'inscription funeraire de Kazerun II (Parisan)", *Studia Iranica*, 20 1991, pp. 197-202.

J. Tavastia, *Die Mittelpersische Sprache und Literature der Zarathustrier*, Leipzig, 1956.

R. W. Thomson, "Armenian Literature Through the Eleventh Century", ed. Richard Hovannisian, *History of Armenia*, unpublished Manuscript, forthcoming, 1997.

K. V. Trever, "Novoye sasanidskoye bliudtse Ermitazha", *Istoria Kul'tury narodov Sredney Azii*, Moscow/Leningrad, Adademia Nauk SSSR, 1960.

L. Trümpelmann, *Zwischen Persepolis und Firuzabad Graber Palaste und Felsreliefs alten Persien*, Verlage Philipp von Zabern, Mainz an Rhein, 1992.

J. M. Unvala, *JKRCO*, II, 1928, pp. 76-110.

J. M. Upton, "The Site of Qasr-i Abu Nasr and a Description of the Sealings", *Sassanian Remains from Qasr-i Abu Nasr*, ed. R. N. Frye, Harvard University Press, Cambridge, Massachusetts, 1973.

L. Vanden Berghe, *Bibliographie analytique de l'archeologie de l'Iran ancien*, E. J. Brill, Leiden, 1979; and Supplement 2, 1981=1985.

———, "Le chahar taq de qanat-i bagh (fars) et l'inventaire des

chahar taqs en iran", *Iranica Antiqua*, XIX, 1984, E. J. Brill, Leiden, pp. 201-220.

_____, "Puskan (Fars), La decouverte d'un chateau-fort de debut de lepoque Islamique. Survivance delements architecturaux sasanide", *Proceedings of the First European Conference of Iranian Studies Part I, Old and Middle Iranian Studies*, eds Gherardo Gnoli and Antonio Panaino, Istituto Italiano per il medio ed Estremo Oriente, Rome, 1990, pp. 297-304.

D. Weber, "Ein Bisher unbekannter Titel aus spatsasanidischer Zeit?", *Corolla Iranica Paper in Honor of Prof. Dr. David Neil Mackenzie on the occasion of His 65th birthday on April 8th*, 1991, Peter Lagn, Frankfurt am Main, Bern, New York, Paris, 1991, pp. 228-236.

_____, "Kalligraphie und Kursive: Probleme der Pahlavi-Schrift in den Papyri und Ostraca", *Medioiranica Proceedings of the International Colloquium organized by the Katholieke Universiteit Leuven from the 21st to the 23 of May 1990*, Uitgeverij Peeters en department Orientalistik, Leuven, 1993, pp. 183-192.

D. Whitcomb, "The City of Istakhr and the Marvdasht plain", *Akten des VII International congresses fur iranische Kunst und Archaaologie*, Munchen, 1979, pp. 363-370.

_____, *Before the Roses and Nightingales, Excavation at Qasr-i Abu Nasr, Old Shiraz*, The Metropolitan Museum of Art, New York, 1985.

_____, "Early Islamic Cities, Evidence from the Aqaba and Istakhr excavations", (Manuscript copy), pp. 1-7.

D. Whiterhouse, "Excavaions at Siraf: Fifth I nterim Roport", *Iran*, Vol. XI, 1973, pp. 63-88.

_____, "Excavaions at Siraf: Sixth Interim Report", *Iran*, Vol. XI, 1974, pp. 1-30.

G. Widengren, "Recherches sur le feodalisme iranien", *Orientalia*

Suecana, Vol. V, Uppsala, 1957, pp. 79-182.

_____, G. Widengren, "Les quatre ages du monde", *Apocalyptique iranienne et dualism goumranien*, Paris, 1995, pp. 23-62.

A. H. Zarrinkub, "The Arab Conquest of Iran and Its Aftermath", in *The Cambridge History of Iran*, Vol. 4, Cambridge University Press, 1975, pp. 1-56.

تبرستان
www.tabarestan.info

نمایه

- | | |
|--------------------------------------|---------------------------|
| آزادان، ۳۱، ۵۱ | آئین اردشیر، ۳۵ |
| آزرمیدخت، ۵۹، ۶۳ | آئین بد، ۴۸، ۵۲ |
| آسورستان، ۴۲، ۹۱، ۱۱۹، ۱۲۸ | آباد، ۲۰ |
| آسیای مرکزی، ۲۷ | آشکده، ۲۵، ۵۲، ۶۱، ۶۵، ۸۸ |
| آشوریان، ۹۱ | آثارالباقیه، ۳۵ |
| آگاثیاس، ۳۳، ۵۲ | آدوریاذگان، ۴۲ |
| آلیانیا، ۲۷ | آدیانه، ۵۳ |
| آل‌لخم، ۳۵ | آذر آناهید، ۶۵ |
| آمارگر، ۴۳، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۷ | آذریابجان، ۷۰، ۷۲ |
| آمید (آمیدا)، ۴۶، ۴۹ | آذربیزین‌نامه، ۳۷ |
| آناهیتا، ۷۱ | آذرگوشنب، ۶۲ |
| اِ نوتوخیوس، ۳۳ | آرتسرونی، ۳۲ |
| ابن بلخی، ۳۶، ۴۴، ۴۶، ۵۹، ۶۰، ۶۴، ۶۷ | آزات، ۳۱ |
| ۶۹، ۷۳، ۷۴ | آزائردی، ۳۱ |
| ابن حوقل، ۳۵ | آزاد، ۳۱، ۸۱ |

۱۶۲ سقوط ساسانیان

اسپاراپت، ۳۱	ابن خردادبه، ۴۴
استاندار، ۴۷، ۸۲	ابن خلدون، ۸۸
استخر، ۲۰، ۲۳، ۲۵، ۳۸، ۴۳، ۴۴، ۴۵	ابن رسته، ۴۴
۴۶، ۴۷، ۵۱، ۵۴، ۵۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱	ابن عبری، ۳۳
۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۱۱۸، ۱۲۰	ابن قتیبه، ۳۵
۱۲۸	ابوبکر، ۶۷
استرآباد، ۲۰	ابوعلی مسکویه، ۴۷
استفان آشولیک، ۳۲	ابومسلم خراسانی، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۸۹
استیلای اعراب و احس ملی‌گرایان	ابوموسی اشعری، ۷۰
ایرانیان، ۱۷	اخبار الطوال، ۳۵، ۱۱۴
اسحاق بن ابراهیم بن مُصعب، ۹۲	ارتشاران سالار، ۳۵
اشپولر، برتولد، ۱۷، ۹۰	ارژان، ۴۵، ۴۶، ۶۹، ۷۰
اصطخری، ۳۶، ۳۹، ۴۶	اردشیر اول (اردشیر بابکان)، ۲۶
اصفهان، ۸۳	۳۵، ۳۸، ۴۶، ۴۷، ۶۵، ۷۱، ۱۲۰
اعمال شهدای ایرانی، ۳۲	اردشیر ثوره، ۴۴
افشین، ۹۲	اردشیر خورزه، ۲۳، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۵۱، ۵۲
اقلید، ۲۰	۵۴، ۵۵، ۵۷، ۶۶، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۷۹
البلدان، ۳۵	۸۳، ۸۴
التنبیه و الاشراف، ۳۵	اردشیر سوم، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳
الکساندر، پُل چی، ۸۶	اردکان، ۲۰
الوزراء و الکتاب، ۳۵	اردوان، ۴۶، ۱۲۰
الیشه، ۳۰، ۳۱، ۵۳	اردوان پنجم، ۲۶
امویان، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۹	اردوان چهارم، ۲۶
اندرزید، ۵۰، ۵۱، ۵۵، ۵۶	اَرُگان (ارغان)، ۴۶
اندرزید آسوارگان، ۵۶	ارمنستان، ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۴۷، ۴۸، ۵۳
اندرزید واسپوهرگان، ۵۶	۵۵، ۵۸، ۱۱۱
اندرز خسرو قبادان، ۲۹	ارمنی، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۴۰، ۵۳
اندرز دانیان به مزدیستان، ۲۹	۵۶، ۶۲
انطاکیه، ۳۳	آزارقه، ۸۳
اواگربوس اسکولاستیکوس، ۳۳	اساس فقه اللغة ایرانی، ۱۷

- اورمزد، ۲۶، ۵۲، ۹۱
اوستا، ۸۷
آپستام، ۵۳، ۵۶
أهرمزد، ۸۷
أهرمزد موبد، ۵۲
اهریمن، ۲۶
ایران آمارگر، ۵۷
ایران خورّه شاپور، ۲۳
ایران خورّه یزدگرد، ۲۳
ایران در زمان ساسانیان، ۱۸
ایران در قرون نخستین اسلامی، ۱۷
ایران سپاهبد، ۴۱، ۵۵
ایرانی، م، ۱۸
بابک (پدر اردشیر اول)، ۲۶، ۳۸، ۹۲
بابک خرم‌دین، ۸۵، ۸۶، ۹۰، ۹۱، ۹۲
بارهیرایوس، ۳۳
باغ‌لردی، ۲۰
باتوگان اندرزید، ۵۶
بَیتر، ۵۹
بحرین، ۶۷، ۶۸، ۶۹
براک، سیاستین، ۳۲
برزونامه، ۳۷
بزرگان، ۱۴، ۳۱، ۶۹، ۷۰، ۹۶
بصره، ۶۸، ۷۰، ۷۶، ۸۱
بَطْرک، ۳۳
یلاذری، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۳، ۷۴
یلعمی، ۴۶، ۴۷، ۵۹، ۶۰
یندهش، ۲۹، ۹۰، ۹۱
ینوسامه، ۶۸
ینی‌امیه، ۸۰
- بوران، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۴
به دینان، ۸۵
بهرام چوبین (بهرام ششم)، ۱۴، ۵۸
بهرام ورجاوند، ۹۳
بهمن‌نامه، ۳۷
بیرونی، ۳۵
بیزانس، ۳۳، ۳۹، ۴۲، ۶۱، ۶۳
بیزان‌نامه، ۳۷
بیشاپور، ۳۰، ۲۳، ۲۵، ۳۳، ۴۵، ۴۶، ۵۱
۵۴، ۵۷، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۵
۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۴
بین‌النهرین، ۹۱
پاپیروس، ۱۹، ۲۰
پاتریارخ، ۳۳
پارش آمارگر، ۵۷
پازند، ۲۹
پایکولی، ۵۱
پریشان، ۲۰
پَسا، ۴۴
پُشتِپان سردار، ۵۵
پیروز، ۳۱، ۶۳، ۶۴
پیشدادیان، ۸۷
نشوفانس، ۳۴
تئوفیلاکتوس سیموکاتا، ۳۴، ۹۲
تاریخ‌الریسل والملوک، ۳۵
تاریخ بخارا، ۳۶
تاریخ بلعمی، ۳۶، ۶۰، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۳۶
تاریخ سبتوس، ۳۱
تاریخ سنی ملوک الارض، ۳۵

تاریخ سیستان، ۳۶	جهرم، ۶۹، ۸۳
تاریخ طبرستان، ۳۶	جهشیاری، ۳۵
تاریخ طبری، ۳۶	چرنی، ۹۱
تاریخ قم، ۳۶، ۴۷، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۳۷	چُکُسی، ۱۸
تاریخ کاتولیکوس جان	چین، ۲۱
دراشخاناکیرتسی، ۳۲	حَنَاج بن یوسف، ۶۸، ۸۲، ۸۳
تاریخ لوند، ۳۲	حَلَوَیْ الْعَالَمِ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ، ۴۶، ۳۶
تاریخ میکائیل سریانی، ۳۳	حَکَم بن ابْنِ الْعَاصِ، ۶۹
تاریخ واردان و جنگ ارمنستان، ۳۱	حمزه اصفهانی، ۳۵، ۵۹
تاریخ یوحنای افسوسی، ۳۲	خِداش، ۸۷
نجارب الامم، ۴۷	خدای نامه، ۳۵
نخت جمشید، ۵۵	خُرم، ۵۹
نخت طاووس، ۲۰	خراج، ۱۸، ۷۵
نُسُور، ۴۷، ۴۸	خراسان، ۴۰، ۴۲، ۶۸، ۷۶، ۸۷، ۸۸
نل سفید، ۲۰	خُرم دینان، ۸۵، ۸۶
نُلمود، ۳۴	خُرمیه، ۸۵، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲
نعم، ۶۷، ۶۸	خُرمه، ۴۳
ننگ جلوه، ۲۰	خُزَیْت بن رَاشِد، ۶۸
ننگ خشک، ۲۰	خسرو انوشیروان (خسرو اول)، ۲۹، ۳۳
ننگ کُرم، ۲۰	۳۵، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۵۳، ۹۵
نُوج، ۶۸، ۶۹، ۸۳، ۸۴، ۸۵	خسرو پرویز (خسرو دوم)، ۱۵، ۲۴، ۲۸
نوماس آرتشرونی، ۳۲	۳۴، ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۷۱
نیربوس اول، ۳۳	۷۲، ۹۵، ۹۶
نیفون، ۳۳، ۴۸، ۵۹، ۶۲، ۹۶	خسرو چهارم، ۶۳، ۶۴، ۶۵
نعلی، ۳۵، ۴۰، ۵۹، ۶۱	خسرو سوم، ۶۳، ۶۴، ۶۵
جارود بن مُعَلّی، ۶۷، ۶۸	خسرو و ریدگ، ۲۸
جاماسب نامه، ۸۸	خُشَرَب، ۵۰
جبال، ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۹۲	خُشَیْطُون، ۵۰
جزیه، ۱۸، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۸۰	خُلَید بن مُنْذِر، ۶۸
جُشَسَد، ۵۹	

دشت، ۸۴	خوارج، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۹۶
دو قرن سکوت، ۱۸	خوارزمی، ۳۵
دومناش، ۵۴	خوان سالار، ۶۲
دَهْجَایَت، ۳۱	خوارسان، ۵۶
دهقان، ۳۱، ۴۷، ۶۶، ۹۳	خَوَزَوَران، ۵۶
دینکرد، ۵۵	خَوَزَه، ۴۳
دینتور، ۴۱	خوزستان، ۶۵، ۶۷، ۸۰
دینوری، ابوحنیفه، ۳۹، ۸۹	دادور، ۴۸، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۷
رادکان، ۲۰	دادوران، ۵۶
راشدین، ۹۶	دادوران دادور، ۴۸
رام هرمزد، ۶۶	دادور دادوران، ۵۶
رد، ۴۱، ۵۶	دارا، ۸۱، ۸۲، ۹۷
رُستاق، ۴۷، ۴۸، ۱۲۰	دارابجرد، ۴۴
روستا، ۴۷، ۵۲، ۹۰، ۱۲۰	دارابگرد، ۲۳، ۲۴، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۴
روستاگ، ۴۷، ۵۶	۵۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۸۰، ۸۲، ۸۳
روم، ۱۳، ۱۴، ۵۸، ۶۶، ۹۱، ۹۲، ۹۳	۱۱۹
ریشا دِ مَویّه، ۵۲	دارانداژ دَژاپت، ۳۱
ریشهر، ۷۰	دارای دارابان، ۴۶
رینگزین، ۸۹	داور، ف، ۱۸
ریواردشیر، ۶۶	دبیر، ۵۱
ریوشهر، ۷۰	دبیران مَهت، ۵۵
زاد خسرو، ۵۹	دبیرید، ۳۱، ۳۵
زَطره، ۹۲	دَهْراپت، ۳۱
زُبیریان، ۸۲	دَز آمارگر، ۵۷
زراشت نامه، ۳۷، ۸۹، ۹۱	دَر آندرزید، ۳۱
زردشت، ۸۷	دَز اندرزید، ۵۵
زردشتیان، ۱۷، ۱۸، ۲۸، ۳۷، ۴۰، ۸۵	دروج شیدسپی، ۹۰، ۹۱
۸۶، ۸۷	دریوشان جادگوزاد دادور، ۵۰، ۵۳، ۵۴
زَرَنگ، ۵۵	۵۵
زرین کوب، عبدالحسین، ۱۰، ۱۸	دژید، ۳۱، ۵۱

۱۶۶ سقوط ساسانیان

زنده، ۲۹	سینیز، ۶۹، ۷۰
زَندِ بهمن یسن، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۳۲	سیوند، ۲۰
زندگی بَطَرِک (پاتریارخ) مارآبا، ۴۸	شاپور اول، ۳۸، ۴۶، ۵۱، ۵۶
زیاد بن آبه، ۸۳	شاپور خورّه (خرّه)، ۴۴، ۴۶
زید بن علی، ۸۷	شاپور دوم، ۵۱
ژینیو، فیلیپ، ۱۸، ۱۹، ۹۱، ۱۳۲	شاکید، ۵۴
ساتراپ، ۵۰	شاهنامه، ۳۷
ساسان، ۹۷	شوش، ۵۰، ۶۵، ۸۰
سامنامه، ۳۷	شهر آماز دبیر، ۵۲
سبوس، ۵۹، ۶۲، ۶۴	شَهْرَب، ۴۳، ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۵۵
سپاهبد، ۳۱، ۴۱	شَهْر داذور، ۴۸
سرخجامگان، ۸۶، ۹۱	شَهْر داذوران داذور، ۴۸
سریانی، ۱۸، ۲۸، ۳۴، ۴۸، ۵۲	شهرداران، ۳۱
سعد بن ابی وقاص، ۶۸	شهرستان‌های ایران، ۳۰، ۴۰، ۴۵، ۵۲
سعید ابن بطریق، ۳۳	۵۵
سکه‌های عرب - ساسانی، ۲۴	شهرستانی، ۳۶
سلوود، ۴۵	شَهْرَک، ۶۹
سنان، ۸۱	شهروراز، ۱۴، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۴
سَوّار بن هَمّام، ۶۸	شهریارنامه، ۳۷
سورآفرین، ۵۶	شهریگ، ۵۰
سورینج، ۶۹	شیراز، ۴۴، ۶۶، ۶۹، ۷۰
سوریه، ۵۸، ۸۱، ۹۲	شیعیان، ۸۱، ۸۷
سونکلس، گئورگیوس، ۳۵	صد در نشر، ۳۷
سیاه جامگان، ۸۷، ۸۸	صِفّین، ۸۲
سیراف، ۲۵، ۶۹	صورة الأرض، ۳۵
سیرالملوک، ۳۶	طائف، ۲۱
سیرت انوشیروان، ۴۷	طبرستان، ۸۰
سیستان، ۴۰، ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۶۶، ۷۱، ۷۲	طبری، ۴۶، ۵۹، ۶۷، ۶۸، ۷۳، ۷۴، ۹۲
۷۶، ۹۷، ۱۱۵، ۱۳۷	طَسُوج، ۴۷، ۴۸، ۱۲۰
سیستان اندرزد، ۵۵	عباسیان، ۷۸، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹

نمایه ۱۶۷

- عبدالقیس، ۶۷، ۶۸
عبدالله، ۷۳، ۱۳۶، ۱۳۸
عبدالله بن زبیر، ۸۱، ۸۲، ۸۴
عبدالله بن عامر بن کرزیز، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۷۶
عبدالله بن عباس، ۷۰
عبدالملک، ۸۱، ۸۲، ۱۱۵، ۱۳۷
عبدالله بن معمر، ۶۸
عُثْبَةُ بن غَزْوَان، ۶۸
عثمان بن ابی العاصی (العاصی)، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۸۰
عراق، ۱۷، ۶۵، ۶۷، ۷۰، ۷۲، ۹۳، ۱۲۵
عزیزی، م، ۱۷
عَلَاء بن حَضْرَمی، ۶۷
علویان، ۸۱
علی (ع)، ۷۰، ۷۷، ۸۰، ۸۲، ۸۳
عمان، ۶۷
عمر بن خطاب، ۶۹، ۷۱
عنصر المعالی کیکاووس، ۳۶
عهد اردشیر، ۳۵
عیون الأخبار، ۳۵
غرر اخبار ملوک الفرس، ۳۵
فارس، ۵، ۹، ۱۰، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۵۷، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹
فارسنامه، ۳۶، ۴۶، ۶۰
فارسی میانه، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶
فرات، ۹۲
فرات الشام، ۹۲
فرامرنامه، ۳۷
فرای، ریحارد، ۱۳، ۱۷، ۱۸
فرخزاد، ۵۹، ۶۵، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۹۳
فرخزاد خسرو، ۵۹
فردوسی، ۳۷
فرمادار، ۵۱
فروهوشی، ب، ۱۸
فرستگ، ۵۱
فسا، ۲۰، ۴۴، ۶۹، ۱۱۹
فشجائن، ۶۹
فیروز، ۵۹
فیروز جُشَنبیده، ۵۹
قابوسنامه، ۳۶
قادیسه، ۹۶
قانون عیش و بخت، ۳۲
قیاد اول، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۵۳
قیادشهر، ۴۴، ۴۶
قیاد دوم، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۹۶
قبطی، ۱۹
قسططنیه، ۲۱
قصر ابونصر، ۲۵، ۵۷
قلعه بهمن، ۲۰
قیس، ۶۸
کارگید، ۲۵
کارنامه اردشیر بابکان، ۲۹، ۳۱، ۵۵

۱۶۸ سقوط ساسانیان

۱۱۹، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱	کاریان، ۶۹
لازار فاربی، ۳۱، ۵۶	کازرون، ۲۰، ۴۶
لهراسبنامه، ۳۷	کَذَّی خُودای، ۵۱
مادیگانِ هزار دادستان، ۲۸، ۴۰، ۴۸، ۵۳	کرتیر، ۳۸، ۵۲
۵۵، ۵۶، ۵۷، ۱۱۸	کرتیر بُخْتِ رَوانِ وَهْرَامِ اَهْرَمَزْدِ مَیوید، ۵۲
مارزبان، ۳۱	کرمان، ۴۲، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۶
مار قووق، ۴۸	کرستن سن، آرتور، ۱۷، ۱۸
مارکوپولو، ۳۹	کُست، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۵۳، ۵۶
مالالاس، یوهانس، ۲۸	کِسرِی بن مَهر بَختَس، ۵۹
ماه فروردین روزِ خرداد، ۲۸	کعبه زردشت، ۳۸، ۵۱
ماهک، ۷۰	کِندی، عَیو، ۸۳
متن‌های پهلوی، ۴۵، ۹۳	کَواذِ خورَه، ۴۳، ۴۶
محمد(ص)، ۳۲، ۷۹، ۸۱	کوره، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷
مُحَمَّرَه، ۹۲	کوریل، راثول، ۲۴
مرزبان، ۳۱	کوش‌نامه، ۳۷
مرزبان‌نامه، ۳۶	کیانیان، ۸۷
مروانیان، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۹، ۹۳، ۹۷	گائویه، هایتس، ۲۴
مروج الذهب و معادن الجواهر، ۳۵	گابریلی، ۱۷
مزدکیان، ۹۲	گرجمی، ۲۸
مسعودی، ۳۵، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۴، ۹۲	گرشاسب‌نامه، ۳۷
۱۲۵، ۱۳۴، ۱۳۷	گَزَمِ کرمان، ۶۶، ۷۶
مشبحا - زخا، ۵۳	گزارش شطرنج و وضع‌نرد، ۲۸
مشیری، ۴۵، ۸۳، ۱۲۸، ۱۲۹	گزیده اندرز پوریونکیشان، ۲۹
مُصَنَّبِ عَبدِاللهِ شَهریاران، ۸۳	گواشیر، ۶۶، ۷۶
معاویه، ۷۷، ۸۲	گوبل، روبرت، ۲۳
معبد آناهیتا، ۳۸	گور، ۴۶، ۶۹، ۷۰، ۸۴
معتمصم، ۹۲، ۹۳	گوز اردشیر خورَه، ۴۶
مغ، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۵	گورینه، ۴۱، ۴۲
مغان اندرزید، ۵۵، ۵۶	گیریناسکی، ۳۵
مغ بد، ۴۳	گیزلن، ریکا، ۱۸، ۱۹، ۲۳، ۴۴، ۴۵، ۵۷

نیمروز، ۴۰، ۵۶	مفاتیح العلوم، ۳۵
نیو داراب، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۵۷	مقدس، ۳۵، ۴۴
نیو شاپور، ۴۵، ۵۶	مقصود آباد، ۲۰
واسپوهرگان، ۵۵	مکتب، ۳۱
واهان مامیکنیان، ۳۱	ملک، ۴۶
وژرک هرامانار، ۳۱	مناندر پروکتور، ۳۳
وژرکی فرمادار، ۳۱، ۵۶	منصور، ۳۰، ۴۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۹۳
ولنیشاد خسرو، ۴۵	۹۷
وقایع نگاری باسکاله، ۳۴	موالی، ۱۸، ۸۱
وقایع نگاری گمنام گوینی، ۳۲	موید، ۳۱، ۴۳، ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۶
وندیداد پهلوی، ۲۹	۱۲۴، ۵۷
ویدآز- آیل- کواد، ۲۳، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۷	مویدان موید، ۳۱، ۳۵، ۵۲، ۵۵، ۵۶
۴۹، ۵۴، ۵۷، ۶۵، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴	مؤیدان مؤید، ۳۱، ۵۶
۸۲، ۱۱۹، ۱۲۹	مورتمان، ۴۵
وه- آندیو- شاپور، ۵۱	مورنی، م، ۱۷، ۴۸
ویدنگرن، گ، ۸۹	مورس، ۳۳
ویسپهران، ۳۱	موسن خورنی، ۳۲، ۴۰
ویشتاب یشت پهلوی، ۲۹	موسن کالانکاتویسکی، ۲۷
هازاراپت، ۳۰، ۳۱، ۵۳	مهدی، ۸۸
هامفریز، استیون، ۲۱، ۳۷	مهلَب بن ابی صفزه، ۸۳، ۸۴
هایندز، م، ۱۷، ۱۱۹، ۱۲۹	میشان، ۶۶
هپتالیان، ۴۲	نامه تنس، ۳۶
هرا کلیوس، ۵۸، ۶۱، ۶۲	زربیس مقدس، ۵۵
هریم بن حسان یشتگری، ۶۸	زوماشیر، ۶۶، ۷۶
هریم بن حیان عبیدی، ۶۸	نظام الملک، ۳۶
هرمز بن حیان عبیدی، ۷۰	نقش رستم، ۲۶
هرمزد اول، ۵۲	یغزگ، ۴۰
هرمزد پنجم، ۵۹، ۶۵	نهاد، ۹۶
هرمزد چهارم، ۳۲	نیرنگستان، ۲۹
هزارید، ۳۰، ۳۱، ۵۲، ۵۶	نیریز، ۵۱

۱۷۰ سقوط ساسانیان

هشام بن عابر، ۶۸

همدان، ۵۱، ۹۲

همشهز مویذ آد داډور، ۵۲

هند، ۲۱

هینک، ۵۰

هیرید، ۴۸

یزدگرد سوم، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۳۱، ۵۹، ۶۰

۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۲

۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۱۳۰

یزید، ۸۰

یسای پهلوی، ۲۹

یعقوبی، ۳۵

یوستی، ف.، ۱۷

یوستی‌نیانوس اول، ۳۳

یوسفی، غلامحسین، ۸۹

یونانی، ۱۹، ۲۸، ۳۳، ۳۴، ۴۳، ۹۱، ۹۹

یهودی، ۲۸، ۳۴، ۱۳۲

تبرستان
www.tabarestan.info

نشر تاریخ ایران

جنگ ایران و انگلیس، مسئله هرات (۱۲۷۳ هـ.ق) / تألیف: یاربارا انگلیش / ترجمه: منصوره

اتحادیه و شعاد پیرا

قیمت: ۲۲۰۰ تومان

پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت / (دوره‌های یکم و دوم مجلس شورای ملی)
تألیف: منصوره اتحادیه (نظام مافی)

قیمت: ۳۵۰۰ تومان

از روزگار رفته حکایت... / خاطرات محمدولی میرزا فرمانفرمایان (دوره سه جلد)

به کوشش: منصوره اتحادیه و بهمن فرمان

قیمت: ۷۵۰۰ تومان

تجدد بومی و بازانديشي تاريخ / تألیف: محمد توکلی طرقي

قیمت: ۲۱۰۰ تومان

ناصرالدین، شاه عکاس / تألیف: محمدرضا طهماسب‌پور

قیمت: ۲۰۰۰ تومان

خاطرات و استاد محمدعلی غفاری جلد سوم / به کوشش: عباس زلوعی مهرورز

قیمت: ۲۳۰۰ تومان

سفرنامه کرمان و بلوچستان / فیروز میرزا فرمانفرما / به کوشش: منصوره اتحادیه، سعاد پیرا

قیمت: ۱۱۰۰ تومان

زندگی‌نامه حاج محمدحسن کمپانی / امین دارالضرب / تألیف: شیرین مهدوی / ترجمه:

منصوره اتحادیه، فرحناز امیرخانی حسینکلو

قیمت: ۲۵۰۰ تومان

از تهران تا کازاکاس / تألیف: منوچهر فرمانفرمایان (دوره دو جلدی)

قیمت: ۶۴۰۰ تومان

شاعر و پهلوان در شاهنامه / تألیف: الگا دیویدسن / ترجمه: فرهاد عطائی
قیمت: ۱۴۰۰ تومان

اینجا طهران است... / مجموعه مقالاتی درباره تهران ۱۳۴۳ - ۱۳۶۹ ه.ق. / تألیف: منصوره اتحادیه
قیمت: ۱۵۵۰ تومان

دستورالاعتقاد / رساله انتقادی و سیای از اوایل عصر قاجاریه / میرزا مهدی نواب طهرانی
به تصحیح: سیدعلی آل داوود
قیمت: ۷۵۰ تومان

مجلس و انتخابات / از مشروطه تا پایان قاجاریه / تألیف: منصوره اتحادیه
قیمت: ۱۳۰۰ تومان

زمانه، زندگی و کارنامه بیهقی / مریلین والدمن / ترجمه: منصوره اتحادیه
قیمت: ۱۱۰۰ تومان

ژنرال سمینو در خدمت ایران عصر قاجار و جنگ هرات / ۱۲۶۶ - ۱۳۳۶ ه.ق. / به کوشش:
منصوره اتحادیه، سعید میرمحمدصادق
قیمت: ۱۵۰۰ تومان

روانکاوی و ادبیات / تألیف: حورا یاوری
قیمت: ۹۵۰ تومان

شورش کردهای ترکیه و تأثیر آن بر روابط خارجی ایران / تألیف: کاوه بیات
قیمت: ۶۵۰ تومان

استاد کابینه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ / به کوشش: حسن مرسلوند
قیمت: ۷۰۰ تومان

هراس (مجموعه داستان) / تألیف: جمال میرصادقی
قیمت: ۲۰۰ تومان

تاریخ دولت‌های اسلامی و خاندان‌های حکومتگر جلد دوم / تألیف: استانیلی لین پل، و.
بارتولد، خلیل ادهم / ترجمه: صادق سجادی
قیمت: ۱۲۰۰ تومان

مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات و آثار فیروزمیرزا نصرت‌الدوله (دوره دو جلدی) / به
کوشش: منصوره اتحادیه، سیروس سعدوندیان
قیمت: ۲۰۰۰ تومان

رضاقلی خان نظام‌السلطنه / تألیف: منصوره اتحادیه (دوره سه جلدی)
قیمت: ۸۰۰۰ تومان

انفصال هرات گوشه‌هایی از روابط خارجی ایران (۱۲۸۰ - ۱۲۰۰ ه.ق.) / تألیف: منصوره
اتحادیه
قیمت: ۱۷۰۰ تومان

نصرت‌الدوله مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات... / فیروزمیرزا فیروز / به کوشش:
منصوره اتحادیه، سعاد پیرا
قیمت: ۲۳۰۰ تومان

کارنامه و زندگی عبدالحسین میرزا فرمانفرما (دو جلد) / تألیف: منصوره اتحادیه و همکاری
آقایان: غلامرضا سلامی و اسماعیل شمس / با همکاری نشر پیامک
قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

بزودی نشر تاریخ ایران منتشر می‌کند:

سقوط ساسانیان (چاپ مجدد) / تألیف: تورج دریایی / ترجمه: منصوره اتحادیه، فرحناز
امیرخانی / ویرایش: روزبه زرین‌کوب

انگلیس و دوگل (رئیس جمهور فرانسه) / تألیف: دکتر سیدوحید کریمی

مجله استبداد / به کوشش: دکتر علی قیصری

حرفی از هزاران کاندید عبارت آمد / (متن کامل خاطرات حاج محمدنقی جورابچی) / به
کوشش: دکتر علی قیصری

در کردورهای وزارت امور خارجه چه خیر! / (خاطرات) / تألیف: دکتر مجید مهران

داریوش و پارس ها / تألیف: والتر هینس / ترجمه میرکمال بی بی پور

چلچله های مهاجر (رمان تاریخی) / تألیف: سونیا ظلی (سالور)

کوه سیمل (رمان تاریخی) / تألیف: دکتر ویلسان بت منصور

برخورد فرهنگ ها / نوشته: برنارد لوئیس / ترجمه: بهمن دخت اویسی

تاریخ سلطنت خاندان منقته / به کوشش: سیامک ادهمی

The Fall of Sasanians

Foreign Conquerors, Local Resistance
and Apocalyptic Visions

Touraj Daryaee

Translated by

Mansoureh Ettehadieh (Nezam Mafi)

Farahnaz Amirkhani

Edited by

Roozbeh Zarrinkoob



ISBN: 978-602-17-3

۳۰۰۰ تومان